

۱- منافع الطالبین از عبد الکریم ۱-۲۶

۲- رساله سوال و جواب شاه عبدالعزیز

مرتبه نعیم الدین ۴۱-۲۷

۳- کلمات التحقیق از عبد الکریم ۹۶-۴۲

۴- قایده الطالبین از میان شیخ امیر علی ۹۶-۱۱۴

5

11-7

باب فتح القلايين

باب فتح القلايين

باب فتح القلايين

باب فتح القلايين

باب فتح القلايين

11-4

٢٠٠

بسم الله الحمد للرحمن

يا قهرمان البطش الشد يد وانت الذي
لا يطاق انتقامه ما قاهرهم ورفع
من قهرهم وانت اشد حق من حقهم

بسم الله الرحمن الرحيم
ما حسن لقب زینبی در دردم آتشکسته زینبی تب
که بیک زینبی حسن و آمد حسن و آمد در کون
در این چهار مرتبه بخواند و در کون کون
در این چهار مرتبه بخواند و در کون کون

بسم الله الرحمن الرحيم

حمدی حد و سبایس سببایس مران مجبور بر این است که مثل او هیچ
 شیئی را بدی نه درود و سلام بران رسولی را بگوید که هیچ بود در صفات
 حمیده و فضائل پسندیده هیچ مجبور بر این نه و برال و اصحاب او که مردن
 از ادب و محبت اینان را در دوستی دیگری هیچ کدی نه اما بعد از سلام
 البت گفته در بیان اذکار و اشغال اعمال و توفیق الهی که باید ذره مفید
 کلمات طریقت محمد اکرم عقیقه العظمی را از زبان رسیده برای خود
 که طایفان اید فتن اند در اختیار آورده و بمشافع الطالبین موصوم گردانند
 و بابر التوفیق و الاستعانة بهدا که حق سبحانه و تعالی اوست را برای
 هر چه و باری و الهی و لب نیا فرید بلکه بران طاعت و عبادت و معرفت
 خود پیش بر وجود آورده و از آنرا کتب و ارباب رسل مقصود وی
 بماند بپای با وجود و متابعت حبیب خورشید است در است اوم
 که در امتیان احکام نزعیم و اجتناب از نوایم و احتیاج از کلام راه

که میسر آید الی الله بفرموده واجب و لازم باشد و از او نام و نام
 حسد و کینه و بعضی خدوات و کذب و حیثیت و حیثیت و حرمات
 و دیگر از خصال ناپسندیده دور باشد و هرگز نکند که جمیع مسلمانان را خصم و عداوت
 و راه خدا را ستم قتل و زهر پدید آید است و اختیار خصال ناپسندیده محمود
 چون دوست و محبت و صدق و دیانت و تقوی و دکان خیر و غیر از افعال
 پسندیده کند که بیانی فرموده است خداوند کریم است صلی الله علیه و آله
 صبح تا شب بگوید علی الله و اگر میسر آید از دست نهد و چنان گوید که بیخ اختیار کند
 دوست و اعدا را در در دل او بر کند بسیار هم در بیان حال بیفتد
 بدانکه بیعت در لغت معنی عهد است آن لغت یا در موصوفات است و
 و اما کلمه عهد است اگر کسی بگوید عهد کرده است که من این را بگویم
 معهود باشد و محمل خدوات و بر عهد را اعتبار آن از بیعت و بیعت فوق بیعت
 محال گوید یا عهد است معنی آن فروختن باشد در اصطلاح بر قبول در اسلام مخیر
 از کفر و قول در ایمان خود را فروخته است یکی و اندر زبان دیگری که گفتن
 محلی و از کفر بر سر و از ادوات خود بر آمدن است تمامی آنها جمهور است
 از اتفاق است بر آنکه در بیعت هر مردی که در بیعت حکم بیعت خود را
 باشد در بیعت خیال و محبت اعدا را و موافقت معنی بیعت است و بیعت
 و التور برین کرده اند و بیدار است که آنکه بیعت کرده اند و بیعت
 و برید خود است نه بیدار و بیدار و بیدار و بیدار و بیدار که
 آمده و بیعت را در آن اثبات قالی کشیده باشد قال بوضعه المیده

بیعت

من عیون او دقت باراده شخیر و نیز بدانند در زمان سوره ماصی للمعصومین
 که صیبر است بیعت میارند بر چند قسم بود که اول بیعت بر هجره
 و جهاد و دیگری بر قیامت ارکان اسلام و طایفه بر شهاب و قدر در سوره
 الحکام و بیعت بر ملک سیم و اختیاب از دعوت و حصر بر طاعات
 دیگر اند سیمین بیعتها موقت است که الله بیعت تو را بر مصلحتی که
 این اختیاب از دعوت و حصر بر طاعات است باقی مانده این طریقه
 صوری و منافق نیست اسرار هم زنده هستند و اختلاف کرده اند
 این بیعت ستم است یا واجب بگویند گفته اند نیست است یا واجب
 بیعت با کسی که با تو بیعت نکرده و از دست دزدی از ایم تراست
 ان انکار نموده و بگویند موجب آن قایل شده اند بدلیل این که لایزال
 امنوا لعلکم و یقولوا الیه الی سیدکم و الیه اعلم و نیز اختلاف است
 که مکرر بیعت و تعدد و سحج باین است یا نه سحج مکرر در غیر سحج
 صیبر مانند خاندن نمی باشد و جود علی در میان دو معبود و متکلف در میان
 دو معبود زن در میان دو شوهر چه نیاس نمی باشد مرید در میان دو شیخ
 و اینکه باشد مرید بیعت و هرگاه که مرید مرید صحبت با مرید است
 پس بیعت است او را صحبت است سحج الح و لکن مرید مرید مرید مرید است
 که آنکه سیر خود را نمی نمایند و تعلیم طریقت را از مریدی نامند
 سیر خود را نمایند و رعایت او را به هر راد حق او را نمی دارند ابر

از کجای چهل و نارسای این بی نیست میگردانند که میساج پیر تعلیم و
پیر صحبت را نیز میگردانند و قدرت پیر و بزرگوارانند بلکه در علمی و ایمان
پیر اول اگر عالمی باشد خود را در جای دیگر بنشیند آنجا پیر اول و پیر است
که بیانی اختیار نموده قدرت حق را نموده اند در باب حق و حق و حق و حق و حق
از بعضی از علماء بخاطر فتوی درست فرموده اند از روی آنرا پیر حق و حق
از ادب کوفته از دیگران خفته در ادب دیگر و اگر کرد و خفته بر سر
از بحال دهم می آید که پیر دیگر اصلاً نگیرد بلکه در ادب که خفته از ادب است
دیگری میگرد و تعلیم و قدرت از دیگر و صحبت با ثالث دارد و اگر این است
دولت از یکی تیسر و تیسر و تیسر است و قایم است که در تعلیم و خفته از
ما چه منور و استفاده نماید اینست که معلوم و روان و علی المرتضی است و
بعضی در کتاب قول الجلیل میگویند که تا از بیعت از رسول صلی الله علیه و آله
است و همچنان از هر چه بیکدیگر از دست پیر پیران باشد بیعت ظهور
از آن شخص که با او بیعت کرده است پس هیچ مال نیست و هیچ
آن شخص عین منقطع از آن شخص شود و لیکن بلیغ و
بیعت می آید تا بیعت است و از آن میگوید و بیعت و
قلب روح از محمدان و اولاد عالم حاصل اند و تکرار بیعت از روح
منور و محمد از ابی است بیعت با تکرار است از رسول الله صلی الله
علیه و آله و همچنانی حل صورتها و بیعت از روح

تا خج اردو پنج بار سبب شود و تنی که موجب شود باشد نموده است پس پنج
یا یک سبب یا که در شریف که با او جهت کرد و آن پنجاه وقت یافت و در هر بار از
پنج فایده دینی حاصل شود یا عیبت معقوله رود که امید ملاقات از شیخ
با بکله معقوله شد و در صورت هم لا کس نیست اما بکله عزرا که است از حرکت
خلاف شرح صدر دریافت من را باز می رسد و سخن می شنود و با الله است
مزیل حرکت است که از انفس مبتدیه شیخ خود می باید و دل دو بهم از
او بر می خورد بلکه در دنیا و الاخرة می گردد اللهم احفظنا من سوء العباد
و من سیئات اعمالنا و باید دانست که ما که است که در دست او
صفات باشد اول آنکه قدری از علم تغییر و حدیث رفقه نگاه باشد و نیز
از اصول و کلام و حضرات فقه و فقه نماید دوم آنکه محبت از
کلیه بر غیر مشغول بر صفای باشد سیرم آنکه تارک دنیا و رغب اخیره
و حریص بر طاعات و عبادت حق باشد و اکثر اوقات با خدا باشد و با هم
آنکه امر معروف و نهی منکر را بعد از خود از دست نهد و پیغمبر آنکه صحبت
کرده باشد و از انبیا نترسیت یافته باشد و بیایع هم واجب است
باقل و باج و رغب باشد و در بدایت آمده است که آورده شد و
انحضرت صلی الله علیه و آله برای بیعت پنج که در حضرت صلی الله علیه و آله
سرا و در عا برکت در حق آورده بود و بیعت نکرد و بیعت از مناجات

صحاحی که در آن آمده اند بر این است که هر یک از اینها که در صورتی که
 است هم بر سر کوه است یکی بیعت توبه است از معاصی فقط دریم بیعت
 برکت است بیعت بیعت بدخل در رسد صالحین غیره رسد استاد صدیق
 پس بیعت بیعت برکت است بیعت بیعت ناکد است که تابع و ملحق
 باشد و در منیبات بازماند و در یاد و توکل باشد همواره مستحق و در
 و بیعت اصل است و در ذکر مذکور ذکر صد نسیان است
 و این یاد کردن حق است و اقامه آن بسیار است ذکر آن بیعتی که
 و مقامات اینها را در اقبیه معلوم فرماید و بر زبان ذکر را بر چهارم
 بیان کرده اند اول آن ذکر و قلب غافل و بیع زبان ذکر و دل با و
 مرفعی الا انک دل گاه غافل هم می شود بخلات زبان بیع زبان
 هر دو ذکر و گاه هر دو غافل و بیع زبان غافل و دل ذکر این انتهای مقامات
 و این است که او را ذکر قلب حاصل است که بکنند و از بهر شایان
 از میان ذکر که آن ذکر است و در اوقات یا کمتر اوقات و اصلح حال مبتدی
 ذکر است و حال متوسط ملاوت قرآن و بیعت منتهی نماز غفل اما محاربه از
 بر زبان اقتضای ملاوت ذکر خفی و تصفیه دل و تقویت اخبار و عدم التفات
 بمال و است و در ذکر خفی و تصفیه دل و زاداد ذکر را لازم است اول
 دوم طهارت بیع است و در بیع و علم آنکه استاد و ارفع از بیعت است
 عبد و سلم و آن از حضرت حق است جل و علا جبارم و بیعت حق یا بطور غار و
 وضع هر دو کتب بر و در آن بیعت لبس غریب ظاهر کتب تاریک و حق

بیعتی که در کتب مذکور است و در کتب دیگر

پنجم بقی نوراح کوشش و پیدایش دو چشم بهم احضار صورت شیخ و این
 اول کسراط است و بهم صدق در ظاهر و باطن یازدهم اخلاص دوازدهم اعتبار کلام
 قوی بر غیر آن از کار سینه و بهم احضار معنی کلام در هر بار سبب نفی کردن
 هر موجود همه را از مساحت ضمیر عمیق و حقیقی و از خواص ذکر است
 هر که هر صاحب بطهارت هزار بار بگوید اسان سوز بروی السباب سوز
 دیگر چون آتش نزدیک خواب هزار بار بگوید روح انوقت حراش رو و دوش
 خود بر حسب قدرت خویش دیگر هر که عذراستوار هزار بار بگوید یا علی در کشتن
 محفوظ ماند و دیگر هر که بگوید نزد رویت بلبل الیه قیام و روز از جسمی از آن
 دیگر هر که عند الخذلان و الخروج از شهر هزار بار بگوید یا علی بعد از حفظ و اعمال
 خود نگاه دارد از آن بگوید دیگر هر که هزار بار بگوید یا علی بعد از حفظ و اعمال
 خود دارد از ظلم و ادا نمودن و دارند دیگر از ذکر این اسم اعظم علاج بخریب و
 آسار و ملک و ملکوت حاصل و دیگر هر که بگوید داخل شود در جنت و جنة
 گفته اند که از ذکر کلمات بر سر آب یا نیت ذکر قلب بسیار که از ذکر آن
 هم در گذرد و در حال جمع آن و خیال با شک امده که یکدل است و قد انش
 لاسل این ترتیب آمده است اما در طریقه گفتند به اقتضای روح و فکر
 میکنند و جس کردن نفس در حالت ذکر و بعضی از صفت از صفت
 است در نفسی خواطر فاما نزد اصحاب قادر بر حقیقت و کبر و در و نظایر
 و عا هم شرط است که جس نفس نهند و بعضی اصحاب گفتند هم شرط

چهار بار

و اما در این کتاب که در این زمانه نور سدید و گاه سبزه و گاه حقیق
و از هر نور سیاه و این را نور حیرت میگویند پس حقیقت حال امری نور
باید دانست بزرگوار طریقت راست متصل کشف ظاهر و دل نور گشت
میباشد است و اگر غیر متصل باشد آن نور شیخ است و اگر از طرف پیش ظاهر شود
آن نور محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم است و اگر از طرف چپ ظاهر شود اگر متصل
تفسیر است آن نور کتاب است و اگر غیر متصل باشد دانند که از
تلبیس شیطان است و اگر همان که صورتش از چپ ظاهر شود هم از تلبیس شیطان
است و اگر از بالا یا از پس ظاهر شود دانند که از ملوک محفوظ است و اگر از چپ
ظاهر شود در ظاهر و پنهان است و بعد از رفتن حضور نماید دانند که این هم
از تلبیس شیطان است و اگر در وقت ظهور حضور شود و بعد از رفتن فراق شود
و تحقیق بود دانند که از مطلوب است و اگر از بالای سینه یا از بالای کلاه
ظاهر شود و نه از صفای دل است اما غالب صدوق هیچ یکی از این اوزر در نزد
شیخ و دانشمندان نیکو و لازم است که از کمال بر مراقبات مقدم در درویش
نزد بعضی از صوفیه مراقبه مقدم است و این نیز درست است الاول اصح اما
حق است که اول باز کار مشغول شود و بعد از آن مراقبات و در تعلیم افکار که هم
تفاوت است هر کس را شیخ به دنیا مانع بیند او را تعلیم نفع و آفتاب است
نه با آنکه اندکاردی که نیست سون محبوب در درویش حلال فرماید و
درویشی خلقی دل یا وقت در طبع احساس می بیند بجهت فرمایند و اگر
در حالت شراب این بیت شیر لازم است

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
اول درین طریق محالیم که قادر است مذکور چه مقرر باشد و غرض از هر
غیر مقرر است و اسم ذات را درین طریق چهار نوع ضرب میکنند اول
یکضرب و اوالت که لفظ الله را باند و مد فی خبر و بقوت بر دل ضرب
کنند و دوم و ضربی است و اوالت که بر لفظی مثل حله کار و ضرب
لفظ اند بسیار بر زانوی است و یکبار بر دل و بیانی طور مکرر کنند بلب
فصل و سوم سه ضربی است و اوالت که بر لفظی مروج ضرب
کنند اسم ذات را یکبار بر زانوی راست و بار دیگر بر زانوی چپ
و مره سوم بر دل این ضرب اضرب لذت بقوت و بجهت باشد و
چهارم چهار ضربی است و اوالت که بر لفظی مروج ضرب کنند
یکبار بر زانوی راست و یکبار بر زانوی چپ و یکبار بر دل و بار
دیگر بر دل و یکبار ضرب چهارم باشد و اجهر از بر سر باشد و در کل عظیم
لا اله الا الله وای یکضرب و ضربی سه ضربی و چهار ضربی نیانند است یکضرب
باید که بعد نفی و اثبات اثبات گوید و بعد اثبات اسم ذات و کلمه الله را
از الله الله بسیار گوید و همچنین الله را از مجموع الله الله یعنی طور
کلیه اطراف با وضاحت را از زانوی رسید است و بعد از آن
که اول قافیه بود و خاضع صاحب قادر و چه نیز بخواند و بعد از آن
درود

و در هر حدی که خوانده شود بخواند اقل آن یازده بار بعد از آن لا اله الا الله
بستان که محل دل است بخواند و زیر پستان است که محل روح است
برسانه و از روح الدالاله کند در دل زنده بعد از آن محمد رسول الله بگوید
بیمه ای است یا رسول الله بگوید کلمه طهر را دو صد بار فقط چهار مرتبه بنویسد
و فقط محمد رسول الله بگوید مرتبه سوم خوانده به فتح خوانده و هم خوانده بعد از آن
بعد از آن کلمه طهر را سه بار بطور سابق بنویسد پس الله را فقط چهار مرتبه بنویسد
بگوید و فقط محمد رسول الله را بطور یک نوشته از خط خود در در دو مرتبه بنویسد
کلمه طهر را بطور سابق تکرار کند بعد از آن فقط الله را فقط سه صد بار بگوید
بیمه ای هیچ که مذکور شد باز الله الدالاله محمد رسول الله را بطور سابق سه
بار تکرار کند و اگر خواهد زیاد کند که در هر طریقه قادر به محمول است بعد از آن
صد بار فقط ال که مختصر الدالاله است بگوید بعد از آن کلمه طهر را بطور
سابق تکرار کند بعد از آن صد بار فقط ال فقط که مختصر الدالاله است بگوید
بعد از آن کلمه طهر را بطور سابق تکرار کند بعد از آن یکصد بار فقط
بگوید که اگر خوب اخبر است کلمه طهر است یا بنویسد بگوید که یا
ای دل را از الله که مفتوح است ایاف بگوید و یا و تائید او که از الله
الدالاله مرفوح است از دماغ بگوید و یا و تائید او که از فقط محمد رسول الله
است از دل بگوید و بعد از آن کلمه طهر را بطور سابق سه بار بگوید و غفل

ستمه باید این و فراموش کنی نیز گوید و آن عبارت از سه چیز است
 است یا از صفات امیات یعنی علیم و سمیع و بصیر هر یک را
 که بنزد اله را از زبنا ف قوت بر کشد و حق دم بسوی سینه بگیرد و بصیر
 و سمع و عمل را بگوید باز ماوی سمیع بگوید یا تعزیه بصیر باز از او بگوید
 یا با و بصیر بگوید یا تعزیه سمیع باز از او بگوید و با وای علیم بگوید یا تعزیه
 و با وای را عروج گوید نم از لطیف البصر ثم السمیع و این را تزل
 گویند ثم السمیع البصر ثم العلیم و این را عروج ثانی گویند و باید دانست
 که سمیع از او بصیر از او علیم از او لطیف از او سمیع از او بصیر از او علیم است و کلمات
 و فقرات آنقدر کند که در وقت ذکر باز نماند و تلوین است و نتایج ذکر تواند
 که در محاربت و در راه پیدا اید و بسوسه سبطه و دفع سوز و حریت غالب اید
 و غسل با پس انطاس السلطان الدوکارش نیز نماند بهیچیک بر فوهم پس ریکم
 بر اید و بسیم درون و دوغالی از ما و حق نباشد و در بر او درون دم اله و در و او
 بر وزن کلمه لا اظن کرده باشد فوره کلمه لا اله الا الله را یاد بر وی گذارد و کلمه لا اله الا الله را
 با هم در دل کند و برای کشف از روح ضعیف میکند و جانب راست به شوق
 و محاسبه و چپ قدوس و بسوی اسحاق رب المکمل بگفته و در ثواب و الحسن
 و بر وی نشسته و چپ ضعیف است از آنکه باز تواند پس ضرب کند بر وی
 با حق یا حق و بظرف چپ یا دهان به چپ یا بر او بار بکشد و بر وی
 شعار مرعیه و دفع گوشتی و برای وسوسه زنی و فقه و دوا باید که
 مناسب از اسباب الهی را برای حاجت بگیرد پس بطور کامل و حق

از جمله اعمال و اعمال الهی

صمدی خواجه چهار ضلعی عمل کند همو یا ساقی یا صمد یا زرق و ما
مدل و همچنان انواع اذکار بسیار سبب در این کتاب موقوف
دارند اما ذکر خرداه عجب چشمه با منظرین تعلیم میکنند که در این
جست سید است تصویر می و او را دور است یکی فوقانی که از ذکر هر
کن ده شود و دوم تحتانی که از ذکر هر دفعه صفتی میگوید و در این کتاب
که از ذکر هر دفعه بعضی می باید او را صف کند و آن ذکر که در این کتاب است
بسیار باید که از ذکر هر دفعه بعضی می باید که از ذکر هر دفعه
بعضی را از ذکر هر دفعه بعضی می باید که از ذکر هر دفعه بعضی
آن دو فایده است یکی نوعی و از هر دو صفت دل پس شروع کند و از
از زیر ناف و مدینه را در کشد و نوعی فالواری کند و باز در دم جریده افتد
اللهم مد دل غریب کشید کند و برای کشف قبور و زدن این ایوان
است چون مد مفرد داخل شود او را دو رکعت نماز بخواند و در هر رکعت
بود فاتحه سوره انشا بخواند و بعضی پنج بار قل هو الله بگوید و در هر
دو رکعت بعد فاتحه سوره اندلس بخواند و بعضی پنج بار سوره وایت
بخانق بگوید سوره ملک خواند پس بگوید و تبتیل گوید و باز ده بار سوره
فاتحه بخواند و خرد بعضی بعد فاتحه باز ده بار سوره صراط است پس در هر
وقت یک و نیم باید که از ذکر هر دفعه بعضی می باید که از ذکر هر دفعه بعضی
که در دل او می رسد اما ذکر خردا عجب چشمه با منظرین تعلیم
که زبان خرد را بکام می رسد و در هر دفعه بعضی می باید که از ذکر هر دفعه بعضی

از زین ناف و یک دست از آنجا نیست و مانع بعد از آن میل دهد بکلر اهل
بجاست گفتن یعنی در ضرب کند الداله را بر طرف و سار بختی که
آن ضرب در آن بر وجه ظاهر شود و بصورت دینی ذکر آنست
که خود در صورت و نفی کند ذوق را ثابت نماید و بزبان دل بگوید
ای ای انست مقلد و در صفت مقلون و باید که بر سار بخت
و این یعنی اثبات محسوس شود در زبان قلب محسوس شود
و بصورت دیگر در زبان جن خود متجلی و شود و از زبان متجلی شود
و بصورت دیگر در روحی شنایید پس از آنکه در شرط و خواسته کرده
و الله این ذکر بجای است اقر و در است و انشاء است که منتفی کرد و نفی و
مضت با ثبات به تعلیم ذکر اسم ذات از این سر مکان میفرماید
و این را لطائف سبطی نامند لطیف اول قلبی است که در زبان
ببین چیت است صنوبری شکل با قیطنی که زبان بکام بکنند
و نظر حیاتی را بر قلب صنوبری اندازد و تو فطر ظاهری به یزید و
و پس خود را با بکلمه متوجه قلب نمود و از طریق آن رسم ذات را
گویند مظهری که این رسم را خیر از ذات الداله و در حال از دست
ندهد لطیف دوم روحی است محل این زیر لبان است که است و
نور این لطیف به چو بنده بود و در نموده ذکر اسم ذات را بطور لطیف
قلبی گویند و این سبط را هم بکبار اوقات معکوه باشد تا آنکه
مثل ذکر قلبی صفت و لذت حاصل شود و گاه باشد که در یک
و در لطیف تجلیات بود و در یکبار به ثبات تجلی نور میفرماید

در سر است محل مخصوص این لایحه و سطر این است در میان دو
بستان ذکر رسم ذات را از اینجا میگردانند مثل سابق لطیفه چهارم
خفته است غل مخصوص از لطیفه در پیش است سطر است ذات
غل لطیفه این گویند اینک فی جع اخفی است و مقام این لطیفه قوی است
بطریق مذکور در این است را از اینجا گویند لطیفه سیم نفع است
جای این دماغ است در اینجا هم بطور سابق ذکر کند بعد از آن امر
به نفع و اثبات میکند خاکی که در این آن مشهورند مرا کیب او کار زیاده
از آن است از جبهه تحریر اسم طالب را بهمان قدر کافی است به آنکه مراقبه
دل است از خیر یا بد او راه نیاید و بیماری دل ستم حیرت تا بدانی غیر
حق نمول است یکی حریت نفس که بهمان دل قصد و اختیار در دل و میسر میکند
و دوم فطره بینه فطری اید و میرود سیم نظر که علم باشد و مشکوره و اصل
در علاج این فطره شغل باطن است و آن بر چند اسم است از آن مراقبه
معیت است که آنکس بزبان گوید که حاضر می و دوری معیت آن تصور
کنم که او حاضر است ملائین ظهور و چون او با طری گوید ساکت نظر بر او
و در و از موجودات بر دازد و در باطن تصور کند که او ناظر است
با و چون او معنی بگوید چشم را به بندد و ملاطفت کند و هو معلوم اینی گفته و
در دل بگذرانند او با ما است دوم مراقبه است با اشیاء
صفات باره جع بخار صلاه که آن را در جانب دل مایل کنی و چشم

[illegible]

و اما بهر حال این سه مورد را باید در نظر گرفت که برای مطلق دل بسوی خدا معصوم
میکنی مرا و میبخشد بر من و علفانی و خرد و نام و مسکر و عجم پس این را باید
در نظر گرفت که علیها فان و بین و بعد از یک روز و لیل و الا که علفانی است که هرگز
نفس خود را که در دو عالم است و بهر او را بر این خیزد و الحاح یارده را در نظر اند
بهو انشیا را در عیب و صورت او و قصد کند که انشیا فی مود است و این است
الموت النفس نفوذ من فله حلاقیه و انشیا نفوذ بدو کلم الموت و لو کنت فی روح
مسکینه و در سینه عانی فبندم با و کار برست طریق است اول طرق و بعد از آن
نعمه بخون و بهر کون فی شبهه بخون که از اسم عمارک از مضمون میسر و بی توسط
خداست بحری و فارسی و غیره بحال و نظر فایده تبیع مدارک و نفوذ بدان متوجه
نمودن تانی تکلف در نام الکاهی است و بعد دریم طریق را بطاعت و ان توبه بعد
شبهه است که فانی است و در مافی است و تقاضا نیست و بخود روی کار برست طریق
که تمامه الله الله بطریق تفهیم که جامع مفعول فی و اثبات است و مراقبه است و در نظر
که انرا حیرت محموده میگویند ترخیص است که در چشم است ده دارد و نظر بر او
نرمه بینی دارد و این چنان نظر کند که سباهی بر روی غایت نور و سیدی
حشمت ظاهر گردد و وجوه خاطر و خضره بیدی پیدا شود و این شکل مقام نصیر است
و در نظر برابر و نامی خود در و در شغل خواب و کونه میگذرانند و این شغل را مقام
محموده گویند و حضرات نقش بند بر این کلمات از که بنا بر طریقت این
چون است و اینها این روش در و در نظر بر قدم و خلوت در انجمن و

در این سوره دوم معنی انتقال از نفس معنی می باید که از سر خلقت
نیاید و از سر حضور باشد و نفوس که میزند از باد حق سبحانه خالی و عاقل است
نظر در تمام معنی سالک در حق و اعدل نظر در نسبت پایی او نماید
نظر او بر آنکه از نور و جلالش می باید بی اقتدار خلوت در بر حق یعنی خلوت می باید
که در میان خلق باشد تا پرش و باطنش را ندانند تا خلق از احوال او واقف نباشد
و احوال او عبارت بر بند سوره در وطن یعنی سوز باید که در در صیوت مضامین مذکور
و صفات مرصعه حمیده انتقال نماید و بنای سخنی ایشان بر این ظاهر است که
یکوید و دیگر دو بار گشت و نگار است و یاد داشت

نکته است و یاد است و یاد عبارت از آنست که فکر از اندک و بزرگ را در روایت
یا بر کسبه است و از آنست عبارت است از آنکه در وقت فکر کردن خود را در نظر
حق و دین از ذکر رضا و غیره است و عبارت است از آنکه در وقت
دل خود را از کارها و در حضور اعیان یا بد که یک غلبه یا در حالت بزرگوار
از او است و غلبه که میسر شود خاطر خود را بکند از و از آنکه غیر بی خاطر او نکند و در
یاد و از آنست عبارت از آنست که دل خود را با جناب مقدس خاطر و در خود
از باطن حرف و صوف و حریف و غار و محروم از جمیع جهات و بیرون
را و شایسته گویند و طریقی یاد و از آنست و دیگر آنست که نفس خود را در او
کنت و زبان را بکلام حساسند و بدن را بکلمه طیبه بکلام الله العزیز و رسول الله
رسالت کثرت بازده تا آنقدر که خود را و طاق خود را به کلمات مذکوره
خود است بعد از آنکه غنی بنویسند و بعد از آنکه کلمه دیگر انداز صفت و ایم
بها و از آنست لغت کنند و آنها و قوت زمانی و قوت قلبی و قوت عددی و قوت
اما و قوت زمانی بدوش دردم و در کثرت قدر بسیارند و اما و قوت قلبی
معنی این متوجه شدن بسوی جانب حب زیرستان است و حکمت درین
وجه مثل حکمت است در مراعات حرمت نزد قادی و قوت عددی
نما فطرت کردن عدد و طایفه است چنانکه گزینست و سودای ازین استغفر
عالم را متعاقب و طایفه است و دیگر اندک است و بیان آن نکردم
غالب بر این است که در کفایت است و در اعلم سوم در حال

و فقه این که کاتب الحروف از زبان امید است در حیز تحریر
می آید بعد از آیات و از کار و او علم که برای نفع و اراضی و غیره از این
میرفتند و رقیه میکنند نفع و شفا و ذات الهی است لیکن قبولیت آنها و عدم
ناش از دو وجهی است اول از جهت ابطال اوستیانه و اجابت کننده
و اما اول است قبل جلاله بر هر فرد بگذرد و هم آنکه ای که از این طریق وارد آن
باز از زبان شوق است ضایع اکل طلال و صدق مقال و حضور قلب و حضور
و بجا آوردن آیات اوقات صالحه و آن وقت سحر و غنای الفاظ و بعد از آن و غرض
و در هر حرف و شعری و بیان و بعد از آن و در هر قول و بیان و در هر حرف
و در هر حرف و بیان که در کتب مرقوم اند و اینها و قیام بر در و در هر حرف
علم و علم و علم و علم از عدم سرعت اجابت و تجدید توبه و استغفار و در هر
و آیات کامل و تقدیم فعل خیر و قبول و مانند آن و استقبال و قبول
قبل و ترک اینها و توفیق بیو جهه سرخ و بعضی شرایط که بر زبان مردم در
از خصل و حیوانات جلدی و جمالی و ترک اینها و بیاض و زردی
و اکثر و غیره که تفصل الیه و در کتب این که سطور است از عالم اینها
و آنچه شد از این که قابل اجابت است اینها و بعد از آن علم را بر زبان
و در هر حرف اول بکلام الهی و دوم دعای یکم بر زبان عربی باشد یا زبان دیگر
که معنی آن علوم بود و بیوم افک بدانند از روی اعتقاد که موثر حقیقی است
سمانه قلم و در کتاب صراط الیه تنقح که شرح و السعاده است از
مسلم روایت جابر بن عبد الله می گویند که این دعا را از امام جعفر
از این پس بعضی ضحاک می گویند و گفتند که در کار رقیه بود که از عفت
مسلم

میگردد و آن رقیبه را بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم عرض کردند و در میان
 نشست تا آنکه نغمه را شنید برادر خود را آیتی و هم در کتاب خود
 مسطور است بترک السوء و از احوال نبوی صلی الله علیه و سلم بطریق آیت
 میگویم و بزرگترین رقیبه تا قرأت فاتحه قرآن معوذتین در آیه الکبریه و سجده
 نبوی صلی الله علیه و سلم که در احوال نبوی صحیح ثابت شده از آنجا که اعوذ بکلمات
 الله التامات من شر ما خلق و اعوذ بکلمات الله التامات اللهم
 تجاوزن بر او الله فاجزاه بالسما و الله الحسنه ما علمت مشهاد عالم اعلم و شهاد
 خلق و در او و برای و من شر ما یبذل من السماء و الله حسن من شر ما یخرج منها
 و من شر ما یشع فی الدر و من شر ما یخرج منها و من شر فاق الله و الله و الله
 و من شر ما یسرق الدلیل الدارقی بطریق کثیر ما حسن در از آنجا که اعوذ بکلمات
 الله التامات من شر ما خلق و من شر عباده و من شر السیاطین
 و آن میفرزون و از آنجا که رقیبه جبرئیل است که بر سر اصلی الله علیه و سلم رقیبه
 کرد و در صحیح مسلم ثابت است بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک
 و من شر کل نفس اوعیانی و الله ارقیک بسم الله ارقیک من کل شیء
 از این عیالیس هم مروایت که زنی از طلوع ماهی مانده بود و آیتی را یار
 و آیت را از قرآن و و و که شنید و بسوی خود بخوابید و آیات شفا
 و شفا و بر قوم تیرین و شفا کلماتی الله در یخرج من طوبی

شریک، مختلف الوانہ فہم شفاء للناس و منزل من القرآن ماہوشفا
 و رقتہ للہومنین و اذا مرضت فهو لشفیع قاصد الیہ الذین امنوا ہدی
 رشتہ استند قرات ایت مذکورہ نیز یعنی و کتابت انہا را در
 خورشید چینی و سنائی انرا باب و فون بدن بیمار لحدہ است کہ
 اندک گفت مارمولک را در بدن و جوع غظیم است و زلزل کسلا
 تا این زمان باقیست فرمود کہ دست بر موضع الم بندہ و دستہ بارنگہ
 لسم اہ و بیعت بارنگہ اعوذ بفقہ الہ و قدرہ من شر ما جدد و اعوذ
 در جامع ترندی است کہ چون کسی را کار سخت پیش آید
 فرمود کہ یا حی یا قیوم بر جھتک استغیت میفرمود دعا را و بکنی
 یا رب اللہم بر جھتک ارجو لک تکلینی الی نفس طرفہ یمنی و
 صلح لک فی کلمہ لا الہ الا انت و فرمود دعا را و خون
 در شکم ماہی این بود کہ لا الہ الا انت سبحانک الی گفتم من
 الطامیل حج مسلمان نوید اللہ کہ مستجاب شود و فرمود دعا را
 صلح ابر علیہ وسلم برای اداس دین اللہم اکلنی بحلالک عذر مرا
 و اغنی بفضلك عما سواک و آخر حدیث صلح ابر علیہ وسلم برای مراد
 ابن رقبہ میگردانوب الباب باب نہ و انت الشافعی
 مدین فی الدانت و آخر حدیث فی الہ علو و صا و قیہم برا اعتبار
 مراد

و اعوذ

خ

۱۲
 در سیرت شرح میگوید از دست راست خود بر دوش زانو میفروشد
 از جانب الیاس رب الناس و النصف انت الشاف فی الله شفا و الیاس
 که شفا و بدینا درستی و گفت احدث علی العلم و سلم و
 عیادت کند ریض و اگر از پیش تر سیر باشد پس میگوید شفا و بدین
 بار اسال الله العظیم رب العوالم العظیم ان یغفر لی غفیر
 دهد و از خدا شفا از انحضرت و میگوید هر مسلمی که دعا کند ملازم اللانیت
 سبحانه انی كنت من الظالمین چهل بار پس بخیر در آن مرد و در آن
 او را اجر شهید دهد و اگر شفا یافت جمیع گناهان او بیخشد
 بگوئد و در حدیث میگوید اللهم لا تغفلنا بحک و لا تهملنا بعذاب
 انک و عاقبتنا قبل ذالک و الضاحی ان الذی یسبح الی عبد
 بحمد و عظمة من جففت و قتیله یواسی تنه بر خیزد بگوید اللهم انی
 اسرک خیرا و خیر ما فیها و خیر ما ارسلت به و اعوذ بک من شرها
 فیها و شر ما ارسلت به و ایضا اللهم اجعلها ریا حاد لا تجعلها
 یی اللهم اجعلها رحمة و لا تجعلها عذابا و هر که بطلال بیدگوید
 الله اکبر اللهم ابدع علینا ما یمن و الدیمان و السلامه و الله سلم
 و اتوفیق لما تحت و فیما ربی و غیر الی بطلال خیر در آن اللهم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو رتبه بود پس از سجده نمود و حاجت خود را صلوة العظمی برای
صفادین چهار رکعت در هر دو احواله هر یک بار ایا باب آن قلب نه
دلیل آنجا حاجت در شب و نیم شب بر خود ریخت کند چهار رکعت
نیز در بدو سلام و بخواند در هر رکعت خود از فاتحه ادر یا و نظر الوهیم یا و یون
انظار فاتحه خود در سجده بلند و صد بار بگوید یا من لا یحتاج البیان و
سیر او باشد که حق تعالی کار او تمام رساند و این فارسی را بنویسند
ریاست و پیشتر کنوده اند چهار رکعت نماز حاجت بکنند و در هر
رکعت بخواند و بعد از فراغ هزار بار بگوید لا یحسبها الله هوانا و لا یحسبها
دلیل آنجا بحکم تحقیق کنده هر کس شب و دو رکعت نماز بکند و رو بخواند و
نیم رکعت بگوید یا الله الکریم یکبار و اذا اجامست یا در قبر عزاب کند
و در او چهار رکعت حفظ الدیمان بکند و رخصت سجده و تعالیان از وی
را بکند و بعد از آن صلوات بر لعل و الله و الله العالم العظیم بگوید و این
از حاجت حریب است با سند صحیح از شیخ "باب الحوائج العظمی"
سپردی قدس سره هر که در نیم شب دو رکعت نماز کند یا در سجده و بعد
صلوة و صد بار استغفار نماید بعد از آن بیست بار بگوید و صد بار بگوید
یا ز مندی بر منی نیازی بده رخا ره راست بر منی بلند و صد بار بگوید
حاجت منی بر منی حاجت روا می بده رخا ره چپ بر منی بلند و صد بار
بگوید ضعف بر در قوی بده گوشه مصلی بگرداند و صد بار بگوید نکر دم یا ز
تا کنش حاجت من روا میدست یا بخوبی و برودی بیست بار و طالب
این نماز مواظب نماز دیگر نماز که

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اللهم صل على محمد بن عبد الله وعلى آله وصحبه وسلم
جمل ما راي عيان في عند كل كربة وجميع عند كل دعوة ومعاذ عند كل شدة
وأيما عاني حين تنقطع حيلت فواید سلیم صلا وعلیه وسلم در صورت
سنة امام الطه بغير غوث له عظم تدنس من فرموده اند شما که در احوال
عالم در سه طهر است این گروه در ایران بر شما باد کبریا که نعلت فرموده باین طریق
فویت ان اصل الاله که کرمه معلومة الفردیه متوجهه الی الله جل جلاله الیه
نوازند و یفاتیح این الیه را یک عدد یا سه الیه الذي لا اله الا هو عالم الغیب و السیر
هو الرحمن الرحیم پس این شنبه و شنبه فواید و سلام دهد بسوی دست راست
البند سر خود را در سجده یعنی وضع کند کلمه سر را بسوی کف راست
یا بفتاد و مفت بار بخواند الی حمیه عالمینک و بعد از آن
در سجده وقت این باین الفاتحه است و اگر نتواند در سجده بخواند
از او در راست که حضور تمام این نماز یکبار و در نیز فرموده ان که می
ملاودان غافل مسوید ازین نماز که بسیاری از اولیاء الرحمن بسیار و
برکت و فتح بخبر کرده اند و فرموده اند که کاف از این سر بفرست این کلمه و بعضی
عادلان و درین کشف ملکوت و سر جبروت یافته اند و در سجده الرحمن
الرحیم اللهم ارزقنی حبک و حب من یحبک و حب عمل یقر به الی
حبک اللهم اجعل حبک احب الی من الماء البارد الی الدمان
یا ترحم این دعا را برای محبت خدا و رسول او صلی الله علیه و سلم و توسل
با او در هر موقع ماه شنبه جمعه و یکبار بخواند و شب دوم و سوم بخواند
کنند که طیب اولی شنبه یا در این در او صلوات الله علیه محمد بن عبد الله
صی و آله و صحبه و سلم بعد از سبعت مرتبه بخواند این دعا

[illegible]

و در نم مغت یا الی این هفت بار و قل مع الله الصلوات هفت بار
اللهم انی فی منای کذا و کذا و اجعل فی امری فرجا و مخرجا و
در آن فی جمعی ما استدلت به علی حاجت و عونه ای که به سینه اولی
عزت به است و الله روزی که می کند و آنکه در هر سیوم کند تا هفتاد و یک بار
بفرستد در هر روز یک بار و در روزی در یک بار و هر کس این ایتم بخواند
و در بارم سفید بسته در آن چسبیده بپندد و باذن الله تعالی در هر قدر ضرورت
در ایتم ایتم و الوقت ما فیها و خلعت و از نیت که به بها دست است
اشعیا اشعیا برای آنکه در خیر شود باید که شکم او بمقدار خطم بسته بکشد
و در هر مرتبه که انگشت بکشد یا متنی بگوید در خانه که شیاطین سنگین انداخته
چهار میخ بر هر شیخ لب و پنجبار این ایتم بخواند و هر چهار طرف بکشد
فن کند این ایتم بکشد و در کید الحرام برای السبب رده در
سایب او این ایتم را هفت بار بخواند و لغت فتنه سلمان الی ناب
برای دفع جمیع بیماریها و ایتم سیوم بنویسد و در کردن نقل نموده
کلان باشد با فو در در مجرب است با منقول بنویسد حتم حتم حتم حتم حتم حتم حتم
این ایتم بخواند از حروف مقطعات برای جمیع فواید است متوجه
رسیده تو بخوان او هیچ مردن طی و نفوز دوم عمل امراج
و در هر سیوم مرح و مردگی مال ل الی از این نفوز
نفوز که هر روز بنویسد و بهر برای بر آمدن حاجات و کفایت بهجات
فتح سوره یسین نماید با منطوق که از خروج ماه با اجتناب از استسباب
که برایش مکره است چنانکه مکره و سه بار و یا از کرات بخواند

پرویز کند شروع کند روز اول یکبار ده زودج و یکبار ده سیم است بابر بخون
چهل و یک روز نهیل و یکبار ده پس از آن یکبار ده یکبار ده یکبار ده یکبار ده
کم کند تا یکبار ده باشد اینها را هر روز است که حاجت ده و یکبار ده
و صبح است و روز جمعه قبل از نماز صبح سوره که ده و یکبار ده و یکبار ده
نیک خواندن نوبت بسیار است و فضیلت سوره که ده و یکبار ده و یکبار ده
برای رفیق نزد امیر و ملوک و بابینش عالمی که از خوف جان
باید که مجروح مقابل شدن انگشت بسیار است و یکبار ده و یکبار ده
به نهد و ده بار در دو بخواند و هفت بار این آیه نیز بخواند و الله اعلم
خبر ما تصفون و بارت بار در دو بخواند و یکبار ده و یکبار ده
ان فتوحه برین فی کن الله قاطب از نشر او در امان خود در روز بزرگ
محب او از موده شده است این دعا را ده بار بخواند و دست بزرگ بخواند
یا طعام ان ضرر منی و لا تنفع فی خصمک مولای بنی ابیطالب این دعا را ده بار
نخوبه بخواند بخندان ممول است و سماع رسید نیز که یکبار ده خواندن سوره
بازی و وقت زرق و خوف اعدا منقول از امام جسته الله السلام عز و الا باین
است بعد نماز صبح است و یکبار ده بعد ظهر است ده بار در دو بخواند و یکبار ده
بار و بعد غروب است و چهار بار و در غروب ده بار و از بزرگین بمقدار
باین غطر رسیده که بعد غایت و یکبار ده بعد غایت و ده بار و بعد ظهر
ست و سیم بار و بعد غایت و چهار بار و بعد غایت ده بار و این
نسخ است و وقت نماز و دست کند و بده خنده بعد غایت و سیم بار

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱



والمسلمين والمسلمات اللهم اني اسئلك بحجرتك محمد وسالمة وبعثت الي
 وطلعت من بعدك من عمر وصلاحه وحمداً وثناءً وسجداً وثناءً وبعثت الي
 سماحة وسمحة الحسن والحسين وشهادة الحسين وعون علي بن
 حاجلي يا فاضل الحاجات اغثنني اغثنني يا غياث المستغيثين
 برأى سيد نوحته برجاء سيد نبوته اسألك الله تعالى بسمك محمد
 بسمك السموات والارضين يا حي يا قيوم ارجع الي مكان
 محب الي بكرن الصديق ابي عبد الله عورت ابي ابي بنو ابي و
 وود حينا الي ام موسى ان ارضيها نامرسلين براي فرزندان چهار روز
 اين تقويم بابت ستمه مجزود اكر خواهر اهدايشه زايد للدر ملك السموات
 بخلق مايت اريب بن ايت ايتانا وسميت كمن ايت والدكتور
 يك تقويم بنو ابي روز جمعه بوز قاز عسل كندون ويكي بخود ويكي
 بنو ايتان سان ايت ويكي بوز ايت والرهاله بطلب برسد تقويم بابت
 بسم الله خير الله السماء اسم الله رب السماء والارض اللهم الذي لا يرحم
 اسم الله في الارض والسموات وهو اسم الله اعلم ذلكم
 الله التامه من خطه وعقابه وشر عبادته وكفى نهز السعاف
 ورحو ذيب رب ان يخفون فاليد خير حافظا وهو ارحم الراحمين ابر
 فوسيدن هفت ايت ايت الدن حقيق الله عظم وهفت عدد ودر دالم
 ان يخفون عنكم وهفت عدد ذلك خفيف ان ربكم ارحم من
 روز نذ عيشود اين تقويم ان رب در اود واندازو وهفت

مردون بخودند و آب دیگر ننوشند و اگر آب کمی شود دیگر آب اندازند از
نوشه شروع کنند و مرد با قدرت و خام کند حق او را فرستند به نیت بخند
بسم الله الرحمن الرحیم اللهم انی اسألك بالنی الشهدک انت الاله الذی
لا اله الا انت العبد الذی لم یولد ولم یولد له لم یکن له کفو الا الاهی
بحرمت محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسین ان یرزقنا الله و الله اصالحا طویل
وصالحا علی سیدنا محمد و الیه المرجع برای زینب و خدیجه و زید و یحیی و یونس
و یسحاق مدت حمل اوست ماه بر پوست اهو از زعفران و کلایب کشند
البته یعلم ما تحمل کل انشی تا متعلق و یباید که با انا بنفشه بخله الی
سمما بس بنوبه حق بریم و عیب انبا صالحا طویل العمر بحق محمد و الیه
برای و محفوظ سفوف حمل رشته سرخ مقدار قدر زن بیمار و مقدار ماه که
فی مانند که بگذرد و این ایام بخورند و صبر و ماصبر که الی ایاها تا محزون
رقل با ایها الکافرون برای و روزه نوشته بر آن چوب خامو بدید
فورا به بزرگد و الوقت ما فیها و تخلص و اذنت لربها و حقیقت
الهیلا شیه ایگیا برای دفع تب و جها تب نوشته بند و یا
بر بنوبه و غرضن دهد قلنا یا ناکونی بر دوا و سلاما علی ابراهیم و یونس
نید افعی علنا هم لا حسرتین برای جنم که شده یا حقیقت یکصد و نوزده
بار و این ایام با نیتی اینها ان تاب متعلق صبه من خردن نایات
ما الیک صد و نوزده بار بخورند و بعد از نیت یکصد و نوزده بار
بر خاندن که شباهین شکلیها فرستند از آب که سه قطب بر قدر

[illegible]

در ماه رجب و در روز دوازدهم رجب
از آن روز و بهیچ این را بر یک برده که در شنبه در خانه بهانی است
برای جبرئیل اگر این ایتر را بنویسد و واجب نشسته بخواند باذن الهی
بول بسته کند ده کرد و این نیز است و اذ استغفر بر سر قوم قفلند
ک الحی فانجوت منه اثنتا عشرة یوماً برای دفع جربان و سایر
الشی و قیل ما یرضی البیع ما رک و یا سماء اقلع و غیره و حفظ
اللهم و استویت علی الجودی و قیل تعذر اللهم الظالمین
و قیل تعذر لمره که روزه سیوم این بر تان کنده بنویسد و بوقت
تست بخواند فلما تجلی رب للعجل جعله دکا و در موی صفا
که در رزاعت پیوسته بود بر سر سوار دست بابر بخواند و در هر کوفت بنویسد
و جیل منیم و بیی فانیهون تا آنکه مرید در کتاب معتبره دیده ام
ما حکم بعد از غسل میت قبل از تکفین بمحشر دست راست بعد از مواضی
السم الم الریح الم الریح بر پیشانی میت و الا لا اله الا الله محمد الرسول الله بر سینه مرده
غیرت مفقود شود هر که یکبار سوره فاتحه یکبار سوره الم نشرح سه بار
و سوره اما انزلناه ده بار بخواند روزی و سی فرسخ سوره هر که نهم افتخ
علینا حکمتک و انشر علینا رحمتک یا ذا الجلال و الاکرام منزه شود
هم فراموش نشود برای دفع ضغفان این ففتحننا علیهم ابواب السعیر
بما، منم و خیرنا الدار جبرئیلنا التبع الما و علی امر قد مرید

بر آنست که او در وقت سپید بپوشد و بر اینی بکشد و برای حفظ از هر
عمر که چهل ساله شود یا عجز را بپوشد و بکشد و برای دفع و دفعه
راه اگر اسامی اصحاب کبیر نوشته در آن خورشید بندد
هر کس بر کواکب بکشد باید که در دوده بار بخورد و وقت
خواب بر سر بخت خواجه کان فاتحه بکشد و بار بکشد و در
صد بار و کلمه و لم نخرج من النار و نه بار قل هو الله احد تا بکشد
و یکبار و از فاتحه تا بر در و در صد بار شب بخورد و در شب و در شب
هر وقت بر لب کربانه طهارت کامل کند و بعضی در حکمت
نخاسته اند و در حقیقت خواجهها باینه الکتره میزنند
ترکیب طریق ختم قاریه ابتدا از روز چهارشنبه کند
تا روز جمعه و بعضی دو کانه نیم نوشته اند در هر کس که از الکتره
بکبار و احلا صد بار و بعد سلام و بعد از ختم ختم
شروع کند بکلمه ختم بر و ختم است ختم کبر و ختم صغیر اما ختم
کبیر است در و صد بار و در و کلمه تجید بکشد و بار و در
نام و بار و لم نخرج من النار و یکصد بار و بار و بار و در

در وقت خواب بر سر بخت خواجه کان فاتحه بکشد و بار بکشد و در صد بار و کلمه و لم نخرج من النار و نه بار قل هو الله احد تا بکشد و یکبار و از فاتحه تا بر در و در صد بار شب بخورد و در شب و در شب هر وقت بر لب کربانه طهارت کامل کند و بعضی در حکمت نخاسته اند و در حقیقت خواجهها باینه الکتره میزنند ترکیب طریق ختم قاریه ابتدا از روز چهارشنبه کند تا روز جمعه و بعضی دو کانه نیم نوشته اند در هر کس که از الکتره بکبار و احلا صد بار و بعد سلام و بعد از ختم ختم شروع کند بکلمه ختم بر و ختم است ختم کبر و ختم صغیر اما ختم کبیر است در و صد بار و در و کلمه تجید بکشد و بار و در نام و بار و لم نخرج من النار و یکصد بار و بار و بار و در

یکصد بار در ده بار پس فاتحه بروحانیت ایشان
بخند و حاجت خود را بخواه اما ختم صغیر پس بکبار و بزرگوار
از شرح بگوید و چهار کبار و بقی ترتیب بدو ترتیب است
در نماز و در هر دو ختم تنبیه کند و الدار از ضعیفیم کار ایشان می بود
بقوم و تکریم ترتیب ختم بسم الله الرحمن الرحیم برای هر حاجت
مخصوصه برای شفاست چهار مرتبه در مغرب و صبح تا آنکه
کند و در آنوقت بگذارد و کافرون و افساد خوارند استیایا یا
لنکار که جماعه صالحین در روز هفت بار و ششمین بار
باز بگوید پس یارب هزار بار و هفت بار در روز و یک
طریق ختم او است که اول مرتبه بار الحمد و بگوید بار در روز
بالله بار ششم باز بگوید بار در روز هفت بار الحمد و همین طریق
ختم لاجل و لا قوة الا بالله العظیم است ترتیب منع نموده
انعام برای ایندین حاجات غسل کند و روی سویی قبله کند
ایشان بید و فاتحه یا ششم بخواند و سوره انعام بخواند و سستی بخواند
تا بر نیاید در صبح فوقی مثل ما اوتی رسل الله طه و الحاکم به بخواند
و در آنوقت نماز کند بعد فاتحه اوله لکرم و ده بار سوره که
ده بار

و نه باز چون از نماز فارغ شود نگاه شروع کند از اینجی الیه اعلم (ک)
 حیث یجعل رسالتنا سوره تا بگردد سر سجده بند و سفتاد بار
 بگوید اللهم الله محمد رسول الله یا حاجت تو بهد ترکیب
 طریق سوره فاتحه برای بر موی و مشکلی که پیش از این سوره
 با تسبیح که هم رخصه به لام الحمد مفید و بیشتر و هفت بار که حدیث
 بحساب عمل با اعتبار الف الرحمن بخواند و از تسبیح را سه بار بخواند
 کند و در آخر این گوید ان مهم بکفایت رسد همین سوره کی
 روز از آن بکبار روز دوم دوبار بهمان سالن تا جمل دیگر روز
 جمل یکم به تمامین سالن که کند بر از حاجت مجرب است بر هر روز
 از ارشاد منتبه در خوردن و گوشت نیزه و دیگر این است باید
 که لفظ پس راسته باز تکرار کند چون فاغنیاهم فهمی لکرمون
 رسد این دعا بخواند اللهم یا سر نوره فی سره و سره فی خلقه حفظ
 لک العین الناطقین و قلوب الخاسرین کما حفظت الروح
 فی احد انفس غیا کلئ قدیر چون به و احوال من المیزان
 برسد بخواند اللهم اگر من بقتضاء خواهی بعد از آن خون
 در آب تقدیر از تو فرما اولیم برسد این دعا مذکوره چهار بار

یا تکرار کرده اللهم انی ابک من فضلك ان
سبح ان مع ما یغنی به عن جمیع خلقتک سبح
یا بند چون به سلام قولدی در التکریم برید ایتمه تذکره
در سوره نازده یا تکرار کرده اللهم سلکنا من اوقات الدنیا
وفتنها یکبار بخواند بعد از ان نا اولس الذی خلق السموات
والارض یقادیع ان یخلق مثلهم علی سرید خواند علی قادر
علی ان یفعل لی ویر حاجتی که درشته باشد بخواند و سه بار
در هر بار اولس الذی تا بلی تکرار کند و در مرتبه چهارم
به اول سوره شروع نموده یکسان تا اخر بخواند و نکست
و قرونوع طایر حاصل شود اگر چه این کاتب انحراف
را تموی ازین اعمال از اعمال دیگر از ترسیب کراه
وفیده برده و حزب البحر و حر زیانی و غیر از اعمال
و صاوه و هفت و مشهور و حمل در بعض از اسماء الهی
الکین و دیگر از ادعایات و تعویذات نفوس بهم
از بر کان رسیده بود سبب طول شدن این
ماده

مختصر موقوف در شته طالب را به این قدر کافیت
و بس الحمد لله رب العالمین و هو حنیف و نوح و اکمل و نعم
و نعم النیر و الله ان و لذتوه الله بالبر علی التوفیق و علی الاعلی
الاولی
خیر صلواته و ارحمه و ارحم الراحمین
المرامیه این تمام شد فی دفع الطالبین من تصوف حضرت فاضل عبدالکریم
برای رحمت مستقیم و بعد
صاحب الحمد لله علی حقه کجایه که از آن محمد علی عفا الله عنه و سره عدوسه
در مجلس سراسر علمان با بقیه وقت و حال هر یک بطریق تجارت
است نیک در رکعت نماز عمل التجاره کند در اول وقت نماز و آخر
یک مرتبه بخواند در هر جمعه فایده بسیار خواهد بود مگر جمع به علم عدم و در
ایام هر روز و هر روز بخواند تا در هر دو یک جانب از خود بخواند
از جانب راست بگردد و معلوم نماید که در هر روز و هر روز در هر
صفت کرده و معلوم نماید که در هر روز و هر روز در هر
اگر از عیال یا حرم بدهد و هر روز در هر روز

و طریقی بیوم الحمد لله اسم الله اعظم از ما ایاکی بعد و ایاکی است و هر که
اسم را در هر لحظه در هر فکر و در هر طوری و در هر مکان و در هر
از خود بگوید تا بدو سر رسد اینک گوشت تمام نماید و عطا

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم ونعت سيد المرسلين صلوة الله عليه وعلى
 آله الطيبين و اصحابه الثابطين واضح بادكم عاصم كنز الجواهر
 باللائق ونايكار نعم الدين ساكنه بوضع برادر بزرگوار مولاي محمد
 دانه جلزار بود در شهر راز مراد بود معلوف بنارس بدر الحاشية
 صاحب جهان اباد و حجاب بهر دست كسان و در مسا و ماب قبه
 قبله بريستان و كعبه حقيقت كنان محقق حق و قهين مدقق
 مسائل و تير امام العابد بن زبیر العارفين به نور سالكن بهمار
 طالبين بر خيل محدثين سر دفتر مفسرين افضل الفضل في زمان
 افصح الفصحاى دوران محي مراسم دينيه محمدى مبطله ناريد
 لمران ابد و سيد نجات عرض دستخيز مولانا مراد ناهيت
 شاه عبدالعزیز محدث دام فيضاد و بر كانه حاضرند نبوت حاشي
 كرده چنده مراد است و بيني ملكا و ديني كمر از سالها مر كور خاوار

و منظور باطن بود بحجاب ممدوح گذارند و جوابا تیکه از انجاء
ارسل شد هر یکی از ان مادی راه هدایت و تعلیم و مرشد طریق مستقیم
خدا توفیق رفیق کند که عامل جوابات مذکور شده رفا بیت رجا
و نیاز احوال بهم رساند عید و کرم دل از منیات متنور و رغب
اور شود بسیار کوهنق لا حول و لا قوة الا بالله و نفی و اثبات
باید ضرب ان بر قلب بشد و مد و خواندن معوذتین صبح
نام یازده یا زده بار معین است این معنی بوقت فجر دو رکعت
است و دو رکعت فرض و بوقت ظهر چهار رکعت سنت و چهار
رکعت و دو رکعت سنت و دو رکعت عصر چهار رکعت فرض و دو رکعت
سنت و دو رکعت فرض و دو رکعت سنت و بعد وقت عشا چهار رکعت فرض
و دو رکعت سنت و سه رکعت و ترجمه انم اگر سواى ان در هر وقت
گذرد که نام غار بعد از وقت خواندن ضرر ندارد اما کرد فرض و سنت
در یکی به این قدر آمده است اما اگر فرصت دست دهد چهار رکعت
بیت سلام بعد از زوال افتاب قبل از غار ظهر و باید کرد و نمون

26

است و چهار رکعت قبل از نماز عهد است و چهار رکعت است

و بلین مغرب رخت صلوة الا و بان است الهم سمعت است

نشین رکعت هم آمده است و بیت رکعت هم آمده است و طه

و قدر که میسر شود ادا باید نمود و نماز الشراق بعد از طلوع افتد

نیکبایس روز بر آمده و نماز حاجت از یکبایس روز بر آمده

تا قریب روان و نماز تهجد بعد از نیم شب تا صبح صادق ادا

باید نمود نماز الشراق دو رکعت است و چهار رکعت هم

امدا و نماز حاجت چهار رکعت و نماز تهجد از دو رکعت تا

دوازده رکعت امداد بطور تراویح باید خوانند بعد از دو رکعت

سلام باید گفت و بعد از چهار رکعت تسبیح و تهلیل خوانند

در ترویج و دیگر شروع باید نمود بعد از نماز پنجگانه بر اثر خواندن

تسبیح و مناجات هر چه ارشاد شود بعد از صبح ایا الله

الله الحق المسبب ضد یارب درو و باید ساخت و بعد از نماز

ظفر فرصت باشد حسنا الله ونعم الوكيل پانصد بار
الفرصت نبأك لبث و پنج بار و بعد از آن عترت سبع فاطمه
و مشهور و معروف است باید خواند و بعد از نماز مغرب کلمه تحمید
یعنی سبحان الله و الحمد لله الح بار باید خواند و بعد از نماز
نماز و در هر صیغه ده بار صد بار متوجه رحمت مدینه منوره
و استحضار صورت مبارک جناب پیغمبر ص عوده باید خواند
قلیلى از مناجات مندرجه کلام الیه و احادیث رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم و از مناجات تصنیفات خود عربی
یا فارسی ارشاد نمود مناجات کلام الیه بعضی بزرگان
جمع نموده اند و مصدر باطلارضا واقع شده و مناجات
احادیث در کتاب حصن حصین بقیه اوقات و تلا
مقام است و فیه مناجات تصنیف نکرده است مگر والد
بزرگوار فقید دعای موسوم بایضام تصنیف نکرده اند زیرا که
عربی آن را نقل کنانیده باید گرفت و در روزنه باید
بار باید خواند

باید خواند بر از عفو جرایم و عاقبت بخیر برای
 عفو جرایم استغفار بسیار مناسب است و برای عاقبت
 بخیر گفتار ذکر کلمه طیب و تلاوت آیته الکدر بعد نماز
 برای محفوظ ماندن از عذاب قبر مداومت
 سوره تبارک الذی بجزایعنا رقیب اخشن و
 سوره الم سجده نهمین حکم دارد برای اینکه از غیب
 و تحریص ابلیس و نفس خبیث محفوظ مانده شود
 گفتار کلمه طیب و لاحول و لا قوه الا بالله و نفوذ تنهی
 و مداومت تلاوت معوذتین بعد نماز صبح و نماز مغرب
 یازده یا زده بار از سوی روزه رمضان المبارک و اگر
 کدام روزه بگذرد باید در هر سوی روزه رمضان
 از هر یک روزه نهم و بیست و یک مرتبه ثواب دارد
 و کفای آن دو را نیکو کند و روزه دهم محرم که روز خالتور

است بنابر بسیار سنون موجب کفارت یک است و
 سوا این روز و روزه سه روزه در ماه است بهتران
 است که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم باشد و اگر اول و
 آخر ماه یا اول عشره هر ماه یک روزه بگیرند نیز ادا کنند
 می شود و روزه دو شنبه و یکشنبه از مستحبات و روزه صبح
 شب برات و روزه کنش عید و روزه عشره ذیحجه
 سوا روزه عید و روزه هر قدر ایام میسر شود در ماه حرام
 مستحبات است و قوابل بسیار بران موعود
 درود و استغفار برار و طیفه دوام هر چه ارشاد شود
 درود باین صغیر شب اگر ممکن باشد و اندک شب
 جمعه صد بار می خواند یا بخواند اللهم صل علی سیدنا محمد
 و آله و سلم و یا رب العالمین و بهترین استغفارات
 سید الاستغفار است در وقت خفتن یکبار یا ما حظه
 ساقی باید خواند سید الاستغفار در سبیل الرضا و منذ کورس غلام

ان کتاب جزیره نفیست نفل باید گرفت و وظایف
 و صلوة را موافق آنچه در ان کتاب است بجا آورد و این
 کتاب گویا خلاصه سکوت طریقه و فائز ان ماست خصوصاً
 نوایر سلوکیه از حضرت والد ماجد بسوی طالبان و مریدان
 فیضان غوده در ان مجموع مندرج است حضرت شاه محمد علی
 قدس الله سره که از اجل خلفای حضرت والد ماجد بودند
 ان کتاب را لیفت نموده اند بقدریست جزئی و احوال ادب
 تلاوت و این نیرفت به ادب تلاوت طهارت
 و استقبال قبله حتی الامکان و حروف الهجونی را از کف
 و مد و تشدید و نغز داشتن و در مقام وقف و کسر کردن
 این است آداب ظاهر و اما ادب باطن باطنه پس متبیر
 تصور کردن گویا بحضور رب العزت تلاوت میکنم

و او تعالی در مقام ارستاد نشسته نشود و منتهی به تصور کردن
که این کلام در بلا و اسطر از زبان حضرت رب العزه می شنود
و فرق در مقام بین این است که در صورت اول زبان را خودش
راکب از حضرت رب العزت و در صورت دوم زبان را از
رب العزت است و کوشش از خود و بهمان مقام دومی است
فرموده حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه چنانکه شیخ الشیخ
در عوارف ارایان نقل کرده اند لا قراء الله لیه حتی
استموا من قائلین یعنی بخوانم آیت را و تکرار نکنم تا
آنکه به ندوم آیه را از قایل این شیخ الشیخ بعد از نقل دیگر
کلام در عوارف فرموده که حضرت امام جعفر صادق رضی الله عنه در
وقت نذر شجره موسی میشدند که ای انا الله رب العالمین
میگفت برای دفع عذاب مرکب آنچه است بخود
بمحل ارد بر اسبیل شدن سکر است الموت مدافعت
ربید الکرب

این است که مکره اخلاص موجب است و برای دفع عذاب
 القبرید است. و به تبارک الملک بعد از نماز غنای قبل
 از خفتن در حدیث آمده و همچنین خواندن سورم الدخان مروت
 جواب سوال کورید بخط و هر حرفت هر و مرشد عثمانیت
 سوال کور موافق احادیث مرقوم میشود حاجت مهربان
 این جواب را و در زبان باید ساخت و بار چنگ از خوشبو
 نوا بنده نزد خود باید داشت جواب انیس استشهد
 أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا وَرَسُولُهُ
 سَ صَيِّتُ بِاللَّهِ سَمَاءً وَبِالْإِسْلَامِ دِينًا وَبِمُحَمَّدٍ
 نَبِيًّا وَرَسُولًا وَبِالْقُرْآنِ إِمَامًا وَبِالْكَعْبَةِ أَمَلَةً
 وَبِالْمُؤْمِنِينَ إِخْوَانًا وَبِالصَّدِيقِ بِالْفَارُوقِ زَيْنًا
 الْقَوَّيْنِ وَالمُرْتَضَى أَمِيَّةً مَرْضَوَانِ اللَّهُ عَلَيْهِم

حجتاً باملككن الشاهدین الحاضرن انشهدا مانا
 نشهد ان لا اله الا الله وان محمداً رسول الله
 علی هذه الشهادۃ محمی وعلیها تموت وعلیها
 نبوت انشاء الله یک بار مستولی خداب
 برار کفن عنایت نور آت و الله داده خواهد شد
 اگر شجره بدست طاعت بر مرشد عبارت غریبه فارسی
 بطور مناجات نظم کرده عنایت شعوب بسیار بر مرشد
 فقیر کسب نصرت نوشتن می تواند و شجره قادر بر بلوغ
 فارسی و هم بلوغ هدوی مع مناجات منظوم است هر چه
 بسند اید نقل ان باید گرفت که شجره عنایتی در قبر
 نهاده خواهد بود و آنرا نهاده خواهد شد ترکیب ان عنایت
 که در دست بنده شجره در قیر معول برزگان است لیکن این
 دو طریق را فقها مع میکنند و میگویند که از بدن مرده خود دریم
 سلیقه میکند و موجب سود ادب یا سحر برزگان میکند
 و طریقی دوم این است که جانب سر مرده انوارون قبر را می بکارند

و در آن کاغذ شجره را بپندار ایچ در رویت از جناب حضرت

(۳۲)

مرتضی علی علیه السلام ترفیع با جناب مرحمت نموده

اگر در تحریر آمده باشد قلمی فرموده مرحمت نمود و الا مانع خاص

الان نوب اینده عنایت کرد و فقیر که رویت جناب

حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه مشرف شده بیعت نمود

بود ایشان بعد از تذکره حاضر نموده بودند که در زمان مابین

صحابه کرام برای وصول الی الله سه طریق مملوک و معمول

بودند و طریق از آن موقوف شده یعنی صلوة و تلاوت

قرآن و طریق سیوم ذکر است باقی است و در آن طریق

بدعات بسیار راه یافته بعد از آن طریق تلاوت

و صلوة القادر مدونه طریق صلوة که بطور شغل افتاده

طول تنصنی بسیار دارد این وقت بدست نشویند

مرض خود و مرض صید امکان تحریران نیست و طبع
برای مبتدی این است که خود را در حق را بر موع
کنند و تحبیل نمایند که گویا عواطف استوارب العالمین قرن
را میجویم خایه زنا کرد و بخود را و ستاد میخواند و برادر می
این است که حق را قاری و خود را مستمع فرزند و در دنیا
خود را نایب حق تصور کند و گوش خود را مستمع گویا حضرت
حق بر زبان من کلام میکنند و من میشنوم یعنی که در حق تصور
بسیب غلبه محبت حاله میگرداند عاشق صادق را در وقت سماع
کلام محبوب با مشتافرونی دهر حاصل میگرداند و در وقت
مدد فرزند و والد السیر الیه نگاه که بحالت مرض
الموت دریافت کنند که امید زنده کافی نیست خواه بعد
بگذرد یا دوزخ یا دوزخ یا دوزخ یا دوزخ یا دوزخ یا دوزخ یا دوزخ
پس از ادراک این معنی قبل از موت در بعضی از نظر
بحال

بجا آن بودن بهوش و حواس او باورده مریض را بهر حال
 رغابت و نبات مریض چه تدبیر یابید کرد و مریض
 را چون این حالت بهر کند که مایوسی از زنده ماندن شود و قریب
 اجل متحقق گردد و در میان او را باید که اول غسل با آب و روغن
 ما یسیم بوجه احسن بآب سازند و روی بقبیل چار بآید
 او را فرش کنند و گردوشش از بوجه احسن صاف
 و نشت نموده با بالیدن کلاب و نگاه داشتن عطایا
 خوشبوی سازند بعد از آن ذکر دنیا و فکر بماندگان بچگونگی
 او موقوف دارند بکار و نوحه اصل را بخورنگینند و ناکس که
 تعلق قوی دارد از زن و فرزند مواج نه نمایند و اگر خود بخور
 از آید بکنند بیکدیگر و بار بچگونگی او آرند مدومست کاملاً استعفا
 رو بزدی او بچرخ نمایند تا بخودی خود او را یابند و بر زبان

را ندانند و راه ناکید از ننگند که کلمه بخوان یا استغفار بخوان بلکه
خود وقت بگذرد و وقت کلام استغفار را و از این بگویند تا او
را بیدار می شود و همچنان سهولت قبول خوف حساب
و شداید عقیقی از در نمانند بلکه وسعت رحمت الهی
بخش گزینان و محمود شجاعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
و ذکر ارواح صالحین سما و ارض و بران طریقت نزد
او مذکور نمایند و امر زنده شدن گناهان و قبول اعمال از
بخش او مذکور نمایند تا جبار او بر خوف غالب نیفتد
و آنچه در آنوقت نصیحت کند بخواند و ضامن
شوند که ما این وصیت را البته بجا خواهیم آورد تا طاعت او
متدوام باشد و حضور او سوره یس و سوره رعد و
سوره اخلاص و دیگر سوره و آیات قرآنی که می خواند
بیان

پنج بار ترکیب نماز استغفار و سوف و حرفه
 عالوره عذایب شود و سجای نماز استغفار پس
 با حائیه تسلیم در عید گاه سه روز متواتر بدون آمدن
 ندین و تحمل مثل کنند به نذلل و خضوع و شرمندگی و عید
 گاه رفته دو رکعت نماز نفل بجا است چهار بخواند بعد از آن خطبه
 بخوبی و دعا و استغفار از گناهان بسیار میکنند و امام
 باید که تقلید رواد از زیر به نال و زاری مالده زیر و از راست
 به چپ و از چپ به راست بکند و کوشش و دعا و
 بخار و دعا میکند و حدیث آمده است اولی است که
 استخوان دعا اینست اللَّهُمَّ اسْقَا غِنَاءَ مُغْنِيَاءَ رَبِّهَا
 مَرِيحًا فَافُوا غَيْرَ ضَائِرٍ حَاجِلٍ غَيْرٍ حَاجِلٍ اللَّهُمَّ
 عِبَادُكَ وَبِهِمُ الْيَتَامَى وَالْأَنْفُسُ حَتَّى تَكُونَ
 وَالْأَمْلُ بِلَدِّكَ الْمَيِّتُ وَطَرِيقُ نَارِكَ سَوْدُ

اینست که امام جمعه با مردمان دو رکعت نماز نشینان
سایر نماز اوقات پوشیده بخواند هر قدر که طول قراهت شود
بهر است در دعا و استغفار مشغول باشد تا که افتاب رختی
گردد و در نماز خوف حجاب نیست بر هر شخص دو رکعت
نماز نفل تنها بخواند و دعا و استغفار مشغول باشد تا که
مشتاب متجلی گردد و طریق نماز عاشره و قیامت
ملین شود و در رکعت نماز نفل بخواند در رکعت اول یونانی
آیه الکرسی بکبار و در رکعت دوم یونانی آخر سوره حشر خواند
بعد از سلام در هر قدر که خواهد بخواند و در بعضی روایات پنج
چنان نوشته شده که شش رکعت بخواند در رکعت اول سوره
الشم و در رکعت دوم انا انزلنا و در سوم اذوالزلت و در
چهارم قل هو الله احد و در پنجم قل اعوذ برب الفلق و در شش
قل اعوذ برب الناس بعد از فراغ نماز سه سجده بند و طاعت خود
بخوابد

خود بخواند و در هر روز در سجده می نشیند و در هر سجده
در ریز زمانه و در زمانه سابق نیز چهار صوبت می نمود اول نور
بشر طیکه اعانت کفر و ظلم در آن نباشد و کار غیر مشروع
نباشد دوم زراعت بشر طیکه ادای حقوق عاملان بدین مشرف
نموده شود سوم تجارت در امور مباح بشرط ادای حقوق و
عدم قطعیت در کیل و وزن و غش و غیر الک جهام
صناعت و حرفت بهمان شرط و ظم ترکیب زیارت
چگونه هرگاه برای زیارت قبری از قوم مومنین مرد و اول
بشت بقبله و روی بسینه میت نماید و لوره فاتحه یکبار و اخلاص
سه بار در دوسه بار بخواند ثواب انرا بر روح میت برسد و در
وقت در آمدن در مقبره این الفاظ بگوید اَسْأَلُكَ عَمَلِکَ
الَّذِی بَرَزَ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُسْلِمِیْنَ یَغْفِرُ اللَّهُ لَنَا وَلَکُمْ اَنَا اِیْنَاءُ
رَبِّکُمْ لَا حَقَّوْنَ و اگر قبر بزرگی از اولیاء و صلحا باشد

بموی سینه آن بزرگ کرده بنشیند و دست و یکبار بخیر
 فرستد و بگوید قدوس رب الملائکة و الروح ملکود و
 انا انزلناک بارودل یا از خطرات خلاص کرده مقابل سینه را
 برکات بدارد و برکات روح او در دل این زیارت کنند
 خواهد رسید و اگر در یافت اندک اهل قبر کامل است یا نور
 صورتیکه اهل قبر کامل باشد از دست او مراد خود بی صورت گیرد
 بعضی اهل قبور مسهر بکمال اندو کمال ایشان بتواتر ثابت
 شده طریق است از ایشان است که جانب بر قبر اول
 سوره بقره انگشت بر قبر نهاده تا مغلوب بخواند بار بطرف پایین
 قبر باید امن الرسول تا آخر سوره بخواند و زبان بگوید ای
 ذر من برای کار فلان در جناب الی التجا و دعایمیکم شما
 نیز بدعا و شفاعت امداد من نمایند باز روی بقبله آرد
 و مطلب خود را از جناب الی بخواند و کسانی که کمال با

معلوم نیست مشهور و متواتر است و ریافت کمال اینها
 بهمان طریق است که بعد از فاعل و درود و ذکر مجموع مدوش
 و در مقابل سیدان مقبول بطور اگر احقی و تکمینی و توفیق
 و ریافت کند که این مقبول را از اهل صریح و کمال است لیکن
 استمداد از مشهور نیز باید کرد و حال ترکیب استخاره
 و غیره برای دریافت حالات آینده و ترکیب استخاره
 در قول جمیل مذکور و مسطور است و طریق سهل آن است که شب
 چهارشنبه و شب پنجشنبه و شب جمعه متواتر بعد از غار عشق
 و ارغنت کلام و امور و منوی سم الله الرحمن الرحیم را
 تکرار نماید و مع الم شرح معتد به بار باب الم بر سینه و
 روی خود و دست سازند و دعا نمایند و جنات الهی در فلان
 باب این واقع گشته است و در خواب یا در لحظه به تف
 یافند و یمن بنامی بعد از آن صد صد بار این درود بخوانند

ختم نماید انتم عمل علی سیدنا محمد و علی ال سیدنا محمد
زید و کل معلوم و اگر نخوانند نماز استخاره که در حدیث آمده
مع استخاره بر اثر طلب سه بار بخواند و بحال قلب خود
نظر کند اگر عزم درست در آن کار باشد معلوم آید و اگر عزم
متوکل کرده موقوف دارند دعا استخاره در مشکواه موجود است
سوا برای حل مشکلات و صعوبت دینی و دعا و الکفر
که در حدیث وارد شده است سجده طهارت و خلوت و بی
حلی قیام در و نیز باب محبوب است دعا و این است
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَحْمَدُ الْكَرِيمُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعِزَّةِ
الْعَظِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ السَّمَوَاتِ الْعِزَّةِ
رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مُوجِبَاتِ
رَحْمَتِكَ وَعِزِّكَ مَغْفِرَتِكَ وَتَعْظِيمَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
وَالسَّلَامَةَ مِنْ كُلِّ آيَةٍ لَا تَدْعُنِي ذَنْبًا إِلَّا عَفَاكَ
وَلَا يَهْجُوكَ

ولَا يَأْتِي إِلَّا تَرْجِيئُهُ وَالْجَاحِجَةُ يَمُرُّ بِكَ مِنْ ضِلَالِ الْفَقْهَةِ
 وَدَعَالِ الْمَشْرِجِ قَتَمَ خَوَاجِكَانَ نَمِزْ مَحْرَبِ سَبْتِ وَلاَ يَدْرِي
 مَعْرِفَ وَشَهْرِ سَبْتِ وَخَتَمَ يَكِيدُ نَمِزْ الْعَوَاقِبَ بِالْخَطِّ يَكِيدُ
 يَكِيدُ رُوْدُ وَصَدِّ بَارِ وَادِ اُخْرُوْدُ وَوَصَدِّ عِدَّ بَارِ نَمِزْ مَحْرَبِ سَبْتِ
 خَوَاجِكَانَ نَمِزْ رُوْدُ وَخَتَمَ يَكِيدُ نَمِزْ الْعَوَاقِبَ بِالْخَطِّ يَكِيدُ
 اِسْمُ نَامِ عَزِيزٍ رَاجِلٍ وَتَكْيَا يُرَوِّدُهُ خَرَزِي خَوَاجِكَانَ نَمِزْ مَحْرَبِ سَبْتِ
 صَبْحَ وَبَرُوْقَتِيكَ ارَادَ رَفْتَنَ بَدَارِ وَخَفَرِ عَاجِلِ حُكُومَتِ
 مَطْلُورِ يَكِيدُ مَحْرَبِ سَبْتِ وَارِ يَمِينِ اِسْمُ رَاوَاكَ شَرِي نَقَرِ كِه
 يَكِيدُ اَشْرَافِ نَمِزْ نَقَرِ يَكِيدُ دَرِ شَكْلِ مَرِيعِ كَنَدِهْ كَنَائِدِهْ دَرِ وَقْتِ
 رُوْفِ زَكِرِ دَرِ بِرْمَاهِ مَيَشُوْدُ وَارِ اَهْلِ نَجْمِ خَفِيقِ اِنْ تَوَانِدُ كِه تَبَارِ
 صَاحِبَةِ بَعْلُوْ وَخَوَاجِكَانَ نَمِزْ مَحْرَبِ سَبْتِ وَارِ يَمِينِ اِسْمُ رَاوَاكَ شَرِي
 دَرِ رَابِيسِ اَرِيَابِ حُكُومَتِ رَفْتَنِ مَطْلُورِ يَكِيدُ اِسْمُ رَاوَاكَ شَرِي
 دَرِ خَفَرِ وَقْتِ وَرِ اِلْتِ يَكِيدُ بَرُوْدِ وَبِهِمِ يَكِيدُ دَرِ وَقْتِ
 دَرِ عَرَالَتِ بَارِ يَكِيدُ نَمِزْ مَحْرَبِ سَبْتِ شَكْلِ مَرِيعِ

این است سوال برای فراغت از رزق بواسطه در وقت

چاشت چهار رتبه نماز بخواند

ع	ز	ی	ز
ر	ی	ز	ع
ی	ز	ع	ز
ز	ع	ز	ی

بعد از فراغ از رتبه روزه و در حبه

یکصد و چهارده مرتبه یا و هاب و اگر فرصت نباشد
 چهارده مرتبه بخواند و سوره که بعد در روز جمعه خواندن شود
 وسعت رزق است و همچنین سوره واقعه در یک شب
 دو بار خواندن بعد از غروب و بعد از آن نیز مجرب باشد
 است و بعد از نماز صبح صد بار یا معنی دار فرصت
 باشد یکبار و یک صد بار و سوره مزمل بعد از آن باشد
 و یکبار و اگر فرصت نباشد هفت بار و اگر از اینها قوت
 باشد یکبار درین باب نیز است بر سر رب المشرق و المغرب
 لا اله الا انت سبحانه و کبره و کبره سبحان الله و نعم الکبیر
 است پنجاه بار بعد از آن سوره را تمام کند برای ادای
 قرض و دعا و شهادت و در وقت صبح و نیز نماز سه رکعتی

مجرب است دعا اینست اللهم انی اعوذ بک
 من انهم واذین واعوذ بک من العجز والکسل
 واعوذ بک من البخل والبخلین واعوذ بک من
 غلبة الدین وقهر الرجال اللهم انفسی بحلالک
 عن حرامک واخلق فی صلبک عن سواک
 برای محفوظ بودن از جمیع افات و بلیات و کبر و
 نات و نبوی سی و سه ایتیه است بعد از نماز شام
 باید خواند و اگر وقت بنالد ایتیه الکرم ده بار بوقت صبح
 شصت و دو کم هزار بار باید خواند و حزب نودی و حزب البحر
 و حزب مجرب است آنچه در باب محفوظ بودن از
 جمیع افات خواندن سی و سه ایتیه حکم فرموده بودند کدام است
 ایتیه هست یا مطلق است و سه از هر سیباره که یک نفه
 انما اکم کرد و سه و سه ایتیه است چهار ایتیه از این سوره
 یقیناً و سه ایتیه الکرم ~~مطلق~~ خاندون و سه ایتیه آخر

سوره اینه از لفظ ما فی السموات تا آخر سوره بقره و
ستم اینه از سوره اعراف از قوله تعالی انکم
ما تحسنون و دو آیه از آخر سوره بنی اسرائیل و دو
اوار عوار رحمن تا آخر و ده آیه از سوره و الصافات
تا الارب و سه آیه از سوره رحمن از یا مود الجن تا قل
تصدرون و ستم آیه از آخر سوره حشر از لو انزلنا الذکر
تا آخر سوره حشر و دو آیه از سوره جن از انه تعالی جبرینا
تا انظروا براتر بحکم و اینک همواره حکام زمان
مهربان و دقیق باشند و نوعی این را نشانند و قیام
نزد ایشان بروند یا کجماں کل شیء و راجعه الیه
بفقدن تا بر خوانده بر روی ایشان دم کند و در عینه خود مضموم
نماید حکام شده یا مقلب القلوب یا یخیر و صمد یا یجوز
و دعا کند که حق تعالی دل او را مستحضر سازد و سالتو عجا و
که مرقوم شده در باب مفید است شخص درویش
بند

بنده را گفته بود که نفع از جمله نوز و نه نام الهی است و عددون
 نیک و هفتاد و نام شما هم نفعیم است اگر شما این اسم را می
 یان نفع یکصد و هفتاد و بار بعد از نماز پنجگانه بخواند برای حصول
 مقاصد دینی و دنیوی مفید خواهد بود و همان مطابق آن عمل
 می آید لیکن بعضی که پا میگویند که اسم مذکور از جمله نوز و نه
 نام نیست بلکه معنی جابر بنده اشتباه پیدا کردند در تصور
 بعضی می بردند که نفع از جمله نوز و نه اسم است بانه و خواست
 اسم مذکور موافق موضوعه صدر عقیده است یا نه هر چه خواهد بود
 و این معنی ایام در هیچیک از معجزات نفع از نوز و نه نام
 نیست نه در ظهور السما و الهی تو صیفی معدود اگر اطلاع
 ان بر خوات حق سبحانه مجاز لطیف توصیف نه بطریق
 تمهید کرده شود کنایه بش در دو لیکه مطابق گفته در پیش
 بعید باید آورد و هرگز ترک نباید کرد و این اسم را اسم توصیفی

باید دانست مثل با محبوب به صفت با آن خود و علی
 هذا القياس ان اکثر در خواب حالات عجیب و غریب و احوال
 اتفاق دیدن ان نشانه که بوی و خیال هم رسیده دیده می شود ان
 موجب که در آنها میگرد در زیر باب هر چه ارشاد شود مجرب بود
 و برای دفع که ورت خواب وقت نوم معوذتین و اذکار
 یکبار خوانده بر سینه در وی خود دم باید نهد و اکثر از این هم دفع
 نمود این اسم را سه صد و پنجاه بار خوانده بر اعلی بدن خود دم
 باید نهد بعد از ان در وقت خواب این دعا بخواند یا شمه
 اللَّهُمَّ وَصَفْتُ جَنِّي وَبَابَ أَرْفَعُهُ انْشَاءً اللَّهُ
 اللَّهُمَّ حَفِظْنِي فِي نَوْمِي وَنَبِيِّي بِمَا حَفِظْتَهُ عَبْدًا لَكَ فِي رَيْبِ
 اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ وَهَمِّهِ وَنَفْسِهِ
 اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ بَهْرَاتِ الشَّاطِلِينَ وَاِنْ يَخْطُرُنِ
 و اسم این است یا سکن تکیه توان ترکیب سفر کردن به انواع
 ایما کرده بعمل آورد و وقتیکه اراده سفر بدارد و به قصد
 نود

رود و در کعبه نماز نفل کند بر سر اید و عا...
حجونا و بسم الله حجنا و علی مرتباً لو طنت اللهم
ن لك خیر المخرج و خیر المخرج اللهم یوم
علی السعید بدو و اطوی البعد و کن فی حاجتی فی
الشیر و یوم یوم فی الایام اعل فی من و عت
السعید و یوم المنقلب و یوم المنظر فی المال و المال
و التوالد اللهم من و جنبی فی الشرف و البیر و التقوی
و من العمل ما شئت من بعد ان انکنت شهاد
ت رست لا رد و خود کرد در دمان و متاع و جانوران در
تعار و در بگرداند و بگوید بسم الله کل الایام الله یوم
حصار و یوم یوم یوم یوم یوم یوم یوم یوم یوم یوم
و من الله و فی کتف الله و فی حیاتی الله الایام
و اخل و انبیر و یوم اخاف و اخذ من الیوم یوم
و یوم یوم و یوم یوم یوم یوم یوم یوم یوم یوم یوم

کند روز ان و راه زمان و حیران و امان و انشراح
 شایق از درنده گان و گزنده گان و چرندگان و پیر یگان با
 لطف مالت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی
 الله علی خیر خلقه محمد و آله و اصحابه اجمعین بعد از خواندن
 سه بار این چهار دستک زنند و روانه شوند و بر سر
 دست راست خود اول بپوشند و بسم الله بگویند و چنانکه
 خط باشد اسم یا صلیط دو کم هزار بار خوانده هر جان و مال و
 رفقاء خود دیدم و سوره لا یدلک فی غیبه طهارت و صل
 و استقبال قبله اکثر اوقات بخوانده باشد بر او دفع
 شر اعدا و دینوی وقت و بی وقت و قدر طهارت و
 نبرد و شرایط دیگر مدد و مست این دعا بحسب است و
 وقت خواندن این دعا صورت اعراض در خیال آورده
 این دعا را مانند سنگ بر سینه نهادند بسیار عمر
 الله انما جعلک فی خورهم و ثغورهم من رزقهم
 و خواندن

ناری و دفع شر اعدا
 دینوی و شر اعدا و دینوی

و خود زن نوبت و قبل از مرد دفع اعدای مجرب بود
حقیقت حربه و زبانه افت و نجات چیست از سزا و ننگ
بلا حقیقت حسب بزرگی خاندان شخص است بشرطیکه
ابا و قریبه باشد تا هفت پشت مثلا شخص از اولاد ملوک یا از
اولاد اشراف و کبار یا از اولاد شیخ عمده یا از اولاد عالمی مشهور
بوده باشد و حقیقت حسب بر سر کس خاندان شخص است
که در ابا و بعیده باشد مثل حسین بودن و حسین بودن و یاسینی
بودن و علوی بودن و قرشی بودن و ابراهیمی بودن و علمی
باشد تقیاس بعضی اشخاص میباشند که هر دو امر شود و دانند
مثلا از اولاد حضرت عوثر الا غظم که هم سیدان و هم شرف
اولاد این قبیله بزرگ دارند و بعضی حسب دارند و نسب
دارند مثل تیموری راج بوتان و اولاد اما اعظم علیه السلام
و بعضی از نسبند مثل حرب ندارند مثل قدما یان
حاجان و سادات پاره و سزا افت و نجات است در معرفت

عام آئند در مقام بزرگی نسبت به عمل و یاد و نامم شد
سوال و جواب رساله حضرت مولانا منعم و در مجموع
مولانا عبد العزیز قدس سرار به خارج حجاز و هم به بلاد
سنة ۱۲۵۱ هجری قمری خاتمه یافت و در و امید شفاعت
رحمہم السلام الحمد لله علی ختمہ

(۲۱)

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله واصحابه الطيبين
بعد ای مکب باصفادای طالب راه خدا اکادمی شش از وقتیکه مجاز
فی سبیل الله و غایبان لمضاهة السیرة و لایف خود را تقدیر کرده
با کمالیون بند قتال و جهاد کردند و ترویج دینی شایسته و اجر ای احکام
در رعایت اخرا و مورد جزیره فرقه ناجیه اهل سعادت و جماعت چه
در سلاطین و اعداء و از علی و فقرا و دیگر از غلام مسلمانان هیچ یک
از فرقه باطله نبود و نه با مذهب امام قدوة الانام الی ضیغه علم
بودند و مدتها بر همین طریق ماندند و قطعا میان ایشان اختلاف
راه ندانست پس از انقضای عهد از عهد و فرقه شیعه در ملک هندستان
پیدا شد بعد از فرقه این مذهب هم صورت استقرار یافت و تکوین
شیعه و سنن و عبادت بر دو فرقی می ماند اکنون از چند سال در میان
نایبیه که اهل سنت و شایسته است با هم اختلاف و رفع شد
و بعضی از ایشان طریق بر می خیزانند و ملک قدما که مقلد ایشان

مودند اختیار کردند و در حق فقه برآمدند و شهادت نمودند
 بلکه در حق اهل کمال از فرق صوفیه با صفا زمان طعن و تشنیع ملایم
 کردند و مدار حقیقت بر طریق خود داشتند و خلدی فی را مجتهد خود
 خواندن گرفتند و برخی از ایشان گروهی شدند که نشاندند و معتقد
 در مسایل فقهیه آغاز کردند در فتاوی و روایات غیر معتبر بر عمل
 نمودند و بر بعضی طریقه خود قرار دادند و بنده از این فرق
 پیدا شدند که اظهار اسرار الهی و بیان مسلمات و وحی و وجود
 علمیه آغاز کردند و مدار دینی و اسلام موقوف بر اظهار اینها
 و در آئین مسایل حقایق و معانی داشتند و خلق خدا را بسوی
 الهی فرمودند و چون از این طریق خاص از اجتماع و
 پیدا کردند و آیات و احادیث را موافق طریقه خاص خود تفسیر
 کردند که تقویت و ترویج داده بر طریق خود روش و تفسیر از زبان اهل
 کمال و مدار دینی بر طریق خاص خود منحصراً کرده و تفسیر بر ما نمودند
 اختلاف در دین محمدی افتاد و برای علوم را نهی و نهی است
 که پیش آمد و از قرآن و احادیث از این استنباط کردند و آنها که بر
 سلف صالحین قیام مانند از صحبت اینها اجتناب کرده است
 نموندند اکنون ای طالب راه حق و سبب برای طریقه رسول
 بر تو لازم و واجب است که با طریقه سلف صالحین که در راه حق
 است

از دست بگذری و خود را بخدا سپاری و آنچه را این همه در
کلمه بطریق اختصار می نویسد بپوشش بپوشش یعنی در عقل سنجی که
یعنی طایفه بزرگان دینی و سلف صالحان بود و الله ولی التوفیق
بدانکه ای عزیز اول چیزی که بنده ملازمان مسلمان نور ایمان او را
بخیزد و رسولی اوست صلی الله علیه و آله و سلم پس از آن آنچه از او و رسول
او از سوره آخرت خبر داده است بهم را ایمان آوردن و حق در آنست و یقین
کردن است و از زوال ایمان بر خطه و لمحّه ترسیدن و بی باقی آن باشد
بودن و اطاعت خدا و رسول او صلی الله علیه و آله و سلم بدین و ایمان کردن و از آن
شرعیت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و اعتقاد بپروان نشدن و طایفه فرقه
که اهل سنت و جماعت اند اختیار کردن و عقاید ایشان دانستن
ماندن و توقّف بر آنچه از حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و رسول الله علیه و آله و سلم
آورد و به پیروی و جبرائیل و میکائیل و اسرافیل بنویسند محبت کردن و از
رایج ایمان ظهور کردن و با علما از دینی که فقها و محدثین اند ادب نگاه داشتن
و با علما و صوفیه که محققان اند دوستی کردن و جانب داری به یکسری دیگر
بطریق امانت قدما را رنجایی لازم نیاوردن و کسی را از اهل اسلام مخر
مسیر کفر نکفای و لعنت بر سر نه نکردن و مومن اگر چه عاصی باشد
مدفون النار ندانستن و مقلد محمدان دینی محمدی بودن و تفسیر
بدست و حق و احوال سلف صالحین عمل کردن و زبان طعن
اعتراف بر علما را بجهت بدین و اولیا محققان در سر نکردن که این

اکابر دینی و معتقدای سنی و شیعی و اهل کتاب از صحیحین
 و از غیر معتقدان و صوفیه و اهلین خصوصاً فی ضلعانی زمانه از وجوہات
 السلام دانستن که جمیع طریق اهل اسلام است و پس و دیگر با یکدیگر راه
 که در نه انبیاء علیهم السلام و از اصحاب حدیث و قضا و صوفیه و اهل
 حدیث بعد از اعتقاد بکتاب افراتیم بظاهر حدیث و فقهاء و صوفیه
 انوار اهل علم و علم گرفته اند و شنیدن و نقل کردن حدیث و
 نوشتن آن و تمیز کردن میان صحیح و سقیم و فرق کردن میان اهل
 و متواتر و موافق کردن احادیث را با کتاب ربیع کتب دین اند
 اما طایفه فقهاء بعد از استیفاء علم حدیث خصوصاً صیبتی و فضیلتی و دیگر حاصل
 کرده اند بفهم و استنباط در تفقه و یر یافتن حقایق حدیث بر فای
 نظر در ترتیب الکلام و حدود دین و تمیز کردن میان اینها
 و منسوخ و مطلق و مقید بمحل و موعود و خاص و عام و محکم و متناهی
 پس این حکام دینی و اعلام سنی متذکر اند که اچنین دارند این یکی
 از اصول سنی است و اما طایفه صوفیه معتقد اند تا آن هر دو طایفه
 معتقدات و قبول علم ایشان و مخالفت ندارند در معارف و علوم
 و طریقه باشند انبیا و از اتباع بهر او و از لوط با قند را صحابه و در

ان در این موعودت از کمال نفس اماره و هوا و شهوات
و دفعه کردن در باطن اهل حق و صفای نام خود و پاک کردن غیبت
و بدوی و بخل و طمع و سخن تبیی و ایدای مردم و فکر و تدبیر
و غرور و لغو و بستی و غای و خفیه مسلمانان و غیره از این موعودت
حاجیه اهل حق و صفای محو و صدف و بعد و سرور رضا و تسلیم و علم
و عاجز و شکست و نفس و نصیحت و نفقت و در وقت و
احسان و مودت و ائمه و مذمت و الفت و این است که در
حق و سخاوت و سخاوت و محبت و این است که در وقت
خدا و خود و صیاء و عاجز و حسن ظن و تصویف نفس و توقیر فخر
و بزرگسالی و ترحم بر صغیر و توبه و انابت و غیره از این موعودت
لغزیه اند الطیفه کمالی الباب السریعه و منکر نیستند و اهل
اینان در فروع که اختلاف ایشان در فروع و منکر نیستند
در اصول و منکر نیستند و ضلالت پس بود در اصول و منکر
نماند پس اند اصل شرح ای مومن صادق کتاب و مذمت
نماند پس قباله را سخن علمی بر حق بود و با هر که اهل حق

مجلسی نوکر بیرون بنی برین برشته یک نام بر افتادی
ز راه وید السلام چون از اصل امر راه الگه ندی باینکه
ای عزیز طالب راه خدا طریقه خود موافق شرح کم جامع بینی
از معرفت و الطریقه که نگارنده نگاریداری و زیاده و بجا که خافش نیازی
و اوقات غیر خود را مهمل نگداری و غیر خود از خفت بیاد نداری
و هر وقت ترک نایا داری و از هر آفرینش و برتر است و برتر است
او امیر و ارشاد و از هر نگارنده برتر است و قوی بر سایر عوام داری
و قوی را و از خود کنی و همیشه ترسانی و از آن پشته و در طاعت
او برتر و غیر او انتقادات کنی و کلمات جیب و صلی الله علیه
و آله و سلم و از هر طریقه و تقاریر و از آن است نه بینی و محبت
با جدای نمی کنی و بدانی که محبت در متابعت محبوب است
صلی الله علیه و آله و ادب نگاریداری و معاکم کتب از تفسیر و درایت
و فقه و اخبار صالحین نو گردن نشوی و برای کفیل علم و عمل کمر
بهت و سینه بسته در محبت عالم کفایت پیش و از عالم
عمل و شغلب بر دخیل و ضرر فایده ای و در پیش و در بعضی
ملوک و اعیان اصرار کنی و قوت را از خود نمیدانی و سعادتی

شهری اگر چه از مواضع باشد و با مسلمانان خوشنود و بی دشمنی
پیشانی باشد و از تنگدستی و محب و ریا و ورشکندگی و بقوت
و ملک و با مومنان زندگان کند و با کفر و بدعتی که با ملک
کش و محمل و مرد و با کفر و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
از کفر و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
نیک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
باشد و از کفر و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
نفس را دور شوند و حایه اخلاق پیدا کردند و با جمل غلامین و سیم
باب و محبت و اخلاق پیدا کنند و شریک نمیدانند و نشویند و از
فصل دور باشند و با کفر و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
از کفر و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
در قیامت و از آن متوجه بود و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک
و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک و بدعتی که با ملک

و خوارج بر پیکر کن و ذکر صحابه کرام و اولیاء ذوالاثر در نزد
ایشان نکن و تعلیم کار خیر و نفع مسلمانان نکن بشرط آنکه
اول عامل از امور دنیایی پس بدین تعلیم و بهی و خود را که می شنوی
که او عالم با عمل باشد زیرا که گویند بی کمند عاقبت در حط است و
سر نمونه برادر مسلمان و سه کردن در قضا و خراج ایشان از بهترین
اعمال شماری و دینی بدینا ندری و مال کسی بناحق بخوری و از
جمع کبابه اعتراض و درزی و بر صغایر مهربانی و اعمال خیر و
که خیر خداست و از اندازیم اعمال خیر بهتر شتاب و از صحبت
انسان و امل و دور باشد زیرا که خوف دشمنی و زوال عقل است
و از حجب جاه و حجب مدح خود دور باشد و اشتغال بعبود
نفس خود از اشتغال بعبود خلق افضل شمراری و از سخن خیر و از
بدکاری و افسه و دور باشد و تا توان از لغزشهای پاک خیر بزرگ
کنی که لغزش خود را از اسباب است و است و است و است و است و است
در بزرگتر از لغزش پاک در شتی و اعضا و خوارج را از معاصی باز
داشتن هرگز است و بدو او بیند و وقت است و هرگز است و هرگز است

در صراط شریعت پیروی است و خدا را از صراط حق تعالی (حاشا)
سلامت رود و هر کس را در سیرت نفوذ شرافتادنی بشهر
انجا نیز نفوذش خواهد بود و تا تواند قدم بر سر ثابت بفرماید و در
تا بر خود داری صورت و معنی بیند روزگار عمر در فسق و فجور
گذشت هر مدت عمر در کوفت نماز اسیدیده حضرت حق
میرشد و دیگر روز روزه که از صوم توان نفوذ است و از
بامندان مسلمان بخاستن و قیام روز در موصیبت که از ایندن
و ایضا خواب اسلام آوردن فسق است و خجور کار را در راه
پیشند و حرام کار سه دگوزنه ما می خندد روزگار میگرد عمر بر طاقت
بر نماز و بر روزه ما حق سخاوت و قیام ما را و دوستان ما را بلکه جمیع
مسلمانان را بر جاده شریعت محمدی و دینی اقدس و محبت و
اطاعت قول و قیامت حبیب خود محمد رسول الله صلی الله علیه و
سلم و بدو بی نهایت کرام و اہلبیت عظام و علمای دینی و اولیای محققین
بایست قدم در سراج دم و چرخه در زمره دینی و کیش ایشان محسوس
رساند و از صحبت علمای عمل و صوفیان جاہل و اخلاص کاملین

و در شمنان ایله دین و مملکت و ده عزیز نادیده بدین و جمیع
اهل البواء و لغو و ان فی زمانه که از ایشان جز حضرت
هیچ نفع در دین نیست و محفوظ و آذر و امین یارب
المعالمین عزیز الدین و اهل الطیبین و اصحاب الطاهرین و صلی الله علیه
و آله و علیهم اجمعین ع

بسم الله الرحمن الرحيم
 حمد و سپاس بقیاس مرعانی است که تمامی مخلوقات
 و جمیع ملکوت را بمقتضای استعدادات آن از کتب عدم
 شریفه ظهور آورده و از این بشر را شرف مخلوقات ظاهر
 ملکوتات گردانیده بجلالت و تقدیر متناهی ادم سرافرازی بخشید
 و میان این گروه بان کوه امتیاز اهل کسوت الهی و سلطه عظیم
 اجمعین بلباس قافره بنوشت و رسالت او را ستم برای پادشاه
 و از شاخ ذلالت برکنارید و از حجاب انبیا صیغه خود را محمد مصطفی
 علیه السلام بظلال استغاثه خاتمیت که مالکان محمد با الهی
 را عالم و لکن رسول اله و خاتم النبیین مرف گردانید و امت
 او را خیر الامم فرموده از این علمای محققان و ادبیار کمالین را
 صفت الهی علیهم السجده برای رهنمای خلایق افزوده تا براه راست
 زندید که اینها الصراط المستقیم عبارت از است هدایت کنند

و از راه خلافت و یکی که غیر مفسد علیهم و الله العالیون
از ائمه باز دارند و علامت از نزول قرآن که تحصیل سیرت و سنت
بفهم ایشان در آید و از ارسال رسل که در حق طریق و سیرت
بایشان آید مانند فهمیدن این کاتب الحروف در راه بیعت علیهم السلام
مع الله عز و جل که تنها از کلمات تحقیق بی افراد و تفویض که در آید
و مجدداً در رد و ابطال برای ظاهر عزیزان و دوستان در سطح
بیان نموده و این را از کلمات تحقیق مرسوم ساخته و آورد
التوفیق و بیدار از منتهی تحقیق بدانکه توفیق و توفیق
کادرسه قدیم و توفیق و توفیق که بی که از راه سیرت
بفضای هستی آورده و با انواع نعمت و بخشش توفیق
یکی از آن نعمت‌هاست بی بدلی که در راه سیرت
افزوده و از بهی ادم کز آید این کاتب و کاتب و کاتب
و دیگر از درندگان و دوکان افزیدی کز آید چون و چرا آورد

باید که شکر این نعمت بجا آرد و دیار از تنهای نعمت است
 که مثل آن ناپیدا و بدل آن معدوم و آن نعمت است که ترا
 در دین اسلام آفریده که آن لذت عظمی السلام است اگر در امور
 ظاهری بیاد آردی و یاد در گروه مشرکان داخل کردی که اجابت و
 طاعت بودی که گفته چرا چنین کردی و چرا چنین نکردی و دیگر از
 نعمتهای عظمی و از عطایات کبری نعمت است که آن نعمت
 بجا آوردن خلی و دشوار و ادائی شکر آن نهایت مشکل کار است
 در امت خیر الامم آنحضرت صلی الله علیه و سلم که سید المرسلین
 و خاتم النبیین است داخل کرده و شرف خطاب گفتیم خیر امم
 افرجهت للناس کردارینده اگر در امت حضرت عیسی
 و موسی و یاد دیگری از انبیاء علیهم السلام آفریدی و یاد آخر
 کردی که اختیاری بودی که حلف مرضی او فرمودی یا حرف
 بیون و چرا و چنین و چنان بر زبان او روی اکنون
 بر تو واجب و لازم آمد که شکر از این نعمت خط

و علقه کبری بیاورد و شکر می بخشد بحال اری و میفکند
خود ادا کنی و دیگر از بخت خود کو شکر کنی و چشم بینا و دل
دانا بخشنده تا کلام ویرا و احادیث عجیب و اورا اصلی العظیم
صلی الله علیه و سلم بشنوی و به بینی و بفهم اری و بدان حکمت
و معانی آنها بدانی و بدان غور کنی که مقصود وی سبحانه و تعالی از این
ایصال رسل و انزال کتب چیست پس اینها از رسل و کتب
بدانی و یقینی در دل خود کامل کنی که اینها برای رفع هوائی
نفسانه و توهمی و شیطانیه است که ترا از راه راست که هدایت
از صراط مستقیم است باز میگرداند و پس پس رفع این
هوائی نفسانیه کرد دشمن با طبع است و دفع این خود را بهر شیطان
رجیم که عدو ظاهر است معوق بر احکام اتیان او و کلام غریبه
و متابعت شریعت معطوف بر این فقط پس معلوم شد که
قدر که مبدء در سطح استقیم و تمایز بعد از سطح و سطح
تربیت از هوائی آن اماره با تصور و از قوا شیر آن رطوبت
بدنه

بعضی معتقدند از برای انکه هیچ ضربه‌ای نرسد
و گمان که کجاست بر نفس بیدار و مستیگان بصیرت از امتثال
او امر و نهی این سرچشمه بنویس و متابعت کنست مظهر
و ضریب اینها و نجات از شر مطایران آن جز در علیهم
الرحمت و طریقت که ریاضات و مجاهدات است
انحضرت صلی الله علیه و سلم باید بر آن موقوف است پس
واجب است بر طالب حلق که خود را بلباس کبریت و بر
طریقت اراسته ریاضات و مجاهدات مانع از آثاره
و کلام سخن و از تنزه است سینه اختیار کند که غیر از سخا
بناظر مظهر نکند و جز را بنیاد او سخا در دست با ذکر
اشغال و مراقبه و مجاهدت شود که بسبب آن محبت آن
دنیا بکل از دل فراموش باشد از ماسوی الله دست
شد و در کونیه قناعت و ریاضت بیاد او سخا با
حق و خالق مشغول شود و از دست موهومی در گذشت
نفس را در دوزخ نیست انداختن از آتش محبت که آتش

کیرد و راه بحث و جهل و طریق برده و ابطال در مقدمه
تحقیقات مسایل و توحید و صفات و وحدت بر منوط است و در
و در طاعات و عبادات از احکامات و عقوبات و در در و زبان
را از طبع و تشنوع بزرگان سلف بر بند و شرح کنند که بجز او سبحانه
الکاه و نه مانند بزرگان این که ماکشوف شود و از مرتبه کمال ایجاب حاصل
شود حمایت است به اکنون باید دانست که هر قدر
وجود از شکلترین مسایل صوفیه است و گفت این مسئله در
حنایت او سبحانه بحال است لهذا اکثری را از این مباحث الباطن
این مسئله میسر شده با آنها فراموش و اکثری را که بهره از این برده
هم داشتند و رکن بود بطریق اجمال ذکر کرده اند و کمربندی
این مسئله قابل وحدت شمرده شدند و بعضی تطبیق بین
المتحد بین کرده طریق توسط اختیار کردند و در بعضی گفتن قابل
این مسئله و حق دانسته بر سبیل تفصیل و رکن بود و بیان
کرده اند اکثری را تقریر این مسئله و طبع و اتحاد و قابل
را بهیچ کان نسبت بلفظ کردند عیا و باطله هرگز بر یکدیگر و این
حلول و اتحاد باشد و این طایفه عاقله حلول و اتحاد را کفر می نامند
چه حلول و فراموشی چیزی در جزو و اتحاد واحد است و در جزو است
و اولیای

(50)

و اوست که منزه است از آنکه در مجزیه در آید با با غیر خود و محذور بلکه از آنکه
در اجالی و غیره که در آن حالت در میان اشیا جز او و حاکم را نمی بینند
و هیچ اشیا را غیر وی نمی بینند و این حالت را آنکه قابل عقل است
مسئله و جوهریه میگویند و آنرا که خلاف واقع بدانند نشود که گویند
و آنیکه بدانند منزه است صیغه قابل برودت و مجرد و احد و حق و بی
الغیر و تشبیه است یعنی نیست منزه بودیم که قابل ادوات تشبیه
اصلا و مطلقا و میگویند چه تشبیه با این وجه تشبیه است
و نیست تشبیه منزه با حق میگویند که این تشبیه با این مطلق تشبیه
و اوست که منزه است از تشبیه و تشبیه با حق و تشبیه با حق
در عین تشبیه با حق با تشبیه خود در منزه است و منزه است
در عین تشبیه با حق و تشبیه با حق و تشبیه با حق
این است طریق صوفیه صافی قدس است از راه هم و ویم بدانند که
بر حقیقت و حقیقت با هم یک چیز است و تشبیه با حق خلاف این
و اند و تفرقه با حاکم است که اقال الخواص فی الاحیاء و ان قال ان الحقیقه
تجلو ان العیة و الباطن تجلوف الطاهر و هو الی الکوا و کون من

الایمان بان ذکر حق تعالی و تعریف معرفت و ایمان و نظام الدین
خداوندش قدس سره را برده و فرمودند اگر بقیه طریقت و حقیقت یکسانند
مستحق دروغ گفتن و در تعریف منحصر است این زبان تکلم گفتن از
درین طریقت است و به تکلف مدعی را از اول بعد کردن طریقت
است و چنانچه در بیان کمالی تکلف مدعی در اول نیاید و در هیچ طریقت
عقل که در حقیقت است معلوم شد که مقصود از تعریف و طریقت
حقیقت بود است و هر یک اصل اند و در تعریف و طریقت
و طریقت و طریقت و نهایتش را حقیقت گفته اند آنها که از هر جدا
می سازند از حقیقت خبر ندارند پس برین بنده که غالب حق است
واجب و لازم آید که متابعت اخفرت صلی الله علیه و سلم بر خود لازم
شود و قول و فعل او عمل و اعتقاد اظهار او و باطن او پس از اینجا معلوم که
کمال متابعت موضوع بود و جبر است اولی متابعت ظاهری
اخفرت که از این تعریف گویند و دوم متابعت باطنی الشریکه که از این
طریقت نامند و ازین هر دو معنوی و اصل می شود و این حقیقت
مستحق کنند و پس مقامات صوفیه است و پس گفتند بدینکه متابعت
ظاهر و اخفرت که از این تعریف است بر چند انقیاد است از انقیاد متابعت
در افعال است که جمیع افعال خود را متابعت افعال حضرت گویند و

در این تعریف

(51)

دیگر متابعت در اقوال است که جمیع افکار خود را است بر افکار اهل حق
و انچه باشد که زبان خود را از زب و عیبیت و عجز و حقود دارد
و همیشه در کار او سمار و بهاد باشد و امر معروف و نهی منکر و نیکو
فکلام مجید و بیان احادیث اخلاصت میگوید باشد. نیز متابعت در
بسیار است که قناعت کند و رانجی هم میسر آید و از این که در
را کفایت و طعام خوردن است که هر چه از کمال برسد بآن قناعت
نماید و در این که میگوید و نیز متابعت در حسن است که بقدر حاجت
قناعت کند و در حدیث آمده هر که حاکم باشد از قدر حاجت
تکلیف داده شود و در قیامت تاوی را گیرد و دیگر متابعت در رفتار
و ان رفتن بسوی مسجد برای نماز پنج وقت و جمعه و عبادت و غیر
و جمیع امور اخلاصت و عیبیت و هر چه در دنیا و آخرت عالم
با عمل با صدق و تقوی که او را در این عالم و آخرت با کمال
چیز و در مورد از صحبت و ان دایم دنیا و ملکوت دور
دارد و وقت عمل بنده که بسیار میزبانند که استماع اخلاصت در ان
واجب و از این است اما متابعت باطن اخلاصت است

در این متابعت

چانه ده سال آن باقی است

است نسبت که باطن خود را از خصال فاسد و عقاید
باطل مثل کبر و غرور و حسد و بغی و عجب و ریا و تظاهر
و کبر و غیبت و بدعت و ظلم و ستم و جاه و جاه و جاه
و امثال آن پاک گرداند و از نور سبع اخلاق حمیده و عبادت
حق تعالی و خالص و قوی و صدق و صبر و سحر و قوت
و رجا و یقین و نیت و رضا و تسلیم و یاد مومت و وفای
و محاب و کتاب و صلح و برادر و امثال این منور گرداند و در
الهی و محبت و معرفت او تعالی شانه و در بر لایق و ملائمت و تضرع
و تفکر و شغل و در رتبه این دل قابل الفحالی انوار تجلیات
رحمانی گردد و بکمال آید که در انواع طاعات و اضاف عبادات و در عبادت
و محاهدات شغل باشد و چون نفس کابلی و مستح کند او را از طاعت
توبه که ای نفس اگر اهل توبه بودی و ترا این عالم فانی که جای ظلمت
جسمانی است بآن عالم بقا که جا نیست بهر جز حسرت و آرزو
نبری اکنون که درم است که بیلاد و سحانه غافل نباتت و پس پس
ساکت بدین صفات موصوف شد و خود را بظاہر و باطن مشاہد
افضرت صلا و علی و کم کرد و باید که قصد و بطرف نباتت و استقامت
بگیرد

در این کتاب که در این باب از علمهای اخلاقی است و این علم
سکون است بر عقل اخلاقی است و این علم بر علمهای اخلاقی
که در این کتاب است و این کتاب است که در این کتاب است
نزدیکی طالب بر این بر این بر این بر این بر این
باید که در این کتاب است و این کتاب است که در این کتاب است
از این کتاب است و این کتاب است که در این کتاب است
از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
باید که در این کتاب است و این کتاب است که در این کتاب است
سکون و در این کتاب است و این کتاب است که در این کتاب است
در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
رشد و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
از این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
حقیقت حقیقت و در این کتاب است که در این کتاب است
است و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است
صوفیه صوفیه و در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

[illegible]

مستور شیطانی مثل بنده نیست است که بوی سنو نیست پس در سنو (53)
و اگر بنده را بکمال که آگاه دین باشد باید تا فرق صد برد و تجلیات
خود را در صورت است که بنده را بگوید به بنده در تا غفلت بنده
بهر میسر است پس بنده را که بنده را بگوید به بنده در تا غفلت بنده
باب بنده در مشهور است و در این باب است که بنده را بگوید به بنده در
حدیث مروی از رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر فلان شیطان را بشناسی
اسماء و ابواب و از او بگریزی و بگریزی که عذر و سر زده شدن او و محمد
شعاف و قضا کردن نماز معروف است که در این شعفات پس است
اباید که بر تجلیات رحمان و تلبیس است قانع نشود و فریفته نگردد
و بر مکاشفات مغرور نشود زیرا که بنده در تجلیات رحمان و تلبیس
شیطانی مشکل است توالی واردات و الهامات که نصیب این باب
کشف و وجد است قدمار صوفیه بسبب ریاضات و مجاہدات
میسر بود و او را شایسته این میسر بود و در تجلیات حاصل می شود پس
صوفیه متاخرین البته برای اعتماد می باید و مکاشفات صوفیه
زمانه که محض از مجاہده عاری هستند اعتماد را نشاید چنانکه
محققان این طایفه فرموده اند که هر اعتمادی و اعتمادی که از

که از کلام صوفیه متقدیمین که از علماء محققین بودند حاصل کرده
اول و انسب باشد از مکارشم از باب مجاهده این زمان
بزرگم بر ظاهر است که برای کشف ریاضت و مجاهده شرط است
کسب ریاضت و مجاهده قدمدارگان طایفه کمالیه و صوفیه
این وقت که میفرزند مجاهده و ریاضت حاصل و حاصل اند
کسب بر مکاشفات ایشان چندان اعتمادی نیست تمام

بسم الله الرحمن الرحيم

هزاران برز شکو و سباسب مرا خدایا که مصباح القلوب
 العارفين را بتجلیات ذات منور ساخت و بقای
 وجود عاشقین را با آثار الصفات پر جوت و توانا کن
 سبایش بقیام مرا خدایا که نهال بشر را از خاکدان
 عدم بچلندی گشت کنز مخفیا فاجبت ان اعرف
 فخلق الخلق در دوستان وجود حسن گرا کرد و انجید
 کالبد فاکس را بخطاب الان سوس دارا سر و محاب
 و اختیاری روحی بنم بفتخت فیه من روحی بر میدو
 خلق آدم علی صورته و در برش کرده بر سریر خلافت

انی جا علی فی الارض خلیفتم بنیانند و تاج مرا
قلنا لعلنا بکنه اسجد و الا هم بر سرش نهاده و خطاب
علم ادم الاسماء کلماتی بودند

جهان میان معلوات طبیبات بر سرند از ری لولاک
لما خلقت الافلاک که استشمام روح رحمت
لما لم یکنش مشام بر سر و کان مرا حل مقصود و همان
تازه و فرحت بی اندره محسوس و عالم عالم و روح و ناموس
بر صدر زین چار بالش بومار رسدناک الاله رحمته لیسان
که تسبیح نبی شیخ المیزبش کام افسر و کان مندر
مطلوب نه ذایق غریب و جانشین به نظیر جانشین را به
امایه از بنی فخره فخره طریق توبه دادن و

حالات لطایف ستم مقامات که فوقی لطایف است
طریق حضرت لغت بنده عالیله که ساکن او رسته راه پیش
می آیند و نیز چند رسالت و اصطلاحات که حضرت صوفیه
حافظه قدس السلام از سر کرده اند و در استفاوه
می آید

و یاد داشت طالب ایند بوس کرد بر او بر حق و درج محمد
و کر در طریقی توبه دادن و تعلیم ذکر در نمودن و طور سکوت
و تخم وحدت و در قلب طالب کائناتین بیدار و باطنی نهادن
فرا حتمه اله علیه السلام است که بی مرید شدن و عیب
کردن و داخل شدن در سلسله بر کز نو که خفیه تعلیم میکنند و چون
با سوال طریق بگریز نمایند و چون مرید کنند و توبه و سیر طریقی
ان اینست که اول اخلاص است در حکم و صورت کامل مقصود
و بعد و دو فعل از خانه و بعد و از نو بر او و بعد مقابل
خود و طریقی است بنوی علیه السلام می نشاند و روان
زبان فطر ترجمان و لسان بیدار است بنیان خود عمده اند
میکردند که بیدار طرف مشایخ رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
میل و خواست میداری بگو بر که از طریقی حضرات
قادر و تقصید و حقیقت اختیار میکرد بر ارواح
طیاب حضرات ان طریقه فایده میخواندند و استعدادهای
ای از ان دست برداشت طالب می نهادند و از لایحه

بهدایت آن آیدین میایدیونک تا آخر اعظمیای رب
می ساختند و توبه میدادند و معنی اینست که آن باشد هر
ایم که بیعت کرده با تو خیر اند نیست که بیعت
با خداست و دوست خداست بالا دوست این
نفس هر که عهد نکند سر خوار نیست کسی نکند فقر
نفس خود و هر که نام کند این بران با خدا عهد کرده است
خواهد داد و مرد بزرگ و میفرمودند که بگو استغفر الله
ماتنی من کل ذنب و اتوب الیه و او نیز
میگفت تا سه کرة و معنی این کلمات و تلقین
میگردند و نیز میفرمودند که بگو استغفر الله الذی
لا اله الا هو الخ العیة ثم اتوب الیه و او نیز میگفت
و معنی نیز تلقین میگردند و نیز میفرمودند که بگو ای
کرده ایم در عمر خود گناهی و شرکی خفی و جلی و زنیته
و نادانسته و خاموش و بیکره خراسته تا خواسته بود و
عهد و عطا کردن در گذشته و توبه صبح کردم و ندانم

کرده بای خود شمار و منفصل نموده و نام گرفته و عزم بر
کردن کرده آیند قفاقی عمر توفیق الله بواسطه مرتبت نگاه باز
چیکر علوم و او نیز میگفت و نیز میفرمودند که بگو ای از
سر و ایمان او رویم درو جانف تو کرم او نیز میگفت و نیز
میفرمودند که بگو انشبه ان لا اله الا الله وحده لا شریک
و انشبه ان محمد عبده و رسوله و او نیز میگفت و نیز میفرمود
که بگو امننت بالله ملائکه تا از او نیز میگفت و نیز میفرمود
که بگو امننت بالله کما هو باسمائیکه و صفاته و جعلت جمیع
احکامه و او نیز میگفت و معنی نیز مفهوم و فخرش
او میکردند و بعد میفرمودند که بگو بیعت کردم پیوسته رسول
الله بواسطه حضرت طریق طریق علمه تا در سه نام مبارک ضابط
حضرت محبوب سبحانی قطب ربانی غوث احمدی پیر شکی
سید الدیر ابو محمد عبد القادر جیلانی رضى الله عنه و همچنین در
سلسله حضرت نقشبندی نام حضرت خواجہ بہاؤ الدین نقشبند
رضی الله عنه و در سلسله شصتم نام حضرت خواجہ معین الدین
چشتی رضوان الله تعالی علیہم اجمعین مکررند و میفرمودند که

که بقای این صفت کردم و در بریدیم این صفت را در امور علیانی بر
اینکه ایشان حق السلام که عبارت است از غیور و پاک و از صمیم
و صفا و حج و رکوع است بجا می آید و بسط است و استقامت
و زهد و از سرک بالایی و بسط و عفو و توان ناهنج و افسار و
بنا بر آن و از فضل و جلالت و تقدیر معروف و در خوار هم مانند و
چون که شرح آنرا به جا آوردن آن حکم فرموده است بجا و دل آید
فقیه الله تعالی جازیم او را آنرا که مکرده کرد این صفت است آنرا
بجا آوریم و او را مکرده کرده که در این و بر سر ملک شدن او قصد
نکند چون از همه بر این طایفه ناسخ می کشند و تعلیم و قوت قلبی و
روح عدوی و بتعلیم طایفه قلبی که زیر پستان است و الف
است امر مکررند و توجیه می فرمودند در بیان تعلیم طایفه قلبی
و می گفتند که همه خود را در زیر کمر و زبان و کام حسیان
و خاطر خود را از جمع خطرات پاک گردان و تکمال حضور
خود را متوجه قلب مقرر کن و دل را متوجه عبادت حق
که عبارت از ذات جامع جمع صفات کمال است کن و استقامت
فیض بر بطیفة قلب بکش و بدان فیض از سر او فیض کن از
راه طایفه قلب شایع بقلب من می رسد و منتظر حرکت
قلب که عبارت از گویا زده قلب است بدگر هم ذات
نوعه

(59)

بعضی بلفظ مبارک الله بلس و بدانکه لفظ مبارک الله
از الله بر قلب سزاوارتر است و بعد از آن آنکست که بگوید
خود بسم الله گفتیم بر قلب صغیری اوست و بگوید و
بگوید و میگوید و میگوید که زبان را بکام حیا سازد و
عقربا را زیر ناف بند کند و خون را جل و عمل را حاضر
و حاضر تصور کرده بکمال حضور سوره کافه بلفظ الله تعالی
گفتن میزد و در آن خود بگوید تحریر کافه و در آن
الله سوره کافه میگفت و آنحضرت از زبان هدایت
بیان خود با سبب سخن خواند که سامع سینه مرشد لفظ
الله سوره کافه میکنند و از آنکست که بگوید که بر قلب
مستند نهاده اند همراه الله گفتن بر قلب از آنکه
الله را در ور میباید و قلب او جاری میشود و بگوید
مبارک الله گویا میگردد بعد از آنحضرت در و خوانده
برگشت دست حق پرست خود را بر قلب میزنند
سوره کافه میخوانند بگویند که مبارک خود و مقابل لطیف

قلب میسرند و شیخ بقیه او متوجه شدند و عمر حضرت
در قلب او تصرف جدید میخواستند و تصور میکردند
که ذکر که در لطیفه قلب مشتمل است پادشاه
بندید و در لطیفه این شخص مقابل میرو و در باطن
او سرایت میکند در بیان طریق توفیق حضرت ماست
آنکه علمند که طریقی توفیق حضرت ماست که علم
چنان نباشد که در این زمین است و هر چه خود را در
نیست او سخاوت نماید که وفای میکردند و از انیت
بکلی خارج میشوند و لهذا هر قلب مشتعلند بجلی
افتاب وحدت می یافت و در آن انوار مستقر میشد
و از خود میرفت و از زبان درفشان خود میفرمودند
که اصل حقیقت توحید خود را فنا کردن و در حق اله تعالی
گم کردن است و نیز میفرمودند که حقیقت توحید مرشد طالبان
و مسترین از انرا زو فقیر است که هرگاه قلب مشتعلند در عالم
تصور مقابل قلب مرشد کامل خود گردید و تصور که مرشد
انرا بخاطر خود تصور کرده است چنانکه باید صورت پذیرفت
و به خود را بذات پاک او سخاوت نماید و متحک گردید
و ماسوا را به جلی از نظر خویش برداشت و فانی بذات
او گشت چنانکه از خود را میسرند و از ذکر و حضور و ذکر

بسم الله و خبر غانده که ذکر این مذکور و عارف عین مویست
 کرد که در آن مقام نوذر که مذکور که عارف نو مویست بود
 چون مرشد کامل بود در حین توصیف این مرتبه حاصل نمودن
 از رکات توصیف مرتب طالب انقباض تجلی ذاتی متجلی میبود
 و از قبیل ستمه خود خلط میزد و در بحر است حق جل و علی
 مستغرق میگرد و در مقامات زبیر در آنجا بندت
 و سعادت و در سل و سر میزد و ذایق از مقامات ستمه
 تمام جان بیفت چونکه نام این مقامات بیان اند باید که حقیقت
 مقامات بر تو عرض کنیم باید دانست که در مصطلحات
 حضرت صوفیه علمای اربعه و العرفان علمای در و غیره و او
 اکثر معارفی که در علمای توحید نامند که التوحید افراد
 الحق حق الحق و الشرب اشتراک العین ستمه یحی توحید افراد
 حق از غیر او است و شرب شرب درون غیر او است و
 الشرب و در ستمه حق ستمه او است که در توحید و خلاصه دل از
 علم بوجود غیر حق حق میسی به او و حیرت گویند و خلاصه از خود
 بدیدن ستمه او است سعادت خوانند و ستمه او توحید بود و در وجود
 حق ستمه او اصل توحید اند و ظهور این حالتی بدول که توحید که گویند
 در وجود غیر او که گویند آن چیز است ظهور در این حال واجب است

[illegible]

فصل اول در معرفت کتب معتبره است

بفكر

۵۹
 بنفاد کوه طور با این عظمت و بزرگوار استقامت چهار
 از پنج الوار که انهم غرض نور از سوزن بود طاقت نیافر و دایره
 باره که دید جای که نور تمام حلقه و گاه و حراته موسی صلی الله علیه و آله
 ضعیف طاقت نداشت افتاب ظاهر ندر و تازیانه تحاذق
 حق جل و علا چه شمارد و لیکن آن بجا و حق که بر حضرت
 موسی علیه السلام تحاج که بر قلوب طالب الحق و سیراق الهی
 و این عالمی جالی بر این نعمت نیست حکم قوله تواند آن که
 الی صورکم و اعدا لکم و لیکن میطرانی قلوبکم و بینا لکم
 و نیز مونس جلال البیضاء می قد سر سره در جهان سخن معجزه حق
 جل و علا میفرمایند تا برون لا نشکر و قاله مادر و
 نبکریم و حال در سیر از این از نزول سخن دانی فی این و علم بر
 قلب طالب هیچ شک و شبهه نیست سبحان الله عجیب است
 که کوه بدان عظمت و بزرگی محال دیدار نداشت و دل
 آن در حکم و لیکن میطرانی قلوبکم طاقت این دگر

Worm-eaten

هست نکته در نیست که خطی که تبطیر است بود و تجلی بر دل
 به نظر رحمت است آن نظر کوه را و بطن است و این
 نظر دل و صورت است دل پذیرفت آنچه کرد و دل
 بر شفاقت دل بدانت آنچه طرحر اندر نیافت در میان
 طریق تعلیم و اثبات بداند حضرت ما عطا الله مرقده بعد مرید
 ندن تعلیم و ذکر حق یعنی و اثبات طریقی امر میفرمودند و بهر بار
 همراه خود مشغول بذكر میکردانیدند با بنظر حق که نفس را از این
 حبسند و چشم فرابند کند و لب بلب محکم سازد و زبان بکام
 رسانند و بکمال حضور بایست تمام دوز را حق چون قندهار
 نشاند و عظمت حق سبحانه را بدل از و حق جل و علی
 بود صف محبوبیت در دل حاضر سازد و جوینان کمی و در حق
 بیکار بود که خطره غیر در خاطر خطور نکند و نبوده در دل و بدل
 و از دل بی حرکت زبان لفظ الله از جانب قلب که آن پر
 است

کلمات و احوال باطنی که در خاطر را از آن
 است

پستان صفت چادر و بکشت تمام بکسو و بویاع از وضع لطیفه افتا
 است برساند چنانکه در است بر قلب و بزعم اعضا یزد و لغز الیه
 را بجانب راست است از لطیفه روح است ارد و لغز الاله
 را بر قلب صغیری که از ارجحان و ان کریمه چنان فایز دیدار کند
 او بر جمیع لطایف که در سینه جلا رفته واقع شود و حرارت و
 گرمی بر قلب ظاهر گردد و این را طاق طاق کند و وقت که از
 نفس محمد رسول الله گوید و در حقین منغولی ذکر لا اله الا الله
 را که لطیفه مد که است حاضر شده حق سبحانه را بویاع مجبوب
 تصور کرده معنی کلمه را ملحوظ و منقوش لوح طهر دار و فهم
 کند و کوشش بلیغ نماید تا محکم کل نفی خبر برد و انشاست
 و است واجب الوجود و در معیشت بر در و در نظر حق باین جز
 و است حق سبحانه تعالی دیگر فایز و انشاست بکل از میان بر برد

پس باید دانست که معنی لا اله الا الله محمد رسول الله نزدیکی
و علایم تحقیقین متبادر و ملبه تاویل نیست لا اله الا الله
موجود نیست الله مگر الله پس ازان لازم آمد که هر چه که
اوست عین الله است پس از به عبارت لازم آمد که هر چه که
عین الله است در حق ظاهر است و حضرت مابین طایفه و
که و صف عددی را در حقین ذکر بر خود دانند و انی و وقوف
عددی با صطلح صفات ماضی الله عنهم شمار ذکر را گویند
پس باید که مواظبت بر وقوف عددی باین طریق نمای که
ابتداء از سه رقم گفتند در هر رقم سه بار ذکر گویند و همین شمار
شماره محمد رسول الله گفته بگذارد و ذکر را از سر وقوف و حضور
گویند و اهتمام در ذکر غفلت در حضور راه نباید چون
در ذکر نفس بر سه بار گفتنی ذکر تنگی نمیکند و غفلت در حضور
راه نمی یابند و دوبار در هر رقم از آن ذکر و چون نفس بر این

به قدر کیر و دیوار دیگر ایزاد کند و همچنان مجبور دو و دو بار در
 دم بر طبقه نفس تنگی نکند ایزاد کرده باشد تا مرتب و یکبار دیگر
 در بزم رند و بهیمنی قسم دم هم دو و دو بار ایزاد کرده باشد تمام
 هم به است و یکبار رند چندین مرتبه است و یکدم و مرتب
 و یک نفس قرار یزد و چون برانهم حادث شود در صورت اگر
 ایزاد کند مفایقه نیست اما علی قدری که نفس تنگی نکند و در حضور
 تفرقه نافتد که تنگی نفس موجب تفرقه خاطر است چنانچه گفت
 خواجه غلام الدین عطار رضی الله عنه میفرماید که بسیار گفتن
 شرط نیست باید که هر چه گوید از سر و خوف و مضرب گوید و بدل
 گوید و در دل گوید و اردن گوید تا فایده بران مترتب گردد
 و تجلیات و جذبات الهی بر قلب نازل گردن یزد و چون
 ثابته است و یک نفس برساند و لذتی و حلاوتی و حرارتی
 و سردی یا بد بشکند و سپس حجاب الهی محار و اگر

له فی حاصل نشود نشان بیجا صلی است پس اولی ازینست
که عمل از سر گرفته یکبار یعنی شرایط در وضع و عدم محدود و ممتدا
لازم محدود و ممتدا طاق کند که الله و شرک و محبت انوشیروان
که در شش مجرای لون الله یکبار و در ذکر صغیر رعایت حدود لازم
نیست بلکه حدیث خدیجه بهاء الله بر نقش بند رضی الله عنه
فکر صغیر رعایت حدود لازم نشود و اند باید که در ابتدا
به گوشت و روحانی فکر تصور لا معبود الا الله و الله مقصود الله
الله مخلوق باشد و از اینها متصور دارد و در وسط مسلم که
مسلا خط لا معبود الا الله مخلوق باشد و در انشاء سلوک و تصور
مشغول و متفوق باشد که حدیث فارحمة الله علیه مفصل از
رحمت بیان شده اند و ان نداده اند و ان مقامیست
که ذکر و گوید اگر گوید کوز در عالم بیرون کل جز یار غمگینی معبود
پس فهم از این طالب تیزهوش و داشتند که سبک است

بعد از نماز و رسم نمازها و نیز میفرمودند که دو وقت است
 بر مشغولی ذکر لغی اشکات لازم گیرند یکی صبح پیش از نماز
 یا بعد نماز و دوم وقت شام بعد از مغرب فایده قدر بسیار
 یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکر اکثیر او تسبیح حقه بزرگوار
 و اذیل یعنی ای مسلمانان یا یکصد مرتبه یا صد مرتبه یا صد مرتبه یا صد مرتبه
 و بیایگی بخوانید او را صبح و شام و دیگر میفرمودند که ما باین
 العود و الملوب وقت و قوف زمانست انتر و اهل تحقیق
 عبادت در محاسبه بشد و میفرمودند که در ذکر چنان سعی بجا
 باید برد که از دل کفنه شود و بدل کفنه شود و در دل کفنه
 شود بلی تحریک زبان یعنی از موعده نگذرد که نتیجه قرب
 خداوند از دل گوید و بدل یعنی که دست پا به منوری
 را بدگر گفتن مشغول گردانند تا که گرفت پا به منوری
 متحرک حرکت ذکر لفظ الله کرد و چه در خواب و

و چه در بیداری و چه در جمعیت جل فانی و باغی
مدام مشغول بذكر باشند و غفلت در آن نیاید و نسبت
به اللهی هم سازد و بر موافقت اینچنان ذکر تا کینه شود
میگردند و نیز میفرمودند که اثر ذکر آن بود که در زمان
نعم و تدبیر نسبت منتفی شود و در زمان اثبات اثری
از آثار نفی است جذبات الوهیت مطالب اقتدا و نیز میفرمودند
که بعد از اثبات مشغول بوقوف قلبی بر عبادت اوست
شدن به قلب صوری باشد بنشینند و در هر حال و در هر
امور و در هر مسکن از وقوف قلبی آگاه باشند و
خاکل نشوند و دیگر میفرمودند که ذکر را می باید کرد
جمع مشغولها از کسب و تجارت و دیگر افعال جاری باشد
از ذکر وقوف قلبی خاکل نباشد بلکه صافی مقصود
است از ذکر و در وقوف قلبی است پس در هر حال پایان

آن نزد بید بود تا بقره تا عمل شود بنهال حضرت خواجه

و باید مانند ریخ پیش بر پیضه دل پاسبان (13)

کریضه دل زاریت مست و ذوق و قهقهه درید

طایر قلیع پس انکس باید دانست که محمول حضرت مایه بود

که بعد مروری می چند از تعلیم نفی اثبات بیاس انکس آگاه میگرد

و طریق تعلیم آن انیر بود که میفرمودند که در دخول و خروج نشانی

آگاه باید بود با این الفاظ مبارک هو الله یعنی درود

نفس لفظ هو تصور کند و در خروج نفس لفظ الله بخمال آید

پس بر نفسی که آید و درون و بیرون آید و از درون درون

رو و از سر حضور و آگاهی باشد و عفت بر آن راه نباید

در هر دو تفصیح و صف حضور و آگاهی موقوف نشود بر حکم

جمع الفلاس بی تکلف بروح و صوری و از این مذهب
شوند و ناوقتیکه بی تکلف و مہارت کلی حاصل شود
شدید و تکلف بلیغ باید کرد تا نسب مع الہی حاصل
شود و باید دانست کہ قلب مدغم در ہر جان از لفظ مبارک
اللہ کو بایست و بکار نہ دہر آن مشغول است و صفت
لازمی نفی ہی ہائی است کہ بای ہویت ذات و نفس
بی اختیار جاریست و این ذکر کہ بر نفوس مرادان و صوفیان
جاریست الفلاس ضروریہ ایشان است بہ طالب مستعد
و مشتہ بران اکاہی وارد مکر مبتدی کہ او را در فہم
و شوارست کہ بسبب وقفہ ففیف کہ مابین التفتین
است از حضور و وقوف نزد و واقع میشود و ہمیشہ
عاجز میگردد و در استماع او از قلب کہ بر لفظ
مبارک

خبر است که باید بپوشید و بپوشانید و بپوشانید
مطل تر و جلی راه می باید پس طالب نیز بپوشد و در صراط
این نسبت قیاس و فکر فایده می باید کرد و نه محنت است
نه مشقت زیانی و نه بهد قلبی و نه ترور دلی بیکدیگر
روز فکر بر فایده این الفاظ که این کار عاریست باید کرد
و محنت باید کشید و سعی در حصول دولت فایده
نموده بی تکلف نهداشت این نسبت مع الله می باشد
حاضر دل بود و بتکلف نتواند که این نسبت را
از دل دور کند و حضرت شیخ ابوالجبار خج الکبرا
قدس سره میفرماید که همای صفت است که در اسم
مبارک الله است و الف و لام از برای توقیف است

و تشدید لایم از برای مبالغه در ان تعریف پس می آید
که طالب پرشمنند در نسبت اکاهای یکی سیانه برای خود پند
که در وقت تا قضا با بنوف شریف بریت ذات حق
سیانه ملحق با وی باشد و در دخول و خروج نفس و وقت
والکاه باشد تا خیب بهیت امد الیخوف شناس
انفاس ترا بود بران حرف اساس چاس اکاه از ان حرف
در امید براس حرفی کفتم شکوف اگر داری پس بدانکه مانع
حصول این نسبت ترا نا فہمی است خدا حجاب ندارد تو
دید پیدا اگر پس ترا لذت است که قصد ترک نا فہمی کنی
که بجای نا فہمی حجاب چهره مقصود و دشمن وصال معبود است
پس ای عزیز دوست موجود است دشمن از دل دور کنی
و دوست طلبیدن به و جت دانی که دشمن کینست و دوست
و جت

بهرست و شستن و درین برآوردن تا بهیشت و آن بهیشت
 میوای خوش و خطرات اکل و سرب و اندریم و غیر
 و دنیا و مصلحت آن و حسب جاه و فکر اهل ایمان و از این
 غافل و غفلت خطریست و بد و این از جهات است
 بهیشت تا بهیشت و حق را نشناخته و توکل بر او تعالی ندارد
 بنابراین بهیشت خطرات تا فهمی موجب تفرقه است و اجماع
 تواند و دوست نودات پاک الله تعالی دانرا از فهم کامل
 خود شناخته پس هرگاه که سر اعداد که عبارت از تا فهمی
 میوای پوس و خطرات و دیگران عدد و الیه اند از تبخیر
 لا بزرگ است تعالی دان و درینکه باشد در نظر نویسم
 از الیه بود آنچه داشت و سحر تعالی ناز و درین
 چند روز بمقتضای صور الله در الیه و الیه و الیه

درین
 بهیشت

الحمد لله وحده والصلوة والسلام على من لا نبي بعده
تا نكند مواظبت بر ذکر اخلافت میفرمودند و در حقیقت
ذکر خود را تا ترا جان است پاک دل خود را رحمان است
باید که حدی در ذکر مواظبت نمای که ترا از خود و از
خویش و بیگان امتیاز نمایند و جز نیک و بد نباشد بلکه
از ذکر و مذکور و ذکر اگر اگاهی نماند و چندان ذکر کنی که
ترا دیوانه و نیک گویند و بخون نمی رند چنانکه رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود قال رسول الله صلوات الله علیه
و سلم اکثروا ذکر الله حتی یقولوا محضون
یعنی فرمود است رسول الله صلوات الله علیه و سلم که بسیار
کنند ذکر خدا را تا آنیک بگویند تا که دیوانه است و
اضغافوت به ضیافان گویند بلوغ نمای که اگر کسی

تغییر کلان در صورت است
تغییر کلان در صورت است
تغییر کلان در صورت است

باینه غرور و پهلوی تو نشسته باشد بر او ان تو مطلع نشود
علیه کل نفس هم آگاه بر صورت تو نشود و چون صفای
در هیئت حق جل و علی آیم ندی و از هیئت از میان
برو است بقای رسیدن که قدرت ما رحمت را حلال است
مطالع اینه فقیر را بیا و داشت و تجلی ذاتی نشان داد
اند و بعضی او بیا اینهم را انود و وجود هم تغییر
کرده اند و یکم اینهم مراتب که گفته اند درین کامل
که دل و جان او در بحر ذکرات مستغرق شده است
میسرست ذکر و فوق زیانی و دیگر انکه معلوم
باین انکار جمعا صمد بقدر روز و قوف زیانی در طیار
از میالست و ان بر دو معنی محمول است بر سر
این انکه میفرمودند که نزد اهل تحقیق بر حق محالست

که بودی از عذر طالب حاجی باید که خاموشی نشاید کرد
باشد و جای فارغ از اخبارت باشد و بطور مراقبه نشیند
و اندک خبرت در این سخن دارد و باید که بهیچ وجه بی خبر نشد
و خیال کند و نظر تامل نماید بر اعمال و افعال و غیر
که در تمام عمرت و زندگی ظاهر و باطنی چه بعمل آمده است
جای شکر است و یا موجب عذر یا باعث صوابت و یا
موجب عذرت پس از اوجده حسن بخیاں اردو و میزان
تجربه سخاوت عملت باشد و پسندیده که موجب شکر است
در رضای سر زده و سکران عجب حق جل و علی
بجا آورد و اگر ناپسندیده و ناپسندیده بعمل آمده
و در باعث عذرت است و میزان قدر کند و استحقاق
کند و دیگر مسئول شود تا انوشی ان کنه از برکت
در

و از این بر طرف شود و بعد بحیات خود و ترازو بماند
دویم آنکه ناله کند بر ساعتی که ایچ برساند شش است از غناست (۱۸)
گذشته و از حضور می گذارند است در این حصول چنان می
بکار برد که از شیت از میان بر خیزد و همان خود را در غایت
او بماند و حال مستحق و مستهک کند و از در غفلت و نقصان
گذشته است باز گشت کند و عمل از نو کرد و استغفار کرد
و دیگر بداند طالب را در سیر لطیفه قلبی نسبت کشف حاصل شود
و حالت عجیب و شوق و وق غریب بهم میرسد و افتاب طالع
تجلی ذاتی بر قلب مستر کند متجلی می شود و آید از خودی بر
که از یک دو ساعت و که از یکپایس کسی را زیاده
علی قدر مرتبه او و نور این لطیفه را نور ریانی فرمود
در بیان لطیفه قلبی باید دانست این لطیفه قلبی مربوط

است هر صفت بصفت تنزیهی و بصفت تشبیهی و حیاتی
این لطیفه را مقام اعلی و احسن و اکمل و اجل و غایت فرموده
و منظر انوار و تجلیات و فطرات رحمانی و ملکی و اسمانی و
نفائی و سبائی گردانیده و جامع جمیع معانی افزیده
پس طالب تیزپوش را در سیر مقام پیمانی باید که هر وقت و هر
لحظه بر قلبش حاضر و ناظر باشد و تشکیک در آنچه خطره و یا کدام تجلی بر
قلب نازل شود بفکر تمام دریافت نماید و اگر بداند که قابل قبول
و موافق قول اهل سنت و جماعت و مایه نیکوکار است
قبول کند و اگر بداند که قابل قبول نیست محض غرور نفس و
شیطان است همچون وقت روزه کند و بر کز در قلب جا نهد
و بهم بعد و در چند سبب مواظبت ذکر مترند را حالتی در پیش
و در بعضی دست دهد در آن وقت طالب را باید که شکر
او

بوسیله ای که در او بود از آن در فضا خود زبان سخن می رساند
(۶۹) نه از ذکر و آرزو و فکر هم خبر ندارد و بعد از آن لطیف قلب بدین
روشنی می شود که در بیان لطیف روح می باید دانست که
لطیف روح الطیف است و اندک زیر پستان راست جا
دارد و آن حضرت بدستور لطیف قلب این لطیف را نشان
میدادند و لطیف معول متوجه می شد و از قوت جذب
در این معجزه می پیوندد و این لطیف بر طه است بی صفات
چون در این لطیف طالع را بر سر کاف صریح و همی
حق و منسوب بجناب قدس باید دانست و منسوب
حق باید نمود و بعد از آن این لطیف بطنی نفس منقول می شود
در بیان لطیف نفس باید دانست که بعد از لطیف روح لطیف
نفس است و اندک به جنب چپ یا راست قلب مجاوره

انذوا خفوت بوسوز لطیف قلبی و روحی انست
مبارک بر موضع لطیفی نهادند و انزک اندر گنج میوه
خوشه کرم لفظ مبارک این را از زبان مجرب بیان نمودند
انست میقتد و بطریق محول بقوت حذر متوجه شدند
و او را از خود میبردند و کمال این لطیف است که سرنگ
بهست خود در دست حق سبحانی جل شانه مستوف و
استیلا می یابد و خود را در و کم میکند و در زوای
من عرف نفقه عرف میگرد و ایدر لطیف را
هم از تجلی صفاتی بهره است و در این مستند را در
این جانب تمام حاصل میسوز و بعد طی این لطیف
سری امر میفرمودند و در بیان لطیف سری باید دانست
که بعد از نفقه لطیف سر است و انرا در میان
وسط سینه جای دارد و انذوا خفوت این لطیف را لطیف
از سر

در این طبایف فرموده اند و بدستور طبایف و بکسر طبعی
 محو از ایشان میدادند و آگاه میکردند و بر شغل ایشان ابروی
 نمودند و موصوفه بقوله خذ به حال مسرعه کرد و اندک و شش
 بر لبه زوایحه از این مقام می چنانند و در این طبیف و در
 است بتجلی شیز ثانی ذاتی پس در این مقام عادت عجیب
 و غریب رو میداد پس طالب نیز پوشش را می باید که در اینجا
 خود را فتن و مکتوب بختی شود و هر جا که نظر قرار گیرد و گفت
 از فتنی باید دور و در بعد تمام طبیف سری بلطفی خود
 میکردند بیان لطیف و غریب است که بود لطیف سری لطیف و غریب
 است و آن نزد حضرت ماحضه اله علیه در و سبط می اند
 محل سجده دارد و در حضرت این طبیف را هم می اند
 محو از ایشان میدادند و در آنکس که عبادت بر موصوفه

به سوره نهد اسم بارسا را سه کرة میفروودند
و بعد معمول از قرة جذبه میخیزد و میسندند و این
بچه در سینه نیندند و از این مقام هم آگاه میگردند و بر
دوام مغولی این نسبت ارمیو نمودند و اصل الدلیل این
نظم صفات سلیمه شیر است که فوقی نبوتات و این
و این بی سترید خود را در خود نمی باید و نسبت بملک اعلی
شود و بطریق حق بلطیف اخوان را و میگردند و بیان
بطرف اخوان باید دانست که بعد لطیف حق لطیف اخوان
است و این لطیف الطف و اخوان و اصل و اکل الطایف
است و قریب بحضرت اطلاق و در مقام این لطیف
اختلاف واقع است اما از صفات ما رحمت اله علیه بلد
است که به ام الذیاع است و این لطیف را با صطلح
مطلوبه نماید و جسته در آن مدقودند و در آن

نیز معنی هر که نزد محققان این فائده است و آن مقرر است
 علی و معروف که از اول صورتها میزند و آن نیز یکسان
 حسب قیاس و در دویم که از اول صورتها میزند و آن
 نیز یکسان است و در سوم که از اول صورتها میزند و آن
 نیز یکسان است و این امر از دعای و بعضی از اشیاست
 چه که دید و اشغال اینست که در اول صورتها میزند و آن
 است و طریق طی این لطیفه آنست که در وقت مقرر است
 بر هر یک ششصد و یکصد اینست که در وقت مقرر است
 بهودا است و این قیاس را اخذت رحمة الله علیه طریق
 اینست که اشغال موعظه اند و طریق طی اینست که در وقت مقرر است
 اصل الدلیل اینست که در وقت مقرر است و در میان
 مرتبه تدریس اند و مجرده و فنان اینست که در وقت مقرر است

همان مرتبه مقدم است و بعد بر سر لک لطایف ستمه است
 باید دانست که بعد از لطایف ستمه مقام بخت است و در مرتبه از
 آن نزد حضرت ما رحمۃ اللہ علیہ است که اجماع در سبب رحمت نادر
 رخصت و سماجی و در نظر تواید همه راجع دان که جز بایر کنی شش
 اخبار است همان یار است که صورت اخبار شده و اخبار نایب
 اخبار که و غیر کی است اثبات فقط نام است است که
 شام شده و برف کویده است بسبب یقین شام و برف نایب
 نهاده و الا که تا مثل شام تو و برف شامی این اب بخط
 مدللنا عبد الرحمن حاجی قد سره همدین مبینی قد سره فرمود
 حاجی صحابه بعد معاشرت است و پس ماور میانه گفت
 موهوم و السلام و یقین دان که ان الله علی کل شیء مجیب است
 پس باید که مدام در تصور لا موجود الدال الله باشی و در نگاهداشت
 این نیست چه که گوئی اگر مقدر دو چهار ساعت
 خاطر خود را بدین نسبت مستقل در هر یک غیر از خاطر خود
 بنایت

بنام خداوند اعظم است و اگر حق جل و علی از این بر بیاید و در
 قیامت در این غایت و احاطه است جایگاه حضرت جبرئیل
 علیه السلام هر نوعی که بخواهد از حق و رفیع آید این تعلیم فرمود
 اند که در مال نیکی را که ندانم و در دین خود را ندانم و در دنیا
 خود را ندانم و در هر دو سر و دم را بر او خود انداختند
 و باید حق گفتند که درون این سر نیکو در پنج جوفی و در هر دو سر و دم
 از این سر تا سر و دم جوفی در نظر تو آید پس راقی دان و همی می آید
 در از سر و سما است همه جوفی دان پس جبرئیل که از مقام
 جبرئیل و از مراتب موهومات صورتی در گذشت و عقیق
 توحید عینی رسید بتعلیم با و دانست امر میفرمودند بیان با
 درست باید دانست که بعد نیکو است نفع باید درست است و بر این
 مقام نزد حضرت ما رجعت به علم ما بر طریق است این که ظاهر و ظن
 خود را و قوای ممکنات را که می بینی این سر به ظاهر ظاهر حق است
 و باطن و باطن حق است جل و جل و پس ظاهر و در ظاهر حق

دان و باطن خود را باطن حق دان و بهرین قیاسی
 نه کلمات را حق دان و درین غلطی مکن و نه از
 مدد مایهات دوری و سبب بهجوری بهیمنی فهم است
 خدا از زینش می جوید فهم کرد بهجوری اگر معنی بهیمنی
 معنی اگر صورت بهیمنی صورت و نیز نزد حضرت مایهات است
 سیر این مقام عبارت از استیلا و سهولت است قبل
 جلد بر سبیل ذوق و نهایت از حضور بی غیب است و شاید
 و دوام الکافی از این نسبت که خود نیست سخی بلیغ نمایند
 و استیلا و انجادی راستند که از شاهد و مشهود در عارف
 و معارف خفیند و بدانی که شاهد و مشهود که انست و عارف
 چیست و معارف چیست و امتیاز من و تو از میان بر نیز
 و حجاب است در میان نماید و از خطره غیر کار دارد
 یابد دانی که هست خود حجاب چهره مقصود دارند است
 بهیمنی از آن کوشتن بلیغ نماید و بدانی چیست

بزرگوار است که در این مقام
 از این نسبت که خود نیست سخی بلیغ نمایند

رست حجاب تو که گشته پیداست کس برده بخرد و دست
 بهمان نیز رست چه از پیر حجاب بخردن رای و در میان
 و دست بر لب دیده حق بنی تو بکلم بصره آید بنی بصره
 به در صد بیع موجودات من دیده حق نماید و خود
 را و هم موجودات من آید حق نماید و خود را و هم موجودات
 را قایم حق بپند و حق بپند لاجرم غریب و اشیان از
 پیش نظر او بردارند باز هر چه بپند حق بپند و هر چه دانند
 حق دانند و حق از صفات ما رحمت اله علیه انظر ظاهر و ان
 که چشم بر آب اندازد دمای بگریزند و منقول این
 اشعار بر زبان مبارک آید و نه هیچ میدانی
 چه چیز گشته و چیست در دولت در باب بگویند و بگویند
 انکه بریند بپند و انکه بریند بپند و انکه بریند بپند

خود بگو تو نیست ای بر مقام را نفهمی تا از حجاب چنان
نماند چون حجاب راه تو نیست است از خود از حجاب
سست است تا گویای خدا را نیست بر خود از خود تو
بدان تا نیست نیز هر کیفیت که گفتیم کتابت از خود
یاد است است چون در مقام کبر است پس خود کوئی و خود
سنگی لمن الملك و احد القهار لیکن در نیفاح از هیچ
خود سخن گفتن یاد و قدم بر نیفاحه با استیت نهادن
نباید که در نیفاح سیر سیر بصورت اندا که فرق نکلی
در عادت گفت افقی صفت تار حمة الله علیه در نیفاح خوانند
که اگر سخن خود را از قید سخن خلد صرافته و از استیت
باز رفته است هر چه گوید و هر چه خواند و هر چه در نیفاح
نست است و عین سخن است و اگر در خود
مانده است و تا بخود گرفتار است هر چه گوید و هر چه

حوزہ نامہ دانت بلکہ مشرک است کلام حضرت فرید الدین عطار
 رحمہ اللہ مویہ کلام حضرت ماست رحمہ اللہ عید و
 توفیق با خودی خدا کوئی مشرک باشد و خدا آرزو
 نیز کلام میرانا جلال الدین رومی رحمہ اللہ مویہ مویہ
 حضرت ماست رحمہ اللہ علم نامہ صورت مایہ صورت
 باطل اندکی صورت نیست نامہ صورت مایہ صورت
 اوست کوہ مویہ و بیرون نذر پوست یعنی
 آہر تامل را نامہ صورت مایہ صورت یعنی منزہ گفتنی تو باطل
 آمد و بھیجی مایہ صورت مایہ صورت گفتنی تو باطل
 فی خلدی شدن از صورت یعنی منزہ و مشبہ گفتنی
 بیش از آنست کہ ہم مویہ است و بیرون نذر است
 از پوست یعنی مایہ گفتنی و باقی نذر است

حق و صیقت امور بروج مشکف شده که او نیز
میگوید در عین تشبیه در عین تمیز پس این
اگر بدی خود را جدا کند خدا را خود را بکنند و خدا را
و چون ترا اینم را از تو چه مراد خود را هر نفس در آن
مرتب بهمان دیده بیکر ظاهر صورت خویش شد
بهورس یار بیدرین معنی محبوب صفت جبار خلق
ببقار صفت فرید الدنیز عطار چو خویش میفرمایند
خود انبیا یعنی زو از لب منهور خود برآمد ز شوق بر دل
گفت لانا احمد بله میهم ز زبان مبارک مختار است
ارنی بگوش خود خود گفت خود بخود کرد حسرت دیدار
باز خود رفت و لنی زانی زد هر چه هر کجی بازار
ناظر خود است خود منظر خود طیب خود است خود سگار
عالم

جان خود خورد است و خود ملوک خود نجات و خود تیرا
 کار خود چو نند و پیام آورد گشت خود نند و خود تیرا
 از برای فریب خود و خود گشت خود و خود و خود تیرا
 تاب و زلف و و سیرا برو سر و چشم و خان و سر
 رنگ و آب و آب دریا قوت بوی و مشک و مشک و تانار
 خود کند و نه نگاه که است خود کند و نه نگاه که است
 خود بد و طوطی و خود آینه خود بد و پیش طوطی آینه و در
 خود خویش از زبان خود و گفت تا که بر خود بد و بد و تیرا
 من نیم او خود است کافیج من نیم او خود است کافیج
 می بیان بحال در مقام تصور و غر و بد و بد و تیرا
 از سیر لطیف ستم و زلف نگاه داشت و یاد داشت

بهره‌دنی می‌اندازد و مثل این مقامات میگردید و
اشتراک میکردند و کیفیت این نوع میفرمودند و در
نسبت خدیه بانی نقل میرسانیدند و ارشاد میکردند
که بقله حضور مقامیست نازک و زیاده است
و اشتهای ملوک سالکان است و اکثر ائمه بر
زبان می‌راندند حضور کریم فوایدی از و غایب
حافظ انان بیان مفصل این مقام را بر یک صفت
ما نیز نداشته اند بلکه اظهار آن بر کسی ناکس موجب
الفتاح باب سرور پیدا شد اند نهاد فهم آنرا
بر فهم طالب منتهی داشتیم و در انجمن سیرت المعبر
از سیر افلاک نیز نشان میدادند و میفرمودند که
در اشتهای راهب است و در سیر افلاک بسیار
جزا

چنانچه پیش می آیند و شخصی با این صورت و تکلیف هرگز سرور و
 بیت الحزم رسد و چون در ان مقام رسد و از احوال طبع
 انبیا علیهم الصلوٰه و التحیات و اولیاد کرام نفس انبیا
 بعبادت زیارت معرفت نوزده بسید بابت رسد حاصل
 رسد و چنانچه در این فقره محبت رسد و بدایت بنیاد اخلاص
 رتبت الهی علم آنچه که رسد محلا است که آن طور سلوک
 مرقوم شده حقیقت طی سلوک فقیر جمالی است و کیفیت
 انقیادات را مفصلا عبارت تحریر نداده اند لهذا بر فهم
 سالک منتفی دانسته شد که سالک بجز بنور راه و
 رسم منزله اما باید دانست که نزد محققان طریقت در طی
 سلوک بسیار اختلاف واقع است بیکدیگر سلوک لطیف
 سه و دیگر مقامات نزد حضرت مار صد اله علیه السلام
 که در حین عبارت در آورده و این فقره را این سلوک
 تشریفات فرموده اند بیان طریق تشریفات حضرت مار صد اله
 علیه السلام تشریفات بدانکه طور تشریفات حضرت مار صد اله

علم نیست که بجلد نوشته شود و مفصل لغت را
قلم نیست که بهر برادر و ناز را محالی نه
ضمان کن ای که او ناوان است که اگر یک
از مجاهده کبر و شکر را بلیغ نمیکند و در فهم عمی اندک
جذب نمیشود نظر میفرسوزند و یا از چشم مبارک نیم
ساعت بطرف او میگردانند و از گوش میروند
و بهر میوه بود و او طی انتفاع نیکو دای عزیزتر شود
وصف آن چشم محو و سوسر را که از میان نقل
و روضه و غنای عالم زبان نطق را میگردانند و پس چار و ناچار
برین شوق خافیه شیرازی قدس سره افتخار نمودیم
علامه مرکب است تو تاج داران نزد خدای بار
عمل تو بهوشی را نزد گاهی طریق تو به حضرت ماحضه
ایره علیه الصلوة و السلام را میفرسوزند که چشم فراتر
کنز و شوق به قیام حضور رسو و مقابل نیستی طایفه
اوست که در این محضر است و دوست مبارک خود

و در روز قیامت و بیف زاده دست خود را بر قلب منویج
 او میمالیدند و فی الفور سالک میدانست که گویا
 بقدر هر باطنی در قلب اش زاده اند و در آن روز و
 گذشت از خود میرفت و **عظیم** میکرد و یاد ایه را از انعام
 بچشید و کبریا که حالت قبضه رو میداد بسو قشوق
 زده بر دست مبارک سلم کمره در و روزنده بر قلب
 او میمالیدند فی الفور رفع قبضه میشد و بطح عظیم
 در دلش حاصل میگشت و ضرر که در هر حال توجه بر قلب
 او میشد و تقوی از جذبه میفرمودند و دیگر اینست
 که مجازان و غایبان تقوی حضرت ماحضه الیه علیه
 بکسان اثر رسالت کوسانت بعیده بحسب ظاهر داشته
 باشد چنانکه گفته اند که دست پیر علیمان کوتاهست
 دست اویز قبضه و انبساط و حواس سالک علی

سلوک میکرد و از هر مقامات عبور می نمود بناج نیت
سرفراز میفرمودند و بکدام شهر رفتند می نمودند و بسیار
طبیعتی که نزد عمار محمدی را در سلب امراض ظاهر می یافتند
و رفع قهقرا حاصل بسط و سرد روان بدو که طریق سلب
امراض نزد حضرت مار محمدی را علیه انیت، که اول استخراج
کنفی بطریق سنت تا مرض و نیز مرضی حق جل و علی در
صحت مریض دریافت شود و بعد بطوران مشغول
شوی و جرات غائی اگر دریافت شود که مرضی حق تعالی
در صحت این مریض است هرگز قصد سلب کنفی نکرد بجان
مشغول باشد و اگر مرضی حق سبحانه بر صحبت معلوم
شود باین طریق بر سلب او مشغول شوی که مریض را
مقابل بنشانی و یا صورت مثالی او را روی
صورت حاضر بنشانی و متوجهی سلب او باین صفت
شود و بعد بنشانی که گفت که این مریض را
صند

چنانچه شخصی مقابل از قالب در بر مراد و میکند
 و مرض بر مری اید و کند و شود و بانگی که برون
 می اید تصور غامبی که عارضه معهوده مریض بیاکنده
 بر زمین می افکند و مرض بر زمین افتد و نیز تصور دارد
 که از صاحب مرض و از صاحب سلب بیرون می اید و بر زمین
 می افتد و در می شود پس باید که بوجه احسن از صاحب
 مرض و از خود بر روی زمین افکند و بر روی تا
 اثری بر خود و صاحب مرض نماند و اگر لازم کرد کردن
 و افکندن تصویر قویتر خواهد گریه نماید اثر مرض بر صاحب
 سلب خود پدید ماند از این بسیار چیز دار باید بود و اگر مریض
 بهایت بی قوت و ناطاقت است و طاقت حرارت
 و صدمه سلب ندارد یا اگر از سلب دفع مرض شده
 و ناطاقت در بدن نیست و ثانی آنرا با طایفه سلب

عود مرض میسود پس باید که در آن مریض مهت کند و
 قوت القا نماید و القا در خلعت انداختن تا کوبیده و این
 سلب امر باطن نیز بدستور است و در سلب تبصر بر روی
 زمین افکندن ضرورت فقط توهم کائنات نیست بلکه در سلب
 قیصر حقیقت ماحظه الهم عدم فقط و است مبارک و فیه و این
 قلب صاحب قیصر سکه کرامت می نماید و فی الفور رفع حالت
 قیصر می شود و بسط و سروری در همان جلد حاصل میگردد
 بیان طریق در یافتن و شناختن کیفیت باطن سخن صالح و
 طالع باید دانست که طریق در یافتن کیفیت باطن سخن
 صالح و طالع نیست که اگر خود بهی حقیقت صالح و طالع در بیاید
 و معلوم کنی باید که تبصر و زرازی متوجه حق سبحانی
 نوی و کمال التجائی و در حوض بکمال خضوع و شوق
 بصفت علم بر غیر غائی و از دل و زبان بگوئی که یا
 علیم

علم و یا خیر را از حال و کیفیت باطن این شخص مقابل
 آگاه ساز و مطلع گردان باید که خود را اول از نسبت
 متکفیه که لوازم باطن است خالی سازد و خود را
 چون لوح ساده ساده نماند و منتظر از صفت علمی
 او سجاد قلم باشد و خود را در میان نهایی بود از آن
 آنچه آثار و احوال در باطن خود منعکس است بدانی که عکس
 این شخص مقابل است از ظهور نور و سرور و شرح صدور
 اطمینان خاطر و جمعیت باطن و اینها طم و قلب خود را
 آثار نسبت ذکر و عبادت صلاح و تقوی است و اگر
 ضیق و غمت و پریشانی و خطرات نفس و حسب
 جاه بر قلب طاری شوند نشان فسق و فجور است
 و آنکه آینه قلب را صاف و پاک کرده اند و در آن
 آینه صفت درنگ ندارد و مجرد و مقابله شخص صورت

کیفیت اثر او را بنسبت خود منعکس می بیند و در بیان کیفیت
در بیان کیفیت کشف القبور بدانکه کشف القبور نزد
صفت ما لایقته الله علیه است که روح صاحب قبر بمثل
می شود و بصورت مناسب از صورت مثالی و صاحب کشف
ویرا در آن صورت بدرجه بصیرت مشاهد می کنند
چون شیاطین را هم اینقدر قوت داده اند که بعضی
در مکان مختلفه تمثیل گیرند و شکل شوند از بی صفت
ما قدس سره ازین کشف اعتباری نگرفته اند و معتقدند
اند تا بران طریق کشف القبور و زیارات اصحاب
قبور خاصین معجزه نموده اند که چون خود به احوال میت
در یافت کنند باید که اول چون بکریستان رسد و مقابر
را بنشیند بر اهل کوریستان سلام گوید و این دعا بخواند
که لا إله الا انت انت المستلک علی اهل الدنیا
من

[illegible]

برای او استغفار گوید و فاتحه خواند و اگر حال او نوز
و سرور و سوادت و برکت یارنگ گوید و برای عیال و
او دعا نماید و رزار و اح انمغفور باین خصوص مقاصد
دینی و دنیوی السمد از خود برداشته و مقاصد و برکات
کند و این تجلی را حضرت مانور الله مرقده تجلی مقابله فرموده
الله و ظهور این تجلی بعد از صفای باطن حاصل میشود
و این کیفیت منسوب شدن بر خاطر و اخبار غیبیه باید که اول
خود را از جمیع خطرات پاک سازد و از نسبت
تشکیف خود را بکلی خالی کند و بر جمیع صفات علمی
و سبحانه قیام نماید و متوجه بخاطر خود شود و بباطن خود نظر
کند بعد از آن هر چه از نیک و بد و خیر و شر و نور و ظلمت
لغو نماید و در خاطر افتد بداند که عکس این شخص مقابل است
اما در این اوقات خواطر السمد بداند که عکس این شخص مقابل
است و عکس او را بداند و نیز اول نسبت را بداند
را از

بر از مصطفی بریانت و مجاهد ضیائی پاک و صاف
 کند که هیچ عبارت حجاب چهره مقصود نباشد و
 نسبت متکلفه بکل نفی کرد و ضیائی که گفته اند رو تو
 زنگار رخ او پاک کن بعد از آن نور را در آن کن
 و این کلمه است که هر که بر خاطر خود قادر است او را اشرف
 بر خاطر غیر حاصل است و موم اندر آن از خاطر کسی معلوم
 کند آنرا یک اظهار نکند و از حبیب و صواب او هیچ
 بر زبان بیارد که عالم الغیوب ستار العیوب است و ترا
 باین اشرف داده اند تا لکوی سر سلطان را بکس
 تا بریزی قند را بسین مکس و اگر توانی را از را بر زبان
 آری باز اشرف نگردد و معلوم شود و اگر گوید بدورت
 برای منند و نه حاج بطور ای بگوید و بگوید که بخنده

کرد و ممالک کرد و در اختیار عیبی خاطر خود را نیز از جمیع خطرات
بدشور خالی سازد و بصفت علمی او بجهان فائز ملت بی گرو و بدل
و در آن بگوید که یا علیم و یا مجید علم شافی مراد بر زبان
عظایر ما و تا و تمیک این امر واضح نکود و مشکف نکود و نیز
مناجات متوجه و متحول بشد در دل نه بر زبان قیام است که ان الله
قاهر و یک حلیه خواه در دو جلد و صوره زیاده از آن البته
معلوم شود و ظاهر کرد اما کف اسرار کند که تئیر از اہمست
ذکر در طریق دریافت کردن احوال از حضرت رسالت پناه صلعم
و مضرب و پیر منکر دیدن در مجلس سرور صلعم و دیگر اولیا
حضرات فریش باید که اول اتباع رسول مقبول صلی الله علیه
و سلم بطریق اہل سنت و جماعت بظاہر و باطن حضرت
لازمی خود گرداند و از انہیات دور باشد حتی کہ از حق
کشیدن خود عاجز گردد و ان بہر ہر ذرہ حضرت ما رحمۃ اللہ
علہ یفرود کہ از بروج دیان محوکنان و طرح نظر من
استراح

استزاج ان سرور انبیا منتظر است و بعد از ورود بسیار حضور
 قلب خواند و در جمیع بختها و احوال و کمال احوال حضور نماید
 و الحمد از قباب سفیع المنیر بنیام و حرمه العالیان خواند
 منتظر افول ان سرور انبیا صلی الله علیه و سلم باشد و در بر قبه
 بسم الله الرحمن الرحیم گفته به صورت جمال جهان ارادی اخفرت علیه
 الصلوات و السلام بنشینند خود را بپوشانند و اندک که حضور ان حضرت
 صلی الله علیه و سلم نشستند و تصور نماید که در مدینه منوره
 زاد الله شرفا و بروی مرقد منوره و یاد مجلس مقدس حاضریم
 ان شاء الله تعالی از فضل الهی و از عنایت حضرت رسالتیابی
 صلی الله علیه و سلم و از توجیه صفات پیران خود و حرمه الهی
 علیه هم اجمعی باریاب محفل قدس مشاکل شود و دل و جان
 را از انوار جمال جهان آرا منور سازد و دیده را از خاک
 قدوم تفضل نماید و محبت لزوم اخفرت علیه
 سلم که کل الجود بر دیده رمد دیده است محمول و منور

گفته اند و هر کس که درین سلسله علم برگزیده شود و اصل
طریقت است بلا شبهه از دیدار جهان آرای انی سرور انبیا
صلی الله علیه و آله و سلم خواه در رفیع و خواه در خواب مشرف گشته
است و اکثر از ایشان پیدایت بنیالک بعضی چیزها تعلیم یافته
است و نیز از زیارت صفات طریقه حوزر رضوان الله
فعلیهم اجمعین سعادت اندوخته است تا قیام قیامت
ان الله تعالی فخره الحمد لله علی ذالک انیکم نوشتیم این
طریق ملوک طریقه برگزیده مفت کنند و قادر بر حضرت ما
رحمة الله علیه بود و آنچه طور ملوک چشیده صابر بر حضرت ما
رحمة الله علیه است آنرا نیز با یم فقیر ارشاد کرده اند و نسبت
فرموده اند لیکن آنرا برای تطویل کلام شرح نداده ام هر
دگر در بیان مقول حضرت ما رحمه الله علیه بطریق و حد
وجود بدانکه مقول حضرت ما رحمه الله علیه باتفاق صدور انبیا
صلی الله علیه و آله و سلم بر انا احمد جلد بیستم است و بر مقول حضرت
خواج محمد باقی بالله و حضرت خواجه غوث که سنی حضرت خواجه
علیه السلام

بعد از این بر حسب خواجہ محمد باقی بآلہ قدس سرہا از بیانی
 وحدت و ربوبیت پر نکہ ذکر مقولہ حضرت خواجہ بایں
 امد لازم افتاد کہ چند کلیات از حدیث شریف و کلمات
 قدس آیات مقولات حضرت خواجہ بایں رضی اللہ عنہم
 از تصنیفات ایشان از جامع بنامہ تا حقیقت وحدت وجود
 از مقولات حضرت خواجہ کہ در خاطر طالبان دسالکان و
 پیروان ایشان منقوش و منکسر گرد و قول حضرت ماحضہ
 اللہ علیہ بتبایع سرور انبیاء صل اللہ علیہ وسلم و صفات
 حق و دانند و از جادہ یقین با بیرون نیند و تردد و
 شک را بخاطر راہ ندیند مقولہ حضرت خواجہ محمد باقی بایں
 رضواللہ عنہ کہ رفیع شریف بجانب سج کمال توہم اند قال
 نبی صل اللہ علیہ وسلم صاحب المقصیاتی لد
 خلل وۃ الدلیان یعنی ہر کم ذات و صفات تیر کردہ
 را دوداند و تہ رند اورا خلل وۃ ایمان مبادی یعنی جز
 خدا دیگر موجود نیست و دیگر او وجود نیست لکن

الا لله المملوك العالم للمحبوب العالم الحمد لله كما خاض
جمع نشد از جانب ان برادر و ملاکوم برای بدو در عارف
هم کارهای نیک میکند بی آنکه خویش در میان باشد و از هم
کارهای بد بجنبت باشد بی آنکه شکر کار بد باشد و خدا را عین
هم داند و در همه پیشانی آنکه هیچ یکی را خدا گوید و خدا عالم
باید بی آنکه در وی در میان باشد شرب عارف از هم مشربها
جداست بی آنکه مشرب هیچکس را غیر مشرب نداند و در
هم مشربها بر می آید بی آنکه آلوده مشرب شود و خدا را میجوهری عالم
در دند شود و از خدا کل عاقل میشود بی آنکه خلقت را غیر
حضور یابد و در عین خلقت حاضر و در عین حضور غافل
شود و عارف در دنیا زیاده از شهود است بمتابعت
بغیر اکل محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم کار عارف ضد در ضد است
و حیرت و حیرت و هیچ فکر و اندیشه ندارد و خود بخود
است و خود را بی خود است و اخلاص در میان نیست و در
در عالم

در عالم واقع می‌بود نه خواست عارف نه بخت خواست عارف
نه مرد و نه عارف نه مقبول عارف عارف نامی نیست
عین موقوف است که عارف و کو موقوف اینست حقیقت
حال که هیچ حقیقت ندارد که آن موقوف عین موقوف چنان
کجا موقوف و حیرت که هر دو حقیقت در ذات عارف گشت
این عارف را معلوم است عین و انفس و را و نا باقی هم او
هم معلوم و بهم مجهول و نه معلوم و نه مجهول عارف چنان از
زمان و مکان برآمده است دنیا و آخرت او را یکیت
و بیست و دو رخ او را یکیت لب نو که سخن بجهل گفته
می‌شود و درین وقت کنجانش تفسیر نیست بجهل اینست که
نماد را یا دکنی بی آنکه خدای خود سازی یا از خود عاقل
یا عقل باشد یا آنکه خدای خود سازد یا از خود عاقل باشد
یا بسند عاقل یا حضور حقیقت دعوی معرفت و آن باشد

حاضر باش در غافل باش نه بنده باش نه خدا فیه فیہ سبحان
 بینو خدا اهل الہ علم و سلم لازم و از بی اگر محج را حق دانی
 یا حق را منحصر در محج دانی بدانکه محج حق و حق محج عالم و
 عالم محج حق و محج و عالم قوی حق حق محج محج عالم تو تو معلوم
 حضرت فوایم خور زین حضرت فوایم محج باقی بالہ قدس سبحان
 ای سید چون بحقیقت تو حیدری و وحدت صفت تو بود و دان
 کہ نسبت تو بحق بود از ملک هیچ بنیفرده است و همان نسبت
 است کہ پیش از ملک بوده است بلکه تو پیش از وجود و بود
 از وجود بنیفریکست آری دانسته و پیدا کردی و یقینی کردی
 بندی کہ هیچ آب و آتش ز ایل نکرد از ازل تا ابد
 موجود است پس هرگز دیگر سوخته نشده و تو ہم باطل
 اعتباری ندارد و زید را بیماری نداد کہ خود را عمر دانسته
 از مردم او صاف نپدید سنبه در طلب او نماند چہرہ ملیح جای
 تشو ب بیماری او رفع شد عمر هیچ فای نبود زید بود پس
 حق تمام

۹۳

چون میخورد خود را به صفت های خود میدانت این حقیقت
های چند ما نیست بعد از آن بان صفتها خود را اظهار نمود این
حالت اینجا عکس است و غیره که موجود شد ای لیو حقیقت
کار اینچنین دانست معلوم نمود که قرب و بعد و مسافت
از قوه هم است کی دوری بود تا نزدیکی حاصل شد و کی جدا شد
و است تا بهر سنگی پیدا کند در عالم اگر هزار سال فکر کنی غیر
حقیقت مطلقه که حسی و حدت است نیای و هیچ ذاتی
و صفاتی و هیچ حقیقتی و هیچ جهتی چه خارجی و چه ذهنی
و چه و بهی میرسد که غیر او بود و بهر است و او بهی است ای
سید هر چه در او را که می در آید او است و هر چه در او را
نی در آید هم او است و آنچه وجود گویند ظهور است و آنچه
او را عدم گویند بضمون است اول او است آخر او است
باطل او است ظاهر او است مطلق او است معین او است

کلی است جزوی است منزه است مثله است
مقول حضرت مارحمه الله علیه بر همین مقوله حضرت خود را
بود اما آنحضرت میفرمودند که اگر شیخ از قید است موز
رسته و از اینست مستخلص شده است هر چه گوید و هر چه خواهد
هر چه دارند منع است و مباح است بلکه عین حق است و اگر
در خود ماند و جزو گرفتار است هر چه گوید هر چه دارند نادان است
بلکه مشرک چنانکه حضرت فرمود بنزد عطار قدس سره میفرمایند
و در قوی با خودی خدا کوئی مشرک است و خدا آزار و نرسد
مولانا جلالت الدین رومی قدس سره میفرمایند نامصور
صور گفتنت باطل احدی ز صورت رستنت نامصور
باصور پس حق است که هم نمونست و بیرون نذر است
الغرض بینخلص شدن از صورت منزه و شبه گفتنی است
بر دو باطل است و گاهی بطور مقوله حضرت مجد الف تعالی
رحمته الله علیه و حدیث وجود را تملیق و حدیث شهودی
هم بهیئت

هم بجهت فهم مبتدیان که قدم از جا و تسریع بیرون نه بکنند
 کلام میفرمود ز اما اصل مقوله حضرت ماحضه العظمی و حدیث
 وجود است بدانکه حضرت مجید در حق الله گفته بپاسش بیرون افتاد
 وحدت وجود را بهر حاضر و عام مناسب ندانستند و سلم
 وحدت وجود را بطور وحدت شهور بیان فرموده اند اما
 اصل مقوله حضرت مجید هم رضی الله عنه وحدت وجود است
 بر مقوله حضرات خواجہ بابور و قایل بر وحدت وجود بودند
 انوفیر بر بیت ابن فقیہ اخفیت بر مقوله وحدت وجود فرمود
 اند اخفیت ظاهر و باطن اتباع انبیاء صلی الله علیه و سلم
 داشتند و اگر کسی با حضرت هدیه می آوردی اگر لایق قبول
 نمیدیدند هرگز رو انرا جایز ندانستند و در زیر امر مقوله حضرت
 است که فقیہ را باید که طمع نکند و منع نکند و جمع نکند و درین

در این
 حدیث
 موجود
 است

سیریت المودر دانست که آن به آنکه چون اینغیر در حیرت
 انحضرت تمام سلوک نمود و طریق مقامات که در چون از سیر
 سلوک بکلی انقراض یافت انحضرت از راه دژره پروری و
 بنده نوازی از شرق و کلاهی خلافت از فرار از غفله اجازت رسانادند
 و مثال حج سلسله عطا فرمودند و ارکان کردند تا ترک نکنانند نیمی
 و منتظر وقت باشی و دست بکار و دل بیار داری و بعد نهایج دیگر فرمودند
 و بعد سیر الیحدی و سیریت از تعلیم فرمودند و گفتند که چنانچه متوجه سیر
 بیت المودر بطریق معلوم شد اول نزد بانی طریل و عریضه که بکلی
 پنهان چسبیده و سردویی بر زمین نهادند بهشت تو خوانند نهاد و سختی با این
 شکل و صورت را بران نزد بانی انجام السبب در دست گرفته و نقاب بی بروی
 منع بر روی او کشیده استاده خواهد بود اول نقشه راه را او میگوید
 و آنچه ترا پیش خواهد آمد بر قرطاس کشیده خواهد نمود و باز بر آن
 لوازم کرده و نقاب از رخ خود و از زخ السبب دور کرده و آن
 سله از راه

شده از راه همان نزدیان بمنزل مقصود خواهد رسید چون در ان مقام
 رسیده کیفیت آن بر تو متکشف خواهد بود و حقیقت انرا در ریاضی
 این فرمودند و اندکی سرعاً بقیه بر دند و هر رفع حجاب از نسبت جذبه
 متوجه شدند و بجای جل و علی برای حصول مقاصد دینی و دنیوی دعا
 خواستند و بجای آن عز و جل سپردند چون فقیر از حضرت رخص شده
 مکان خود رسید بوقتی بخاطر بدیدار آمد شمع مکان را خالی از یار و اختیار دیده
 شب الدرد را دیدار بیت بنیاد آن قطب الدرد را در بکر بیان مؤلفه
 فرمود و متوجه به سیرت المعجزات منتظر انعام الهی و امداد
 حضرت رسالت بنیاهی شد چنانکه بشستم منتظر الهی اندم عالمی پدید
 آمد و غایت ایزدی و دولت برمدی در رسید و ما را از خویش بر دو
 از اثنیت در ربود و دیده شهو ر بگوید در آن ربودگی و بهیودی
 آنچه دیدیم دیدیم چه نویسم شب که بایا در خوش ر بکر بیان کردم
 عجب گشتم و تماشا گشتان کردیم انوضر در آن بهیودی و

پیشتر چه معانی میگفتیم که چنان نزد بان سیمین نهایت طریل
و عیوض از اسرار فرو و آوردند از زمین تا آسمان چنانچه
و شمع نهایت و جیه نقاب چنانکه احسنه فریب نزد بان عالم
اسب در دست گرفته استاده است و آن اسبی است عجیب و
غریب که تمامی جسم او چون اسب است و چهره او چون چهره انسان
و نقابی بر چهره کشیده است این نقیر چون نزدیک نزد بان رسید
آن شخصی که استاده بود یک قرطاس از جیب کشیده و در
دست می داد و دیدیم که تمامی نقشه نزد بان و اسب و بیت المعمور
و دیگر عجایب است که در پیش آمد و آخر از نظر گذشت در آن کشیده
است چون در آن قرطاس و آن شخص و آن اسب نظر کردم شافتم
که آنچه اخلاصت زبانی را رسا کرده بودند بعینه همان شکل است هیچ
فرقی نیست الا نظر را بر آن اسب نمودر کرد و نقاب از چهره
نزد و از چهره اسب برداشت و خود پیش نهاد و بر آن نزد بان رسید
نهاد

بنام و خرماتنا تا با آسمان بر دو عجاایبهای ای غور چون بیجا
 هم خروج و اتم اند بتمام رسیدم و مکانی دیدم که از بیت الله میگذشتند
 و آن مقابل کعبه تریقه است و آن را بر آسمان چهارم نشان داده اند چون
 در آن مکان رسیدیم حالتی پیدا آمد دیدم که آسمان است و نه زمینی
 و نه آبیست و نه زین و من چون طیر در بر و در آن طیران
 بطرف آن مکان گوا کرد میگویم فی الحقیقت بی برقی یا
 سفر کردم بی لب و دندان لکرم خرومی بی لب و فکر
 فارغ از رنج و مانع کردم با ساکنان خراج بالغ چشم
 بسته عالمی نمیدیدم و در دریای بی کف می چیدم لیکه تخم
 تمام بخور میگویم که با وجود بودن تمامی جسد جسم و بهر اعضاء مسلم
 و بهر بالباس منسوب هرگز جد و لباس محوس نمیشود بصورت می افیم
 و در صورت سوز جسد باز نگاه میکنم می بینم که هر جد و لباسی

موجود است اما از دست من نمیکنم هرگز جسد و لباسی محسوس
 نمیکرد و لهذا باز بار خیر بر خنجر من فزاید و حیرت به حیرت میریزید
 ای برادر منی براهی میروم که آنجا قدم نماند و دست و زنگاری
 حرف میگوید که دم نامحرم به من صفش بکنید در از نشویم یکبار
 که آنرا چشم خام ندیده و خبر آنکس مستی بر آن چشم نکند ده کمان
 است پر از راز و اسرار و فارغ از نیاز و اختیار نه جهان فارغ
 نمی شود و پیشد بکه جهان بیجایی و چون می نگریم در همه جای انوش
 چون قدم در آن وادی نهادیم جهان مستهلک و مستغرق خود را با دور
 الهی و تجلیات نامتناهی یافتیم که هر چند خود را می جستجی نمی یافتیم
 و غی دلتج نمیست و کجایم و کجا میروم با بنده اشنا گشتیم
 خاتم جان و دل جدا گشتیم فنا گشتیم غیلام کار فتح یارب چه
 خوشنت بی دمان فزادید بیواسطه چشم جهان را دیدن
 بنشین و سوکنم که یقینت خوب است بی منت پاگرد چهار دیدن
 (ای برادر)

ای که در حق از نیقام هم از توحید انحرافت عروج واقع نمیشود
 بمقامی رسید که از انکسار آن معقود این فقیر فانی گشت که
 در کون و مکان بظاهر و باطن جز وحدت مطلق هیچ نیست
 بلکه او سبحانه از قید اطلاق هم مطلق است و همان وحدت است
 که بسبب است ظهور و استبداد نبود کثرت بنظر آمده و حجاب
 چهره خورشید و من و تو نام نهاده والدن اتحاد است میان
 من و تو من و تو نیست میان من و تو چنانکه افتاب که
 لذت انوار و کمال ظهور او حجاب چهره اوست پس باید دانست
 که ارغایت ظهور و عیانیت نیست پس کثرت
 عین وحدت ظاهر است و وحدت عین کثرت و عین وحدت
 ظاهر است در کثرت و این کثرت فی ذاتها وجود ندارد و او بمر
 کثرت موجود و ظاهر است بوجود ذات و بی سحاب تعالی
 که عین وجود است بلکه وجود وی سحاب ظاهر است در یک کثرت

و این کثرت است
 که در کثرت است

هو الاول هو الاخر هو الباطن هو الظاهر هو العلم هو الحكمة
بس ذات واجب سبحانه وجود مطلق است از مرتبه وجود
حتی که از قید الخلق نیز مطلق است و در مرتبه ذات
خود نه کل و نه جزوی نه واحد نه وحدت زائده نه کثیر
نه هیچ و صفی زاید از اوصاف او سبحانه متقدس است از تعینات
و در مرتبه ذات خود واحد است بمعنی آنکه نسبت ترکیبی
اصلا و او سبحانه قائل واجب الوجود است بذات خود عالم
عبارت است از تعینات و لهو ذات این ذات که وجود
مطلق است بس او سبحانه منزله است در حروف خود او
مشبه در مقام گویند که اینهم مراتب وحدت از کلمه لا اله الا
الله ظاهر است اگر چه در حقش خافه در اظهار این را از طور بر
اما آنحضرت اطهار را بهر احوال را اجازت نداده اند بلکه
حکم بتسبیح و تهنیت فرموده اند پس چارناچار لازم افتاد
که زبان

که زبان بکام چسبان و خاموش به نشانی که کسی نکند و کشاید
بحکم است: از او هم انرا بر فهم طالب مشتق نگذار و
که مالک بیخبر بنموده و راجع منزل با ای برادر ارجحان
و دایت در روز باطن حضرت ما حجتی را علیه فهم باید کرد که از
یک نظر که اثر میجو نادیده را طرفه الوبی بدید انجم را نماید
پس اگر همچو زبان هزار نادیده را الیک بدید و دیده خود
بدید حق برسانید تیره عجب انا که چشم است یک صید
و اکند سک را ولی گنند و مکمل به کنند ای غیر
چند اشارات و استقالات و دیگر مقامات تصوف که حضرت
صوفی عالم قدسی السلام در سار فرموده اند بنوعی میگویم
بنظر قوم است که رنگ را در وقت رفتن و آمدن در
نظر و محسوس و بهر جا نظر اولست بای اویش تا نظر او
برآمده نشود و بجای که غم باید نه بیند و میاید که نظر بر قدم

از آن جهت بر رانک بود و در وطن است که که
در جمیع برای گویند یعنی از صفات بر این صفات ملکی و از
صفات ضمیمه صفات حمیده انتقال فرمایند حضرت مولانا
عبدالدین فرموده اند که شخص خبیث بهر جای که انتقال کند
خبیثت از وی زایل نشود تا که انتقال نکند از صفات
خبیثه و پوشیده نباشد که احوال شیخ طریقت قدس البر
هم در اختیار فرو افتاد است افتاده است بعضی از
اینان در بدایت سفر کنند و در نهایت مقیم شوند و سفر
نکنند و بعضی در بدایت و نهایت سفر کنند و مقیم شوند و خلوت
در انجمن از حضرت خواجہ ابوالدین نقشبند قدس سرہ پر
اند که بنای طریق ~~چهار~~ چست فرموده اند خلوت و انجمن
بی ظاہر خلق و بی باطن با حق سبحانه از دون شواشنا
و از بیرون بیکانه و شن اینچنان زیبا به روش کم می شود
مستدر جهان حضرت فرارم اولیا کبیر قدس سرہ فرموده اند
که در

خلوت در انجمن الهی که اشتغال و استغراق در ذکر و فکر برتر باشد
 که اگر بیانات را از یاد هیچ سنی و آداز نشود بسبب استغراقی فکر
 یاد گیرد و آن عبارت از فکر ربانی یا قلبی است بازگشت
 و آن الهی است که هر یاری که ذکر زبان دل کلمه طبعیه را بگوید و در
 عقب آن و همان زبان گوید که خداوند مقصود من تویی و
 رضائی تو زیرا که این کلمه بازگشت فنی گفته است ملاحظه
 که بنیاید از نیک و بد تا ذکر خالص گردد و نگاه است و در
 عبارت از مراقبه خود طریقت است چنانکه در یکدم خفا کند و در یکدم
 صمد با کلمه طبعیه را بگوید که خاطر او بیخیزد و یاد و است که مقصود
 از این همه عبارت از دوام کاهبی حق سخنان بر سبیل فوق
 است و بعضی باین عبارت گفته اند که صورت بی غیب است
 و نزد اهل تحقیق مانده که استغراقی شود حق است بر دل
 بنویسد حسب ذوقی کفایت از حصول یاد و است است

وقوف زمانی حضرت امام الدین قدس سره علیه السلام فرموده اند که وقوف
 زمانی که کار گذارنده و رونده را نیست نیست که بنده وقوف
 از احوال خود بیند که در زمانی صفت حال او چیست موجب فکر است
 یا غیره وقوف زمانی نزد صوفیه قدس سره عبارت از محاسبه است
 که بر ساحتی آنچه بگذرانند محاسبه میکنند و وقوف عددی و آن
 عبارت از رعایت عدول است در ذکر حضرت حق سبحانه و تعالی
 قلبی و آن هر روز معین محمول است بیک آنکه دل را اگر واقف و
 نگه دارد حق سبحانه و تعالی از مغرور باد نیست است و حضرت امام
 دین علی علیه السلام قدس سره فرموده اند که وقوف قلبی عبارت
 از آگاهی و حاضر بودن دلست بجهت حق سبحانه و تعالی و آگاهی
 که در راه حق نیست غیر از حق سبحانه و تعالی و دیگر فرموده اند که
 در ذکر ارباب و آگاهی بگوشت و شرط نیست و این آگاهی را بشود
 وصول و وجود و وقوف قلبی میگویند اگر کسی بشود به وقوف

جست بگو انقطاع قلب از مالمای مستغرق
 و مستهلک بودی با ذات مطلق او کان الکرر برسد
 نیکو جست بگو توفیق قلب با منع اگر برسد حلقه شبنم
 بنور طول انرا گویند که شی در شی دیگر فرو آید و داخل شود
 خاتم شمع در فانوس برسد زنجیر شمع و بیکر فانی سرشی دیگر
 انجمنی حق را در این کفر است بلکه تو جید هست نیست
 آب با قطره و بالنبت قطره با زلاله دور از هر خصوصیت
 و این معنی از و هو معکم اینها گفته بود است اگر که برسد که
 محضیت بگو خود را فنا کردی در ذات حق سیاهی از لکری
 برسد که گنویست جست بگو با فانی بغافل از سیاهی اگر که
 برسد که فرق جست بگو که عین را غیر نبدان حق اگر که
 ارجع جست بگو که غیر حق سیاه را علم در این اگر که
 که حق را طبع جست بگو مستغرق و مستهلک از عین طالب
 را در ذات حق سیاه جهانم از بهیست خود مطلق و گاهی

ندانند بآدم باز حق تعالی از غایت خویش روی
طالب برای تعلیم خلق سست مخلوق نماید اگر کسی پرسد که
اولیای الهیه را چه طور شناسد بگویند باقیات زبانی و حسن
الخلق و نمازه روی و سخا نفس و قنوت اعتدال و
پذیرفتن عذر هر که عذر خود بدینش اینان و تمامی صفات
برهم نیل کار اینان و اینان را صفات و بدکرداران
اگر کسی پرسد که فقیر چیست بگویند نسبت فقر اذا
تلمع فوالله ما داران از حضرت ابوالخرقانی پرسیدند که
صوفی چیست گفت صوفی بموقع و سباده صوفی
نه بود صوفی آن بود که بنور و پیر رسیدند که صوفی چیست
گفت که دل سخن گوید یعنی آن گوید که درونش بود پیر
که اخلاص چیست گفت هر چه برای حق کنی اخلاص
است و هر چه برای خلق کنی ریاست از ابوالخرقانی
پرسیدند که تهون چیست گفت آنچه هر سرور در پیش
رو

ایچ ورسو دار بر بنی دایم در کف دار بر بدی وایم بو
و بدی وایم و کفتم که وارث انکس بود که بغیر یون
صلی الله علیه وسلم افتد انکس نه ان بود که روی کاوند
سیاه کند و الله اعلم بالصواب نام رسم فایده لطائف
من الصنف جلیب کا دینار شد با ان نشان قلند و صفت
صفت متجاکش ف و فایق صف و صفت میان شرح امیری
صاحب مولود نو خط فام نابکار انم مجرایم بنارح سبح
ظهر مال ایشان ۱۰۵۹ هجری محمد اند علی خطمه کلام

بسم الله الرحمن الرحيم

الصلوة والسلام عليك يا خير الانام

يا حبيب سيد مرانده ام

رحمة الله علينا يا رسول الله

يا خير الانام يا خير الانام

يا رسول الله سيد كرامت نباه اورده ام

يا رسول الله سيد كرامت نباه اورده ام

يا رسول الله سيد كرامت نباه اورده ام

يا رسول الله سيد كرامت نباه اورده ام

يا رسول الله سيد كرامت نباه اورده ام

(٩٤)

اللَّهُمَّ سَدِّ هَذِهِ الْغُصَّةَ الْكَلَامَةَ وَ
وَاللَّهُمَّ اسْرِفْ فِي تَعَارُفِهِ أَوْ تَعَارُفِهِ سَدِّ مَوْجِدِهِ الْكَلَامَةَ

وَالصَّلَاةُ الْقَائِمَةُ ابْنِ مُحَمَّدٍ ابْنِ الْوَسَّاسِ

وَالْفَضِيلَةُ وَالْعَبْدُ مَقَامًا مَحْمُودًا

الَّذِي وَعَدَ نَفْسَ ابْنِكَ لَا تَخْلِفُ الْمَعَادَ

صلى الله عليه وآله وسلم



بسم الله الرحمن الرحيم

(٩٥)

يا حبيب الاله خذ بيدي

ابدوت فداي بدمت ما العجزى سيوت صنت
منت مرعا وفوارين عجز تو تفرج

كن حيمالذلتى واشفع

فوزهم كنده بولس فوارى من شفاعت
يا شفيع توسى الى الصمدى
اي لبيار شفاعت كنده فلق بطوف منى

اغصام سوا حبنا بكى

بناه خير صاب تو نيت مرا
كنس يا سدى الى الالهى
نيت اى بگو اى من بسودى

غَيْرَ عَرِّ وَأَكْسَبِينَ فِي الدَّارَيْنِ

غیر و سید تو نیست و بر دوستان
لعلیل ذلیل معتمدی
مرصافچه علت را معلوم زنت را اعتبار کن

صَلُّوا إِلَيَّ عَلَيَّكَ فِي الْمَدِينِ

درود من بر تو باد در شهر
کان صبحا و عن العبدی
که باشد تجار کنند از صد و شمار

وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ طِبَّانِ

و بر اهل بیت او باد درود من
وَعَلَى إِلَهِي الدُّبِّي

و بر او باد و بر او باد تا ابد
وَعَلَى الصَّحْبِ كُلِّهِمْ أَجْمَعِ

و بر یاران او باد تمامی ایشان تمام
هَمَّ مَجُومِ الْمُدَاةِ وَالرَّشْدِ
که ایشان ستارگان را و نامی و راه را

وَعَلَى الْتَابِعِينَ هُمْ كَانُوا (۹۰)
 و بر تابیانی که در روز قیامت
 رنجی است از کافران و کفار
 برای جنتی که در آن است

اِستَغْفِرُ الْعَاجِزَ مُضْطَرَّ
 بفریاد برسد برای عاجز و مضطر
 و ذیل الله الی الله
 بفریاد و محتاج و نیازمند
 به امان و رحمت

سبحان الله الرحمن الرحیم
 از در بر میفرماید و رسالت
 بهیچان و نام بر لب رسید جانم
 در زمین و روز قیامت
 شهادت علیهم السلام

کلمه است زندگانی افزوده بود شیرازی فریاد کرد
 دیدم که باور کرد به خطای بر نفس خود فریاد کرد
 بیچاره فقیرم از دست عم السدم بیوسه تنی جعفر مراد کرد
 چون رحمت از نواید رحمت نهی باید صحت شفا غایب فریاد کرد
 به عالم عالم الغیبی به سائر العیبه به غافلند غنوده فریاد کرد
 پرده در دوائی بر رخ رانشد از تو گفتم که ای فریاد کرد
 شکسته خاطر در بند گیت حاضر هست و حیدر خاطر فریاد کرد
 سلطان باد بر خلاق با نظیر زراف و شکر فریاد کرد
 مجبور بی روائی دلپای خیالی موحود لایزال فریاد کرد
 جیح از تو ند معلق قرین است مطلق بسخت خدای حق فریاد کرد
 در دسار دواکن ایمان بمن خطا کن رحمت ز من جدا فریاد کرد
 هستم صغیف ناکم در مغرب ملکم نه اندوه در دناکم فریاد کرد
 من نبرد وضو از طهر قبول بخوان ای ای ای ای

تمام کلمات در این شعر از کلمات صوفیه است که در این شعر به کار رفته است و این شعر را در این کتاب به کار رفته است

بسم الله الرحمن الرحيم

ایک در ذات خویش منفردی با صفات کمال فزیدی
بس فرومانده ام بچاه بدی یاجیب الالم بیدی
مالجری سوار مستندی

رتبه قربت از هر رفیع مستفید از نوا سبیا جمع
نام پاکت بدرد لا انفع کن رحیماً لذلّ التّقی و شفیع
یا شفیع الوہد را الی العہدی

من کہ ہستم قربین بد عملی از شبہ کاری خفی و جلی
بر درت اندم خستہ دلی اعصابی سوی جہانک

نيس يا سيد ابي الاحدى
اي مظهر حقايد بر صفاين لشكر ادم وملك صفتين
مهمت درت تو شايه ^{الكثير} غير ورك ليس في الدارين
لعل دليل معمدى

يا رسول خدا كه نبي آف خير العالجه صدين
از دل و از زبان از شفتان صداة عنيك شه الدارين
كان متجاو العن العدى

بعده از زبان خود چرا از دل شده دم بدو چرا
القولن فده دهره و على اهل سيرة طهره
و على الله الى الابدى

انکم بوند از خدا خشن در عبادت او بخت خف
گویم از دل برای مجمع و علی الصبح کلیم
کا النجوم هدی الممددی

عن ذنوب المدد صافو
فی عبادتہ لہا خانو

بای ملت فشرده تارانو
و علی التا تعبایں ہم کافو

لخیام السداد کا الومدی

ای ہم اہلیت دین پرور وی عامی صحابہ اکبر

ازدیری خدا و یغیر استغفرونا خبر مظهر
شمار یلکم انی الممدی

متبلا بمبرور کر زود بیگم و دروغ افرونی
 نس ندرم که یک هم جو یاشفیع الام اعطونی
 ولدم من ضباب لم یلدی

بسم الرحمن الرحیم

یا حبیب الله خذ بید ما بعثنی بسبب کینه
 ایدون خدا بیکر دست من است و علامت و غیره
 کن رحمتی و اشفع یا شفیع الوسی
 تو رحم کننده برای من و شفاعت کنی
 اعصم سوا جناب فی لیس یا سید
 نگاه کن جناب تو نیست مرا خفیه این بهنوی من لیس
 غفر فی لیس فی الدایم کان محاوره عن الوسی
 بخیر تو که هست در دو جهان به علامت و غیره

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند ای قدرت فویشن بحق خدمت پاک عزت فویشن

حق آیت لافطوئی بحق رحمت فضل عفوئی

حق ان ملائک یا افلاک بحق ان کلام تصحیف پاک

حق انبیا و محمد پیران بحق اودیا سیدائیں فقیران

حق حضرت ادریس صغیر بحق بریک نام نبیہ

حق شیشیم ادریس سلطان بحق نوح ہم دولیس سلیمان

حق صالح حق دموک ما ابراهیم اسحاق و یس

حق نام السعول معویب حق یوسف درود ایوب

بخت زنده باد ایام مظهر بذر گریا و برضیا است
 بخت آن نبی خام زمانه بال اصحاب اویم ^{عادل}
 ابو مکر و عمو عثمان صید بان حسن و حسین هر برتر
 بخت خالیشه بود اصبیه نزدیک مادر صفیه
 بخت و ستم ام کلثوم رفیده زینب و فرزند همام
 بخت طیب و طاهر و قاسم بابر ابریم کل از تنده اش
 بخت حضرت عباس و حمزه زبیر و جابر و عرو ^{طاهر}
 بخت آن سعید و عبدالرحمن بلال و ابو بلال از نه امان
 بخت زین العابدین باقر و جعفر بخت موسی کاظم
 بخت آن علی موسی رضیم تقی و ائمه ^ع ماه محرم
 بخت کربلا و مظهر بخت اهل بیت احب ^ع

بحق ان امام اعظم کمالک بحق شافع احمد و مالک
 بحق اول قرین حسن لبر لبری سقط و ذوق منور
 بحق زبیر مریم و منصور جنید و بایزید و شاه صبور
 بحق خواجه معروف کرخی بان شیلی بخواری حسن بلخی
 بحق یوسف و خاتم حسن پیر ابی صالح حبیب کجی یوسف میر
 بحق سید محمد الوالد بجلی سیدی السید زاهد
 بحق سید الدین صراف بابا ایمادیم حمد پیران
 بحق ان جللال الدین جهان شهاب الدین بایا الدین
 بحق شاه اشرف ان قلندر بهاد الدین خواجہ جان برور
 بحق ابو یوسف بشتی حاج حضرت مود و حشمت
 بحق ابو شرف و ابو عثمان ابو خواجه موین الدین سلطان

جن قطب میں بہ کرج کنج جن ان علی عابر صبر ع
بان قطب حمال ملک عالم بان چشمت سلیمون سترق
جن منج عبد الحق حق کو نظام الدین نصیر الدین جن جو
جن شاه الشرف انجمن کیر جن شاه شریف علی محمد پیر
بان جابر سواج ہند اسن حیدر الدین واسد الدین اسن
جن منج عارف جی مانوس جلال الدین محمد آقا بسن
بد عبد الواحد مخفق ایال محمد الدین عبدالہ اند
جن حضرت بر بان عالم ہو محمد الدین ہم سلطان ہم
جن از لاری بخش محمد بزرگ الدین و راجو خوار جم
بان محبوب عالم دین جن سا نگر سلطان کور
بان سید راجو رکی عالم بر کنی ۱۱ جنجو

بأن سید حسن انکلی خدا داد

بجن خوابم باقی سید احمد (۱۵۱)

محمود حسن علی شاه عالم

بافقاص ایشین به خلیف ارزان

بقاضی جان و راجی شاه طلس

بجن ان الهم علی جان

بجن سید حسن شاه ناصر

بجن دایه طای سید و باب

بجن سید صادق

بجن سید و سید بر شاه طلس

بجن سید و سید بر شاه طلس

بجن سید و سید بر شاه طلس

بجن سید و سید بر شاه طلس

[illegible]

برای حاجت دنیا و دینی لا اله الا انت
 برائی از روی بر دو عالم رحم ساری کرم فرما عالم
 ربائی از عذاب قبر ما را با مسان جان کنی بخشیدار
 بر دوشتر رحمت نامائی که به بخششی و از عهدهای ربائی
 نئی اسوده از ضرور ضائی نماند در دم حرص هوای
 بکشد از آن نفس اماره الهی مرا مغلوب کس بر کنز نغزهای
 مرا بخواهد مملو قوت زنی ز فضل خود بهر طلب نوازی
 ساری شمت طاه بعقبت هم بود پیش از طاه
 در عاقله هر که گشتن مستخر بر بکمال در رضائی
 بهر خواه بود نوم و اندر ملایم یک محبت فریشت خوانند
 بهر یک رنج رحمت باشد شفا بر وقت ای جباری مرا بخش
 بهر یک از تنگ اولاد به ابرم دردی دایم شاد
 بهر یک طاهر کنی ما را بهر یک عالم خوار

نگهداری از روز و خور و خور
 برای داری مرا از خورهای خور و خور
 نجات داری و داری کتی از خور
 رختی خور و خور کتی از خور
 کتی مقبول باری این خور
 خور و خور

اگر کتی توقع در روز نکر
 قطع روز و خور و خور
 قطع بکن و خور و خور
 قطع و خور و خور
 قطع و خور و خور
 قطع و خور و خور
 قطع و خور و خور

قطع روز جمعه امده رزق و انبیا تو اوردن امده
 نزد تو نگذار نباید در دغ جاودان باشی تو با حق
 در کون طبع تو در اون تبار نماند که در دغ رزق و انبیا
 هر گشتی تو قطع در روز آخر پس شقاوت و عجز و غرور
 قطع فواید کفتم حال نشو ای جوان احوال پوششهای تو

که بدوش اوز ششم ای جوان و سوره سلطان رساندت بجان
 در در کشیده مگر ما از پیکر کسی با هم ز در دران

در روز دوش در بار ابجوان نیک مرد اوراق نار
 در روز دوش تو حاضر میراث متبلد باشی در حضور
 در روز دوش چهارشنبه رن مال بیش خجی بدیند خود از روز دوش
 در روز دوش در دوش مگر بهش اید اندران در دوش
 در روز دوش از هم این روز جمعه

فبسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا
الذي كنا لنهتدي لہ
لو اننا كنا نعلمون

[illegible]

تکذبات خود بر دو جهان ماریسی مشکل بیکر خود میزنند

مستعمل من قبله فراوانست لیکن نویسنده کسی را ذکر نکرده است

فوات پاک نور محمد جمع اوصاف خدا رحم کن ہر خدا صفت حضرت الشافعی
مردہ دل کشیم و نام تو رحیمی الہی است مرده را زنده عاقبت خود

مرده دل کشته و نام تو خجالت انگیز است مرده را زنده می افتد

فایده های قوی و روشنی از نظر دیده را بخیر

علی الاختیار المکتبہ کے اسکالر فرید الدین احمد صاحب

کتابخانه قومیہ دور و دروہان شاہی نظر بند جامعہ

اندر بیان که قول اسکندر در نزد بنی زید حاصل می شود

کامیابی میں کوشش ہے۔ اور رحمت کنی باکستان افزہ و توفیق

فقد ہمیں بولہ می درت نہایت مانع ہر شے ہوا

4

بیمو بن نام لیکنس تیارا سوال
مجهیه نام لکنا به سار بار
بیمو راز و دین بیرون تو کیم
کرون سکا ریدت سار بار
نیمه هر روز را کو قیامت منی
مجدد سوس سبارا غبارا
مسیمه منی هر روز بخاک و گل
منی و کیهو بکیر و صفت غبارا
تیر کو غم مبارک تو شکو سار
تو قاضی سوس سکا
مجهیه سیم چون جگر شکو سار
منی غم کرک یون منت تار
فرشته نان لبی منی سار
نورم امیان کو شکو سار
سارانی را که کیم سار
منی برکت سار
برو منی تو جبهه سار
نور شکو سار
سار اوس سار بره و شکو سار
سار شکو سار

و چون چوین رخسار و منکشا قیامت
که در حلاوت شد کاکه و در انوار
صدور از این گام هر مقدس درین
بهر عجب کینا بجایان و بایان
جان فدای تو یار رسول البر
دلگیر تو کرد تو یار و اله
کاش بر مورسی زبان نرود
در شمار تو یار و یار
که بیایم بجای سر مه کشم
فما کپای تو یار رسول الله
از همه خلق نشسته بیکانه
استغاثای یار رسول
فازیم ابتلائی کونین
مبتلائی تو یار رسول الله
ولاک که نازل شد در کج
بزرگ است از او عباد
زنده بجایه جاده صفت
حریفان امین است
و ریش و افتاد و نور و شمع
گشتند ملوک هم قربان
میر و غریب و دولت است بایان
از جان و طامع و ناز و
است

[illegible]

نه در کوهستان کهن در جوی
 خال خال قدم اوست از کل جا
 هر چند شناسات هر کس تراجم
 عم نیست که دست منی و

(105)

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند تو میداند که بد کردم نه بدی بدست بگرشاید مرا سپار یا الله
 خداوند تو میداند که گناه کردم گناه بدو درم را باز ده از نیز کارم با شفق یا الله
 خدایا که هر که میگوید خداوند تو میدانی مکن سر زنده و رسد و دران مان یا الله
 خداوند تو میدانی که ما را از مسلمانان و بنده چون مسلمانان در
 در این دنیا هم که میم با منم نه در اسلام شایم نه در تقار یا الله
 ای ویند جان منی نه دران بفضل خدای تو دران که گیر
 بحق اندر معبودی که را تو بسودر و بهست شنود در و هم در
 هرگاه که از زان چینی بر پاک نام دندان دندان بر فضل و بر
 سر خود را به تو کنم یا الله

در این وقت از نو به محبت باید که بر رفت
زان اندیشه نوشتن بیشتر گدایه اندر دکان

نوراندہ شمس مسیح سلطو یکمیت

24

25

محمد شيرازي ح محمد بن عبد الله بن عبد الوهاب محمد بن عبد الله بن عبد الوهاب

3

المسرح

١٠٠

البرفید که تمام ملک باز نفاق محاصرت کند و هیچ قوط را بماند نماند
نه فوید این قویتر را کاغذ و در کمر بند و جاکت و نقوش بر بافت باشد
حصان کذا از ال نغود انیرت

۱۱۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

10

اَتَيْتُمْ صَلَوَاتِ سَمِ عَلَى سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا وَشَفِيعِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

[illegible]

خرمسار بنار حضرت سید عبدالرزاق (رحمته الله علیه) خرمسار بنار حضرت سید علی بن ابراهیم (رحمته الله علیه)
 خرمسار بنار حضرت سید عبدالرزاق (رحمته الله علیه) خرمسار بنار حضرت سید علی بن ابراهیم (رحمته الله علیه)
 خرمسار بنار حضرت سید عبدالرزاق (رحمته الله علیه) خرمسار بنار حضرت سید علی بن ابراهیم (رحمته الله علیه)
 خرمسار بنار حضرت سید عبدالرزاق (رحمته الله علیه) خرمسار بنار حضرت سید علی بن ابراهیم (رحمته الله علیه)

[illegible]

روزگار در میان ما

三

بسم الله الرحمن الرحيم
 اللهم صل وسلم على سيدنا ومولانا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سید الشیخ ابی سعید خراسانی ر. اللہ تعالیٰ عنہ صاحب الامر المومنین علی ابن طالب رضی اللہ عنہ

عمر الشافعی رحمہ اللہ حضرت امام حنفی رحمہ اللہ حضرت امام مالک رحمہ اللہ حضرت امام احمد رحمہ اللہ حضرت امام ابو حنیفہ رحمہ اللہ

عمر بن الخطاب و عمر بن عبد العزيز
عبد الله بن عباس و عمار بن عبد الله

عزیز میرزا حضرت امام موسی کاظم علیہ السلام

وہی ہے جو حضرت سید محمد رفیع کی طرف سے

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل
والعلم نوراً يضيء القلب ويهدي السبيل

عنيت از ايناز محمد بن ابوالفرحان رحمه الله علم غرمت از ايناز محمد بن ابوالفرحان رحمه الله علم

عزت و آریاز حضرت شیخ ابوسعید احمدی سلمی
عزت و آریاز حضرت ابی بن کعبه سلمی

في الترميز من العاد و صلا في الترميز

بسم الله الرحمن الرحيم

[illegible]

۱۵۹

بسم الله الرحمن الرحيم

ذکر چار پر چهارده خانواده و فروغ ان اول

خود از ملائیکه کائنات قدس اندر سره اول خرقه

شکر باره دوم خرقه هزار میحی مسوم زند شمع

تذکره میحی خشت باره چهارم زبر عابد میحی زند شمع

مکتوبه فارسی حضرت اول محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

دوم اوم صفی الم علی بنیاد علیه السلام بیوم ابراهیم حلیل

علی بنیاد علیه السلام چهارم حضرت علی علیه السلام طایر

طریقت اول حضرت امام حسن علیه السلام دوم امام حسین

علیه السلام بیوم نوا بر حسن علیه السلام سره چهارم نوا بر حسن

چهارم حقیقت اول خریس علیه السلام دوم تکالین علیه السلام

سیوم اسرافیل علیہ السلام جوارح عمرانی علیہ السلام جوارح
 موقت اول اب و دین السعوم ملک صاحب بار
 خانزاده که بواسطه علی علیہ السلام به پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید
 از علی یک خلیفه فرستاد بعد از سرور و در فرستادن
 یک حبیب عجمی و حبیب ازین زید و سارا سرزمین و خلق

از بیخ شجر کافورده از کبریا و دین از بیخ شجر کافورده

حسین ظفر و یار خدیو یار عباسیان

کرمین سلطان اور عیال ہسپتال

جسیدان کا زونیک جہان

مدرسین فروری ۱۹۷۱ء

75

سید کا +
مصلحت خانوادہ کے از جیسے عجز و غلو اور اندر این اور

جھپٹاں پکڑ کر وہ

مفتی

طغوریان نه کرده

(۱۱۵)

طغوریان فوکان
طغوریان قاشقان
طغوریان کرستان
طغوریان قاشقان

طغوریان
طغوریان کرستان
طغوریان قاشقان

طغوریان کرستان

طغوریان کرستان

طغوریان کرستان

طغوریان کرستان
طغوریان کرستان
طغوریان کرستان
طغوریان کرستان

پیرمان کاه کرد

(۱۱۱)

جستیان - شش گروه

جستیه - نظامیه - صاحبزاده کریم

اسیه - قلندریه

تفضل ده گروه دیگر که فروغ ایشان از مشهور عالم

محاسبیه - قصارده - خورده - ششبارده

صوارمان - حکمه - حنفیه - سیبارده

شماره - ملاجه

توجه داشته باشید که نظایر به واسطه علی علیه السلام

میرسد و از روی اجابت بواسطه علی علیه السلام

پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم می رسند نیستند و رسید

قلندریه - فاروقیه - نظامیه - امامیه

تغزل چار پیر که با ضلوع بند نوح مدور از

بغض کفنه
عزیز علی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)

بغض کفنه
عزیز علی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)

بغض کفنه
عزیز علی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)

عزیز علی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)
عزیز علی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)

بغض کفنه
عزیز علی (علیه السلام) امام حسن (علیه السلام) امام حسین (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام)

البرهان که میان دو کس جدای (۱۱۲) صحیح

باید که این را در تفسیر و در بیان
کس در نزد قلمی به کسور این



۱۱۲



البرهان که میان دو کس جدای شود این تصویر را نوشته در راه

باید که این را در تفسیر و در بیان

باید که این را در تفسیر و در بیان

باید که این را در تفسیر و در بیان

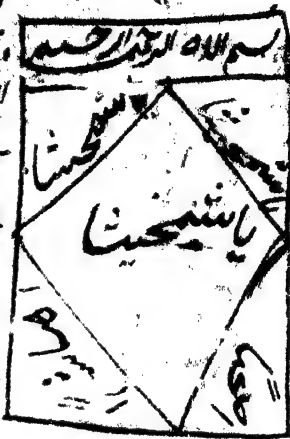
باید که این را در تفسیر و در بیان

باید که این را در تفسیر و در بیان

باید که این را در تفسیر و در بیان

امریست

ایم نور صفت تمام است
 کرم نمد از فضل
 ای صفت تمام کرد



۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

و در کوه سبت و یکبار
 یکصد و پنجاه و یکبار

و در یک بار دفع موشان و ملخ بر درخت بزرگ
 و در یک بار دفع موشان و ملخ بر درخت بزرگ
 و در یک بار دفع موشان و ملخ بر درخت بزرگ

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹

منه که در این کس از عشق خود دیو نه و میند
گرددند باین کس که وقت لب بیکدیگر بر تپند
نه از مظهر جگر گردد ای زلف سلسلت بلبل

دل من بروی کجیت کمره کشای دل من

من دل ندمم بکس و را نمی دانم تو

دل ندمم بکس و را نمی دانم دل من
باین کس که شمع بر گل محبت کمرت بکند این عشق
بپیر خردنی و یا بنماه فرمان بردار شود

دزد و قهر و اطاع نه باشد است همه اجل اجل
طل کمال نوس هفت سواها دیگر برادر عدو

این افیون را سلم جابر بن ابی حنیفه
 در کوفه در خانه ایکه در روز و شب خداوند
 قلبه پیدا کرد و ماله له له له له له له له
 له اسع البغض فلان بن فلان هرگاه این تصویر
 نوشته و در کردن آب فروخته شود در خانه باشد
 و بپزد و بنشیند این اعمال نوحه اسیر فروخته شود سلم
 الرحمن الرحیم فاستبشیر و یسبح الله الذی
 یعظم یکر و ذکره هو القوی
 و در کوفه در شهر رشت در سوراخ
 بر این روغن ثبت

۱۰	۲۳	۱۰
۲۲	۱۱	۱۹
۱۲	۲۵	۱۰
۱۹	۱۲	۱۳

۱۰	۵	۱۵
۳	۱۶	۹
۱۲	۲	۱۳
۶	۱۱	۱۲

در کوفه در شهر رشت در سوراخ
 بر این روغن ثبت

یوست و بدیدم که بزم امیرم بر جنت و آستان
و غنمی علی است آن عذاب الیکاف
مترسم از قوت قدرت امیرم بکفار خبیث
ابیرم در جنت تا چشم بدیدم عمارت باز خفته انگشت
دست رو چشم رساند ازا ما رفت غنی فلفلی
تدابیر پیش نهی بو تراب

هـ البکاء فی آداب لیل

هو الفحاک فی یوم طراب
الکحل بکر کاغذ نوله سوره لیلی کرد
ماتر یاد در دیار و طاق و در و سوره
امیرم در جنت تا چشم بدیدم عمارت باز خفته انگشت
دست رو چشم رساند ازا ما رفت غنی فلفلی

[illegible]

را معلوم نمود تا بیمار را سیب و سحر باید که بآید
مستقران بخورد به این ترتیب و بر آن است مرسته
اینکه اکثر است الحمد لله به رسته و تمارقش بر هر صند
کمان بار و کوره و الصافات که در خوان الکرب
خواهد آن بآید مذکور زبانه خواهد و اگر در
کم خواهد و اگر در سوره خواهد باشد معلوم نماید بیمار را
دکتر در معینه از حدت که نظام و دنیا و کسره
بروایت در معینه بخواند صد بار است و دنیا و
برای هر دو کسبه یا ترخس و یا رجب و سینه یا واره
یا خود و سینه یا قمر و یا قمر و سینه یا واره
یا خنجر یا منجان سینه یا واره
یا قمر یا واره یا واره یا واره

Handwritten text in Arabic script, likely a library inventory or record. The text is written diagonally across the page. It includes various entries, possibly names of books or authors, and some numbers. The script is cursive and typical of Ottoman or Persian manuscripts.

116



